

صفت باهوار سیا و اتم
بالخوار سیا و اتم
نقصت

ع

ع

ع

ع

ع

ع

دستند کبر دوست کسی را دشمن دوستان تو بود
 اگر خواهی که مردم را دشمن تو باشی دشمن گوی

المدون بفتح ميم ثلثة اشياء
 التواضع للتواضع والسخاء والسخاء والخدمه بلا طلب للمكان

سه چیز که بهتر از هر که است
 تنگ دستی و قهر و اصرار بنویس

تختتو



فاما ان قسین بلکه بکن واحد
 ولکنه بیان قوم اندما

در کمال در خالق بنا در صوم قواغ در ۱۶۰۰
 انرا که مرا خالق بر و اکتب بی



زاره پس که در زمانه بای طوزم
 بار صوم ای دوست است برای طوزم

که ان
 در کمال

و ما کننت الا السوء جرد فی الوفا
 خندانند هر امان بکن طواع

ماخذ فیها
 کتاب
 معراج الانشا
 ۱۰۰

| | |
|----------------------------|------|
| SOLEYMANIYE G. KÜTÜPHANESİ | |
| Kirimi . Yeni Cami | |
| Yeni Kur'an | 1000 |
| Esli | |
| Tam | |

نام کتاب
مجموعه التوسل
از التوسل

بسم الله الرحمن الرحيم
صد هزار شکر و سپاس خدای را بتبارک و تعالی که مبادی
ایادی و نعمای او غایات شکر را مستغرق گرداند و بتأشیه
لا اله الا هو او بصیرت را خیره کند خداوندی که
گرد تغییر بر چهره جلال او تشیند و دیده تفکر خیال کمال
او بیند و داعیه اعتراض حضرت سر حکمت او راه نیابد
و شایبه اعتراض از صفوت و در ارادت او دور باشد
و زلال انتقاض با حکام قواعد احکام او نسبت نگیرد
و وصمت قصور بر حاشیه بساط عصمت او گذر نکند
قادری قدام که رقاب محذات در ربنه تسخیر او است
مقدیری علیم کی زمام حادثات در قبضه تقدیر او
حکیمی که چندین هزار بوستان فطرت از تنفس
لواحق حکمت او ظاهر شد گویی که چندین گونه زواهر
آسمان وجود را بر تو انوار نعت او بیدار آمد این نه کند
اخضر را بر گرد این بساط اغیر را بر گردانید و در اتحاد هر یک

سخ طبع

سری بزرگ و حکمتی بلیغ تعبیه کرد و بنظر قدرت
و لطف ارادت میان طبایع مختلف ارکان موافقت
از دواج و ترکیب و سازگاری امتزاج پدید آورد تا
بدان واسطه چندین انواع مخلوقات از عالم عدم قدم
در حین وجود نهادند و هر نوع بر حسب استعداد
و اندازه استحقاق خویش از خزانه قرآن اعطی کل
شی خلقه خلعت صورتی و کسوت کرامتی مخصوص گشتند
و نوع انسان را از جمله این طبقه برگزید و رقم قرآن
و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا تفضیلا به بر چهره وجود
ایشان کشید و بشرف قرآن و لقد کرمنا بنی
ادمه اختصاص داد و عقل رفیقای و نفس ناطقه را حلیت
بنیت و زینت طینت ایشان استخیرت درایت هدایت
در قلب جای سینه ایشان از برفراخت و شمع معرفت
در خلوت سرای خاطر ایشان بر افروخت و نتیجه مددکات
افزینش و خلاصه عالم کون محمد صلی الله علیه و آله را که امداد درود

و افزون از مدارج قدس حقه روضه مقدس و نشر
جان پاک او باد هم از ایشان بدیشان فرستاد و بپس
رسالت او کم راهان را از غمّات ضلالت بساحل هدایت
آورد و کوته نظران را از ظلمات جهالت بانوار
معرفت رسانید و طراز همه سعادتها و تتمه همه نعمتها را
زمام اهتمام و عنان رعایت ایشان در دست شفقت
و قبضه مهر محبت خداوند عالم علا الدین و الدین بر آن امر ^{مشهور}
خداوند سلطان و اعلی شان نهاد و سایه فضل خویش
بواسطه عدل شامل و عقل کامل چنین باد شاه دین پرور
داد گستر بر سر ایشان گسترانید از خدا گای که اگر
بلغا عالم و فصحاء دنیا در تقریر فضایل او خوض کنند
و در آن دریای بی پایان با ستظهار فصاحت سیاحتی
اندیشند باز آنک تفصیل او بر دیگر سلاطین بتفصیل
در قلم نیارند و در شرح احسان و احوال او طریق اطلاق
و اجمال سپرند و نمونه از هر نوع و نمودی از هر باب پیش

یاد نکند حاصل الامر عمر عزیز بان هوس در باز ند و عاقبت
بر اعتراف قصور اختصار نمایند و مناجات **ه لا احمی**
ثنا علیک ه آغاز دهند شهنشاهی که ملک و ملت را در
کنف حیاط خویش آورده است و در حصانت دولت
خود پرورده چنانک در ایام معدلت او آتش درم جوار
پنبه دست درازی نکند و در روز کار دولت او با در
مهرب خویش مخالف نهد و از راست کار طبیعت او آب
در گردش جوی کز نرود و با دست کاری سیاست او خاک
در نقطه مرکزی قرار شود و با تیز گامی عزم او برید
اندیشه پای بسته ماند و با کران رکابی حرم او چرم
زمین سبک سار نماید هر چه سعادتی که از برده
غیب جمال **هدیخت** بنظر دولت او ملاحظت یابد
و هر را پادادتی که از خطنه خاطر روان شود عنان
حضرت کرم او باز کشد عدلی شامل و کرمی مستفیض
و رحمتی بی دریغ و بخششی بی محاب **قرآن** و ذک **الفضل الله**

یوتید من یسأ **شجر**
بلغ المدی والسنی علی **شجر** ایضا
فعدا الرعیة لا یدین بظله **شجر** یرجون غیش حیاً ولیث حیای
ومراض الاساد فی ایامه **شجر** بالعدل مثل فحائم الاطلائی
افتاب عدل او بر عالم وعالمیان تابنده است وسایه رحمت
او بر سر خرد و بزرگ مبسوط و وضع و شریف پیشتی
عدل و حوادث زمانه را پشت پای زده و پشت بدیوار
غایت باز گذاشته و روی بکفایت مهمات و ضبط مصالح
آورده و ضعف ابدل قوی در ریاض امن و امان خرامان
و از میان جان درام دولت و نظام مملکت او خواهان و در
اوقات خلوات که اجابت دعوات مستظربان باشد نیستی
صادق و رغبتی درست کویان **شجر**
کاین در شیار و نخت زه بر باد **شجر** قدرش از حد عقل برتر باد
حکم او با قضا موافق گشت **شجر** عمر او بالبدن برابر باد
از سرتیغ و دست او بیوست **شجر** دست اعداء ملک بر سر باد

کره نوسن فلک را سیم **شجر** زای عالیش را مخرب باد
تا یخشد بکام دل یکدم **شجر** همه آفاق ز رو کوه بر باد
کار عالم از و قرار گرفت **شجر** ملک عالم بر و مقدر باد
عرضه مملکت ز دولت او **شجر** مجین تا ابد منور باد
مقرر این مقالات و محرر این رسالات محمد بن الموید البغدادی
رحمه الله می گوید که چون من را عی را دواعی دولت
رهنمونی کرد و بواعث همت در حرکت آورد و سودا مثل
جا و زمینها او خورا در دل افکند و از حسیض مقام خطه نسا
ناوج جوار جنین حضرتی که مطرح شعاع اقبال و مطایع
امالست **قران** و اذ ارایت ثم رایت نعیم و ملکاً
کثیراً **شجر** رسانید و بقبول جنین باد شاهی غریب نواز بنده
پروردگار الله علی الخافقین ظلال دولته و اید بالنصر لعوان
حضرت مستسعد کرد این دو حالت **قران** بملده طینه
و رب غفور معاینه دیده شد و برین درگاه والا و درین بارگاه
اعلی باندازه حالت ولایق اهلیت حرمتی و قربتی حاصل

گشت واقوال این ثناخوان در خاطر مبارک خدایکائی
جای گیر آمد و احوال این دعاگوی بنظر عواطف بادشاهانه
مرموق شد و دیوان انشالا اگر چه من دران شیوه اهلیتی
که باید و صد در دیوان نلوک را شاید نداشتم بمن بنده تقوی
افتاد و نتایج طبع و منشآت خاطر من در ضمن مکاتبات
و طی مراسلات با طرف و کتاف عالم منتشر شد و بار آنک
من دران فن نیک به حاصل و از ان حلیت بغایت عاقل
بودم که نه کار من بود و نه پیشه بدم اثری از فردوات
قاهره که در اجیاء موات طبیعت و اظهار معجزات تربیت
دم عیسوی و دست موسوی دارد در حال من بنده رسید
و این کلمات بی مزه در مذاق طبع شنوندگان با حلاوت
آمد و این عبارات خلق در نظر خاطر بینندگان با طراوت
نمود و بزرگان و اشراف از حاضران و اصحاب اطراف نسخ
مناسبت و اخوانیاتی که در قلم می آمد است عاف نمودند و چون
من مایه خویش دران باب می دانستم و پایه خود دران علم

می دیدم **خبر کل امر** اعرف بوسم قدجه **ه** این مکتوبات
را در اول سوادی نمی کردم و باخر نختی نمی گرفتم و اندیشه
جمع انرا خاطر راه نمی دادم چه هرک از عقل بهره دارد
نقد بنهره سخن را از نظر ناقدان معرفت صیانت کند و بضاعت
مراجعت صناعت را بصیر جامع تالیف نبرد اما چون مراجعت
بزرگان که رعایت جانب ایشان متعین باشد و معاودت
دوستان که اجابت ملتزم ایشان مفترض بود از حد ^{فقط}
درگذشت و فرمان خداوندان کی امتثال حکم ایشان ضرور
کرد زبان بیوست و بحال اعدا رنگ شد قوت تعالی ساقط
گشت و خاطر را در طلب تقصی که بر جای ماند **ه** و قلت
بنالای بقالات ان جماعت تصور نداشت حکم اشارت ایشان
و اما مور معدود را این قدر از نسخ مکتوبات که در بزیکه دو
سال بر قلم گذشته بود دست اجتهاد تحصیل از می رسید
جمع کرده شد و در بطن این اوراق اثبات افتاد اگر افتاب
قبول ارباب براعت بران تا بد از سایه اقبال

سلطان جهان علی الله شانه باشد و اگر در روز بازار امتحان
رواجی نیابد و چون دختر زشت در گوشه خانه و چون
سیم بد در بز کیسه بماند و زبان طبع در مساوی لزد را از
شود خود حقی باشد مستحق رسیده و کسوفی بر قدر
قد و قد حدان بریده و چون این جرات کرده شد و عهد
الشروع ملزم در زمت خاطر لازم گشت اگر چه همت
این ساعت بر ممر است دیگر نوع از علوم مقصود دارم
مع هذا پنج از رسالات باری بعد از این صادر شود در
مجلدی که لاحق این سابق گردد پرداخته شود چه شد
نیست که اعتیاد را اثر است و کثرت مواظبت شمر زیادت
ترقی **ه** کنت بلید الخرجتی المواظبه **ه** اکنون اندک پایه
فحش در مجال طبیعت و قدوات در بیوستن سخن پیدا
می آید و شمه از نجات نسیم بلاغت و رواج علم بیان نسیم
می افتد و میان پنج در ابتدا حالت که صبح کتابت را آغاز
تفسیر بود بنشته ام و این مجلد بیشتر بر آن مشتمل است و پنج

دعا و عت
النون می نویسم و خاطر تلیق از مواتاتی کند تفاوتی
بزرگ مشاهده می افتد **ه** و اول الغیث رش ثم یسب
فصل چون می دانم که فنون معایب مضمون
این مجلد را شاملست و ذکر این در میان مفلقان صناعت
خامل بقدر طاقت می گویم تا استظهاری حاصل کنم و التي
بدست ارم که بدان وسیله جان از عهد بیرون ارم **تهنئه**
و اخلص منه لعلی ولاینا و بدان دالت این خدمت را
در حضرت علی خدایکافی اعلاء الله بترت قبول رسانم
بعد از امعان نظر درین معنی منجم صواب این نمود
و اشارت خردان بود که بعد از این مجموع را بذر صدر صواب
دولت موشیح گردانم تا بواسطه میامن از بیعت قبول بیاید
و از وصت خول مبراشود و اتفاق جمهور حاصل است
درین روز کار و در عهد متقدم و از زمان متقدم زمره
انباء دولت و طبقه ارباب اقبال را بر روی علی الاطلاق
و پیشوای باستحقاق چون مجلس عالی اعمادی بها الدینی لزال

حد اویدی ای کسری عالی امردی سطر

و علی الکرام و الیائیس است و بنود است **شعر**
یقره بالفضل من لا یورده و یقضى له بالسعد من لا یثم
مقبلی که بر جو بیار حشمت از دوحه دولت هیچ شاخی
برو مند ترا زوی بالا نکشیده است و در بوستان جلالت از
نسیم سعادت هیچ کلی زیبا تر ازون نقاب غنچه نکشادست
و حقیقت است که در هیچ عهدی جنو بزرا کواری دست
باستین کفایت بیرون نکر دست و بهیج دوری جنو کار
کناری پای بردست نیابت نهادست کسوت دولت
بفضایل شمایل او معلست و ذات بالشرخ خاصه ستر
انی اعلم صدری که اگر صدور گذشته را درین ایام نشوری
حاصل اید و منشور نهاد هر یک تویع بقایا بدو بسایه الطاف
یزدانی بسایه تکلیف و کامرانی استناد کنند بوقت مبارک
اصحاب مناصب و تجارتات ارباب مناقب صاحب عباد
در حلقه عباد او نشینند و اصف در صف حول و خدم
او ایستند و نظام انتظام در سلک حاشیه او باید **سعد**

از حاجی که باشد در خشک سال از **ه** از فیض جود دستر غصن امار طیب
بر خاست از صلابت دلکش بد جنانک **ه** جز شکل از لایح نشان نیست از صلیب
در ملک کشت حاکم کلکش چنانکس **ه** شمشیر ندارد ازین بر مکر خطیب
منسوخ کشت غمز عدلش بران صفت **ه** کز نیم فاش می نهند مشک سوده طیب
مصرف شد مدحش از آن که فخر خلق **ه** کامروز در سخن نه هجا ماند و نه نسیب
الوده کرد جرخ نخون عدوش دست **ه** کفش از آن سبب هه ساله بود خضیب
بس پذیرد اعیه بیشتر از اثبات رسالات ذکر همایون این خدایان
را که صفحه دولت بدان فر قومست بر صحیفه این اوراق
نکاشته آمد تا جنانک از مناشیر و مکاتبات بفرمان اعلی
خدایکانی اعلاه الله و مثال عالی اوصاد ارشدست این مجموع نیز
بقر دولت قاهره و بمن همت مبارک او مشرف و مخصوص باشد
مکر از نصاب دولت ایشان نصیبی بدان رسد و باست ظهار
این دو جای بزرگ از وقیعت طاعنان امایی باید و بفضیلت
این دو وسیلت شکرف در موسم قبول هنرمندان تفاتی گیرد
جه هر که مقام در جوار عطا سازد از بوی خوش بهره ماند

وهر که روی خرم آفتاب ارد از فضایل انوار محبوب نشود
وهر که دست در شاخ اقبال زند از ثمره سعادت بلا ضیاع
نگردد این در تعالی افتاب جلال سایه یزدان را که ارایش جهان
بداست از سمت زوال دور دارد و کمال اقبال او را که
اسایش جهانیان از انست از سمت نقصان منزله و رونق
این مملکت را کرد بول بر جبهه بطراوت منشیناد
و البتة این دولت کی دست زوال بدامن کمال او مر ساد
بین هدایت و حسن کفایت این صدر ثاقب رای صایب
فکر در زیادت باد و قلم مبارک قدم او را داخل عقد مصالح
کیتی تا قیام ساعت جریانی تمام و حکم بی عرض او را در
قبض و ببطمهات جهان تا منقرض عالم نفاذی بواجب
در ای دور بین او را در رفع و خفص دوست و دشمن تا
نهایت ادوار نظر ری شافی **شعر**
و هدا دعا لیرد فانه صلاح لاصناف البریه شایله

فصل و پیش از آنکه اعداد مکتوبات را در چیز احصا

ارم و افراد رسالات را در دفتر اجتماع ثبت کنیم و
فرایند سخن را در سلاک ایراد کثمت فصلی در کیفیت ترکیب
و جلونگی ترتیب میان ماده و صورت منشآت خویش
تقریری دهم و می نمایم کی سخن باعتبار متر بدلان اما
مصنوع باشد و اما مطبوع و مصنوع را بحسب اختلاف
صنعتها اقسام فراوان و انواع متنفر است درین معرض
تعرض بیان آن نتوان کرد و در شرح آن شروع نتوان
بیوست و مطبوع یا جبر سخن محکم و کلام جزئی باشد که
اثار قوت خاطر از اثناء آن معاینه می شود و یا سخن رقیق
و دل اویز که دلایل لطف طبع از مضمون آن مشاهده
می افتد و بحسب این تقسیم سیاق سخن را مناخج بسیار
و فنون مختلف بدید آمده است **مصراع**
تفرق فیها الناس احوال احولا و هجر جمعی از کتاب روزگار
و ارباب صنعت طریقی از آن جمله اختیار کرده اند و شیوه
از آن نوع برگزیده **قران** و کلام وجهه هو موالیها

بعضی طریق ترصیح و تبجیح می سبزند و مطالع و مقاطع
سخن را بدان حلیت آرایش می دهند چنانکه ابو الحسن اهوازی
در شرتازی ابتداء این شیوه کرده است و خواجه امام رشید
کاتب اقتلابد و نموده و این اشلوب بتدریک مکرر صحت
محبوب نیست چه در بیشتر اوقات یک رکن از دو طرف
کلام مرصع قلق و ناممکن افتد و از تنگنای ترصیح جانب
فصاحت نامرعی ماند و میدان ترسل که بجای نیک فراه
و عرصه بغایت عریض دارد بمقدار چند خطوه معدود
باز آید و این معنی را هیچ مصداق قوی تر از آن نیست که
اکر سیاق سخن برین نسق شیوه مستحب بودی و مستدکی
کمال امیدی در حکم تنزیل که برهان فصاحت و عنوان
بلغت است این مساق علی طریق الاتساق لا علی وجه
الاتفاق یافته شدی و قوی عنان طبیعت فرای گذارد
و سخن عذب فصیحی را عیه تکلف و شایبه تعسف می راند
و اختیار جماعتی که در ترکیب سخن قوی و در تلفیق معانی قدرتی

دارند این قسم است و جمله متقدمان که مبارزان میدان
سخن و مبارزان مضمار هنر بوده اند در تازی و پارسی این طریق
صواب مسلول داشته اند و برین جاده قویم و منبج
مستقیم رفته و طایفه کرد سخن مصنوع طوفی می کنند
و بحسب طاقت و وفق امنیت خویش مکاتبات را بصنعتها
خوب مختلف چون جنیس و استتاق و موازنه و مطابقه
و غیران مشحون می گردانند و گروهی رقم اختیار بر سخن
لطیف ابدار و کلمات عذب خوشگوار می کشند و در وقت
الفاظ گوشند نه در وقت معانی و چنانکه منشیان
و منتهیان در ایجاد و ابداع سخن هر قوم بطریق کزیده
اند و شیوه گرفته ناقلان و مبتدیان نیز در اقتباس انوار
بلغت و اقتفاء آثار ترسل هر جمعی بنوعی دیگر می کشند
و هر طبقه شیوه دیگر پسندیده می دارند چه طباع از میان
مختلف است و خواطر مردمان بر تفاوت و شهوات و افوا
جوز عنومات و از منشعب بس من اگر چه از افراد آید این

امت بناشم پاری در صف مقتدیان قدیمی کزارم و اگر چه
علا در منتهمان براعت نیایم آخر در جوار مبتدیان صناعت
روزگاری کزارم و اگر چه ازین صنعت آب روی نمی جویم
این در جوئی کتابت تیره می دارم در نسخ سخن نهی اختیار
کرده ام جامع همه ابواب و نوعی کزیده ام مرکب از همه
اقسام چنانکه در مطاوی مکاتبات از هر تویی بویی
و از هر شیوه شمه بمشام خاطر مستمع رسد و از مفتح
رسالت تا مختتم تنها بر یک نقطه اتصاف یافتند گاه درستی
مطبوع رفته می شود. گاه رعایت مصنوع کرده می آید و که
درین نوع شروع می رود و که بدان طرز رجوع می افتد
و حاصل بر اختیار این شیوه و باعث برانتهاج این طریق
رو موجبست یکی آنکه هر کس از اصناف مردمان از نوعی
کی طبع او بدان طایل باشد بهره می گیرد و از جمال محبوب خویش
نظری می یابد چه هر که در اثناء مکتوب از مشاهده مطلوب
خویش نصیب ماند سخن تردید و وقع نگیرد و حالی زبان

و قیعت بر مقتضی میل طبیعت دراز کند و صد فضول
دیگر بر طفیل او استین بپوستین کردن باز نور دهند و در امن
بطلب معایب و مثالان برز تند و روم تا حفظه بیضه
کتابت و خزانه اسرار بلاغت را معلوم شود که اگر چه
این بیچاره درین شیوه اجنبی و درین کار بیگانه است با
این همه بوسیلت خاطر زنده کی دارد در همه اقسام ترسل
دست و پایی می زند و باستظهار فضل ریزه که حاصل کرده
است همه انواع سخن و ری دست می یازد اما این شیوه
اصلی و مختار حقیقتی طبع منست **مثل** و لخصونه
فی الشهوات **ه** است کی البته اب روی سخن در پای
صنعت ترصیع نریزم و بر ایراد الفاظ رکیک و کلمات
مستکبر جهت رعایت این کلف اقدام ننمایم و منشآت
خاصه که بصدد ذکر آنم اگر چه از این صنعت و دیگر صناعتها
خالی نباشد اغلب این سیاق و اکثر این نقطه است مشحون
بعبارات و استعاراتی که از استماع آن طبع را تفرقی

و خاطر را بنویسناشد بسیار نام و ظن من آنست **مثل**
والظن تخبطی و یصیب که چون مبتدی حفظ چند رسالت
ازین مکتوبات مستظهر شود درین فن نهایی تمام یابد
و در هر شیوه که تحریر کند طبع را بیاده بنیند و در تلفیق
معانی رشیق و سیاق سخن بزرگه قادر گردد و بضاعت
ترسل و سیلتی بزرگ و ذریعتی موکد یابد و بدین سبب
نام این مجموع التوسل الی التوسل نهاده شد و باستظهار در وقت
قاہرہ ثبتها الله امید دارم و بمنزله کرمبارک خدایگان
و ثوق دارم که تیز نظران فصاحت اگر چشم انصاف
نگرند و حجاب غرض از پیش بردارند چهره این سواد را از
جمال دلکشائت غریب نی بهره بنینند و سالکان طریق
کتابت اگر بر جاده راستی روند در هر طرف ازین مجموع
با چند گونه طرف دو وجه ارزند و برخلاف آنچه مشاهیر
است در مکتوبات کسانی که بدین علم موسوم بوده اند
بر کلمات مکرر مکرر غشور یابند **اللذعا** والله بمنزله علینا بتصدق

توسل
الیه التوسل

الظن و تحقیق الامل و یثبت اقدامنا فی مصارع القول
والعمل **له** هم از مطالع کار و مبداء تشبیب و اول دیباجه
اطناب پیش آوردم و سبید کاری **مثل** اول اللذ
در ردی **له** آغاز نهادم همانا وقت آمد که در مقصود خویش
کنم و این قدر که ازین رسایل موجود است بر سه قسم در قلم
ارم **اول** مناشیر دیوانی **دوم** اشله و مکاتبات
سیم اخوانیات و ملاطفاتی که من بزرگان و دو
ستان نمشته ام و الله المستعان و علیه التکلان
قسم اول نخست نسیحت منشور ایالت چند است
که بنام خداوند زاده جهان خاقان معظم خدا الله ملکه
اصدار افتاده است و این از مناشیر است که در تباشیر
حالت کتابت نمشته ام اما بیشتر شرایط ایالت رامس ^{عیت}
و فواید متفرق را مستجمع **و بی سله** چون این در جلت
قدرت و علت کلمته بکمال قدرت و مشیت و وفور مودیت
و عطیت خویش ابواب خزانه **قران** تویی الملک من تشاء

بر ما گذشاده است و برای امر طاعتداری و نفاذ فرمان
برداری ما در میان کافه عالمیان و جمله ادمیان ندای **قرآن**
و اولی الامر منکم در داده و مقالید تقلید ملک جهان و
زمان تصرف کار جهانیان بفرط عنایت و حسن رعایت
ما سبده و منصب ما بدرجه نسبت **ظل الله** برده بر
موجب این مقدمات و مقتضای این کلمات در ذمت عقل
ما لازمست که خویشتر را ملازم در راه حمد ایزدی داریم
و نقش **خبر الشفقه علی خلق الله** بر صیغه دل و صفحه
خاطر نگاریم و برای استقامت استقامت مملکت خویش
و استیفاء عطا و موهبت باری تعالی بر قضیت **خبر**
الشکر قید النعمة در وظایف شکر و سپاس هیچ قصور
و احتیاس جایز نداریم و هیچ دقیقه از دقائق انتظام
امور عالم و التیام مصاح بنی آدم مهمل نگذاریم و برحفاظت
شرایط حفظ بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و
فساد تو فرماییم و در ترفیه خاطر و تطییب بالخلایق

و این
عالمی و ناطق

ببغز اییم و هیچ وقت از تر شیخ نهال معدلت و تفتیح
راه مرحمت فارغ نباشیم و هر شهری را در آرزو و اجناس
کیتی و هر طرفی را از اطراف و اکناف دنیا که خطبه
وسله ما نرسد و ذات مبارک ما بر رعایت مصالح
ان رعایا متعین بنایمی که بانوار عقل و بصیرت
خویش مهتدی باشد و با ثبات عدل و مرحمت ما مقتدی
بسیاریم و از جماعت را بواسطه حسن ایشفاق
و مکارم اخلاق آنکس در ظل رافت و کشف عاطفت
خویش ارسیم و اگر چه در اینست رعایا این مصلحت و استخفاظ
این امانت عادت معهود و سیرت محمود است که
ممکنان را از دور و نزدیک و ترک و تار یک در زیر اختیار
مساوات حاصل باشد و این وظایف عواطف جملی
طوایف را بر عموم شامل و اما چون طایفه از خلایق خدایات
لایق مواظبت **اوراد دعا و ایراد ثنا را از قدیم**
باز متکفل باشند و عزت و شیلتی تمام و ذریعتی

بسیار کرده و مبارک
بسیار کرده و مبارک

محمدا

مولا دستوسل حق این وسیلت را در حق ان رعایا رعایت
کردن و اثران مزیت از مزید عنایت در باره ایشان بندید
اوردن لایق معذرت باد شاهانه و موافق موهبت ملکانه
باشد خصوصا که مسکن از طایفه از اطراف ممالک
طرف باشد در میان خصمان افتاده و مقام ان مسلمانان
در حدود بادشاهی تغری باشد در عین دهان کافران
نهاده و از راه احتیاط و تحرزان از زیادت اختصاص
و تمیز واجب و متعین خطه **جند زغا** لانا الت بفضل الله
محرّسه و رایات الاعاری عنهما من کوسه از اقیات
بقاع اسلام و ملت و معظمت دیار ملک و دولست و
در بحر کفار هیچ تغری حکم تر و هیچ شهر معظم تر از ان نیست
و در اول وهلت و ابتداء حالت و آغاز دولت ماکه
هنوز رواج عواطف نیز دانی را ازل تقسم بود و ببلبل
اقبال و کامرانی را **ابتداء** بر تم و شجر دولت نهال و قمر سعادت
قدرت هلال و چشم روزگار بر ظهور فضل کردگار

و طریق را بیدار اعاد تقسیم

و دل ملک در اضطراب انتظار نبیت و مغرس نهال
اقبال ربیبیت و مغرس چشم منصور و منشأ و مبدأ دولت
قاهره بوده است و ما تصرف ان ولایت و تقلدان ایالت
رافال خیر کسوفته ایم بر تقریب و ترجیب اهالی ان
از خدای ذوالجلال که مدبر بر کمالست بذیرفته و ایشان
در شدت و رخا و خیبیت و رجاء دعاء دولت قاهره
و ثناء حضرت زاهره متوفی بوده اند و حقوق آکید قدم
و جدید مستظهر درین وقت رای اعلی که جز بر جاده
ارشاد و منهج سداد نرود و مصلحتی بخان نرود و خاطر انوار
که جز لباس عقل نبوشد و جز کار عدل نبوشد اقتضا جانان
فرمود که شرط کنار دامت الهی از رفت بادشاهی بجای
اریم و حق ساکنان چند که بجد در بیعت متوسل اند و اقامت
مراسم خدمت قدیم را متقبل بکنار ایم **شعبه**
ان الکرام اذا ما سهلوا ذکروا من کانت الهم المیز الخشن
و درین معنی سنت سدید و عادت حمید خداوند شهید **اعمال**

عبدالکریم و بنی و اسکان و التمام

در این وقت

و ملک سعید

سقاءه الله صوب غفرانه و كساه ثوب رضوانه **ه** اچيا
 فرماييم و ان شهر را كه بترديك ما عزيز ترين بلاد است
 بايالت فرزنددي كه عزيز ترين اولاد است بيارا حقيق
 ايز معاني و تاكيد ايز مباني را بعد از استخارت فضل الهي
 و استخارت اقبال نامتناهي **دعا** و الله يشد ازنا
 باصابه الاراء و يثبت قدرا عن متابعة الامواء **ه**
 ولايت چند را با جملي نواجي و حوالي ان فرزند اعز
 اشرف ناصر الدنيا و الدين ابو منصور ملكشاه **دعا**
 متعنا الله بطول بقايه و تمن لقاءه **ه** كه مارا انكته روز
 كار و اهبت رفتگار است و واسطه عقد بادشاهي و بابه
 لطف الهي **دلايل** شهر باري در ناصيه اولاد و
 مخايل مختياري بر جبهه او واضح و در استحقاق ملك
 بروري و اعتناق بادشاهي و سپوروي اختصاص انزلسري
 حاصل دارد و در ترتيب مصالح مملكت و ترتيب نهال معدلت
 مدد **نصراع** آلفي اباه بذاك الكسي يكتسبه متواصل

اذا اسري اذ اسري اذا اسري اذ اسري

ارواح

فضل و الجلال بنان حال از همت تجيل قدر و تجيل ادوام
 ذوق او ندا مي كند **مصراع** و ليس لما بيني يد الله هارم **ه**
 و اكمال استحقاق او صوب نعم كردگار عنان بر صوب اعتدار
 اومي تا يدك **مصراع** اول الغيث رش ثم ينسكب **ه**
 و يقين و اتق است و ظن صادق و اميد بفضل ابي فيح
 و زبان اقبال تفرير اين معني فصيح كه عز قويم و راجح
 غايت همت و نهايت همت ماست از قوت و قدرت
 و بسطت و سلطنت بيستر خواهد شد و تانه ديركامي
 از مناصب ملوك كامكار و درجات سلاطين بزرگوار در
 خواهد گذشت **شعر** اني من الله علي موعده فيه ولن تخلف معياده
دعا و الله تحقق ما نرجيه و يثيب ما بنتنيه **ه** از اين داشتهيم
 و رفع و خفض و ابرام و نقض و بسط و قبض و حل و عقد ايات
 ان ولايت بجز عدل شامل و حسن عقل كامل او باز گذاشتن ان
 رعيه قديم را بدين منزيه عظيم و عطيت جسيم مشرف و مزين
 كرد و اسباب سكون و استنامت و فراخ و استقامت و نعمت

رامش و آرامش و خفض عیش و آسایش ایشان را مهیا و مهنا
گردانید و آن فرزندان را فرمود تا جانانک از رای متین و عقل
مبین او سز در مصارف اعمال و تصاریف احوال تقوی
و برهیز کاری را که زاد معاد و عتاد یوم التنا است
قران فان خیر الزاد التقوی به بپیرایه سیرت و عادت
دارد و سپر و ایبه تجارت سعادت سازد **شعر**
اتخذ تقوی لله تجارة تاتک الارباح من غیر بضاعة
و در عداوت و خفیت خفیت و خشیت ایندی را که در
ترک تازافت قوت دل باستظهار از حاصل باشد و در
تنگ نای مخافت فسحت مل بواسطه از روی نماید تار
و شعار خویش سازد **خبر** فمن خاف الله خافه کل
شیء و من لم یخف الله خاف من کل شیء و از اغترار
بسیار عادت روزگار جانی میجانی باشد و نعمت اجار این نعمت
عاجل فوق نکلند و تمتع نعیم جاودای را بقتبغ شهوات
نفسانی از دست ندهد چه هر که ملک باقی را بملک فانی فرود شد

خسوز ابد خویشتن را و اعیان با الله خاتمل از دیوار باب
حقیقت او را در زمره عقلا بشمرند و از عداد اشقیاء مفروز
ندارند بیکه عاقل انرا دانست که زخارف حیوة در کف
مهمت او وزنی نیارد و زهرات دنیا در چشم معرفت او
قدری ندارد و سیادت او بی او سیلت سعادت عقیقی
سازد تا دست توفیق طغرا منشور او برین حلت کشد که
خبر اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة
و کلام سعادت تواند بود و رای آنک بنده را توفیق یزدانی
در یابد تا بنعمت این جهانی که در معرض انتقالست مغرور
نشود و بعز دنیاوی که بر شرف زوالست قانع نباشد
و در حقیقت **قران** و الآخرة خیر و البقی تا علی
بسزا واجب دارد و بتقدم ابواب دین پروری
و اعلا اسباب داد کسری دولت از سری مملکت
این سری متصل گرداند و فرمودیم تا در جملی احوال و افعال
از حدود او امر ایندی در نکلرد و از مملی اعمال اقتناء زاد

تقوی و کتاب رضا موی بهر اوی شمر **قران**
 و من تحشی الله و یقنه فاولیک هم الفایزون و من تعد
 حدود الله فاولیک هم الظالمون و در تقوی و تعدیل
 اخلاق و اجتناب از زراید شاید و محافظت بر قوانین
 امر و نهی ابتدا بنفسک بر خواند و نخست خویشتر را بر قدر
 نفس اماره یکباره قادر گرداند و دیوها را با فسون
 خرد در شیشه کند و شهوت خیره روی را بشت با پی زند
 آنکه تشقیف و تهذیب ^{کار} چشم و خدم بردست گیرد و دور
 و نزدیک را بر هر چیز کاری و نیکو کاری در درجه مستحق
 ترکیب بجمع سلطان شهوت و دفع شیطان طبیعت
 و اضراع خطه او و مراقبت حد شرع آنکس است که مالک
 نواصي امور و قادر بر سیاست جمهور باشد و در هرج گوید
 و کند ممکنان رنجبه و رهبه بر اتباع او اجماع کنند و مطاوعت
 او مسارعت نمایند و راه اعتراض و طریق انتقاضی موجب
 بادشاهی از او امر و نوامی او بسته ماند و یقین دانند که

۱۱۱
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران در سال ۱۳۰۴
 قمری در شهر تهران
 چاپ شده است

هر که بر خصال کزیده و خدایان بسندیده متوفی شود
 بوسایل تقوی و اخلاق خوب مستظهر گشت و در غلواء
 بادشاهی خیری رضا الهی واجب داشت در اینده
 اعمال جز جهره امال نبیند و از شجره امانی جز ثمره
 شادمانی چنبد **قران** و من یق الله جعل له مخرجاً
 و یرزقه من حیث لا یحسب و فرمودیم تا تلاوت کتاب
 خدای تعالی که رسنهای دین و مقتدای اهل یقین و دلیل
 شارع شرع و معجز **شارع** حق است **قران** لایته الباطل
 من نیز یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم جمیل **فرض عین**
 شمر و جوامع احکام آن که عروه و ثقی اسلامت نصیب
 عین دارد و در تعرف حقایق آیات و وقوف بر دقایق
 وقوف و غایات آن بغایتی که نهایت ادراک و غایت
 وسع طاقت خاطر او باشد بر سلاجیه علم همه انواع
 معلومات ستوده است و علی التخصیص کلام الله که شامل
 فنون فواید و حاوی اقسام معرفت باشد ستوده تر و

۱۱۲
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران در سال ۱۳۰۴
 قمری در شهر تهران
 چاپ شده است

دانش از همه اصناف عالمیان بسندیده است و بتتعیض
از بادش که حامل شمشیر و حایي ملک بود بسندیده تر
و در آن کوشد که دانش را بگردار کار بندد و عملش
با علم با رکورد تا بوسیلت از علم فریفته مزخرف باطل
نشود و بفضیلت از عمل از پیرایه نجات عاقل **خبر**
العلم بلا عمل وبالوالعمل بلا علم ضلال و فرمودم تا بهر
وقت بارعام دهد و ملالت و سامت یکسو نهد و راه
وصول همگان ببارگاه خویش کشاده دارد و سخن مظلومان
و نظلم بجا رکان بواجبی بشنو **خبر** و استماع کلام
المهلوف صدقه را کار بندد تا اهل طغیان از خوف
تدارک او دست عدوان کشیده دارند و بای در دامن
طلب سلامت کشند و در ماندگان از نعمت انصاف و راحت
و رحمت او بی نصیب نمایند و در انتصاف و انصاف میان
قوی و ضعیف و وضعیع و شریف و بیعد و قریب و نسیب
و غریب تفاوت جایز ندارند و از نصیحت بزدانی و روضا

رتبانی که **قرآن** یاد او دانا جعلناک خلیفة فی الارض
فا حکم بین الناس بالحق یاد او در تنفیذ احکام احتیاط
و احکام لازم شمرد و با خلافت کجمله امانت خالق اند
طریق معذات و مرحمت سپرد چه عدل و نیکو کاری شجره
ایست که ثمره آن تمتع و برخورداري باشد و رحمت و داد
کستری مقدمه است که نتیجه آن سعادت و نیک اختر یاری
شجر داد کن داد کن که دار الخلد منزل خسران داد گریست
و فرمودم که الطاف خویش اصناف ادیان را بواجتلاف
طبقات و تفاوت درجات ایشان شامل دارد و مقاصد هر
یک علی حد الامکان بواسطه تکلیف خود حاصل آورد و دقیقه
خبر اثر لواء الناس مناز لهم لوفور شهادت خویش مرعی
دارد و سادات را که ثمره شجره رسالت و در دریای نبوت
ایند موقر و مکرم و مقتدی و معظم دارد و شرط استماع
قرآن قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى بجای
آورد و ترتیب مصاحح و ترتیب ایشان را در مواقف حق و مدارج

و اخبار

قدس ذخیره بزرگ و وسیله تمام داند و روز محشر که
از معشر جز و انس فریاد اهل لنا من شفعا فیشفعوا لنا براید
در حضرت نبوی و ربیبی معدود در بعضی شفاعت موکد
شناسد و ایشان را بحسن اشفاق و استدرار از آزار اولاد
و از آفاق و اعداد اسباب معاش و وجوه انتعاش از مطامع
نامرضی و مطامع با بتدال مفضی که لایق منصب ایشان
نباشد مستغنی گرداند و ایامه و علمای را که ورثه انبیا
و حفظه بیضه دین خدا اند و رطب جنی ایمان در رتب
سخی ایشان هنی نگردد و چشم اعزاز و احترام ملحوظ دارد
و از صوب انعام و فیض اکرام محفوظ او فرم محفوظ و در حوائج
دینی و واقعات شرعی از مقتضای قول و حکم فتوی ایشان
عدول و تجاوز جایز نشود و در معظمت مهمات دولت
استحضار همت و تالیف دل و تطیب بال ایشان را طرفی
از مصالح ملک ایشان براندازد و بکفت و اشارت ایشان
تبرک و تین جوید و قضات و حکام را کی در امضاء احکام

ادراش بود و باره فرد و بنین
و چون فرما کردش عطا

لاستفادار بوده اوردن
شیر از پستانه و پروه آمدن
باره از آن بر بوده اوردن
نکله از دست و شکم عطا

بمطامع از انفا و کی
الاشفاق علیهم و حال کی بلند کردن

کتاب

و فضل خصوصیات امر اشرف و امینا خدا اند تحصیل حق
ضعیفان دست قوی دارد و البته بنقصان رونق مجلس
تضارضا ندهد و اگر کسی بتمردت فرد نماید در مالش او که در
دینا و دینا متضمن صلاح بزرگ باشد تساهل نبیرد تا
حقوق مستضعفان مستهلک نشود و امواک بجا رکان
مذهب نبی نکرده و مصالح مسلمانان و رسوم مسلمانان مخمل
نماند و اهل صلاح و متصرفه را که او تا در زمین و اولاد یقین
و فراد روز کار و واقفان حقیقت کار و سالکان طریقت
حق اند بنظر عنایت و حسن رعایت خویش مخصوص گرداند
و از حصص صدقات که بصدق نیت و خلوص طوایت
دهد محفوظ دارد چنانکه ایشان بعواطف و عوارف
او مشمول باشند و بدلی فارغ بدعا دولت ثبتها الله مشغول
و از راس المال صدقه بر رخ سعادت ابدی که تحفه حضرت
احدی است فایز و محتوی **حسب** تاجر و با الصلوة ترخوا
و وجوه مشایخ و رعایا را که و در ایع افرید کار و ماده اعداد

روزگار اندوز نظام بادشاهی بنظام حال ایشان منوطت
ورضاء الهی بفرانج بالایشان مربوط در حجر شفقت و جوار
رحمت خویش **دارد خبر** از حوائج الارض بر حکم من فی
السماء و در کشف ظلمات و تحقیق حال ایشان در
انصاف و انتصاف و رشد و اعتساف بدیگران باز نکند
چنانکه طریق ظلم و عدوان کلی مستند و ماند و ظلال عاطفت
و نصفت بر سر هم کنان ممدود باشد و مزارعان و دهاقین را
که سبب آبادانی عالم و محصل ارزاق بنی آدم اند و تصرف
ظلم مجتهد و شاه بینکار متغلبه مضمون دارد و اما ایشان
در مصالح زراعت حصول مقرون گردانند و سایر عدل
شخصه کار ایشان سازد تا هر کس با طینان دل بعمارت و
زراعت پردازد که حیاطت ملک و سلطنت لشکر
صورت بنند و جمع لشکر و اتفاق احوال ممکن نگردد
و کسب مال بعمارت ولایت دست ندهد و ترتیب عمارت
فی سایه سیاست بادشاه میسر نشود و تقسیم ابواب سیاست

جز بر قانون معدلت راست نیاید **اثر** لا ملک الا
بالرجال و لدرجات الابرار و الامال الابرار و الاعماره
الابرار التیاسه و لاسیاسة الابرار العدل و محترفه و اقل
اسواق را از تحمل اعباء مشاق محفوظ گرداند تا کارهای
خدا یق که بنفس خویش میباشند بتواند بود فرو نماند و
طوایف حشم و افتیاء مجتهد که نکه داران حرم دولت و
حافظان حوزه ملکند باندازه ایشان که در ثبات قدم
بنده و حق قدم خدمت دارند مراعات بواجب و رعایت
جانب لازم دارند و همگنانرا خوش سخنی و کشاده روی
بنده مطواع و جاگر مخلص خویش گردانند که دوستی مخدوم
جز بلطف معاشرت و مراعات زبان در دل خدمتکار جای
نگیرد **خبر** و لیکن وجهک بشنا و کلامک لیثا تکن اجبت
الی الناس بمنزلة عظیمهم الفیضة و الذمب و اتفاق کلمه
ایشان در تشهر خدمات دولت و توفیر تجری رضاء یکدیگر
حاصل دارد و بتنازع و مجادب و مکاشحت و مکاحبت ایشان

با کسی دشمنی داشتن
با چوئی کوشیده

که از آن خللها، بزرگ خیزد و باستظهار از خصمان چیره
شوند و مملستان نماند که در عهد مالغه هر فساد که محرم
ملکی راه یافته است تا شیران از مداجاة کبر و معادات امرا
حشم بوده است یک یا دیگر و نصرت قرآن مصدق این مقال و محقق
این حالت عند قوله تعالی **قرآن** ولا تنازعوا فتشاوروا
تذهب التحکم الایه و اصحاب دیوان را بگوید تا موجب
ایشان برایشان مخمور دارند و از وجوه معتاد بوقت تمامیت
برسانند و از ظلم بر رعیت مستغنی گردانند و در وقت اثبات
و اطلاق و اعطاء و اتفاق بنفس خویش استعراض لشکر
و استکشاف حال هر یک واجب شناسد و هر کس را در خود
موجب چهاربای و سلاح بواجب طلب کند و بوقت اداء
اقتضای قرآن و ان لیسر الانسان الا ما سعی و ان سعیه
سوف یرى ثم تجزاه الجزا الاوفی و هر کس را در نیکو خدمتی
اثار مرضی بدیداید او را بهره بواجب بیفزاید و با آنکه در اقامت
مراسم بندگی تاخیر و تقصیر جایز دارد بعد از تحقیق حال

و وضوح بیعت و نومیدی از اینا سر رشد بلا حرمات
بر روی کار دارد و آنرا که شقاوت بر کفران نعمت حمل کند
و طریق عصیان و عقوق و نسیان حقوق بیشتر گیرد
و پند و نصیحت را بمنع و ایام مقابله کند حکم سیاست بر روی
براند و ایضا که متضمن استبقا فساد بزرگ باشد مخظور
شناسد تا هر کس ثمره فعل خویش بیابد و یاد اش عمل
خود ببیند و در غبت دیگران در مواظبت شرط خدمت
و مراقبت حق نعمت و محاببت مواقع مهمت بیفزاید
جه در کار ملک هیچ خلل زیادت از آن نتواند بود و در
نهاد سیاست هیچ حالت قاح تر از آن نباشد که قوی
در خدمت جان سبباری کنند و از عواطف پادشاهانه
محروم مانند و گروهی از طاعت تقاعد نمایند و از رطش

ملکانه نجات یابند

فوضع الندی فی موضع السیف الخلی مع مضر کوضع السیف فی موضع
اما اگر از زمره چشم مجرمی جایف در پناه توبه گیرد و زیست

در دامن اعتدال زنده او را از لذت عفو و نعمت رحمت
 خویش نصیب نکر داند و جناح امن و امان بر سر او
 گستراند و بر آنک این سعادت رفیق او نشود و خویشتر
 در معرض انابت و استیمان نیاید اما بر روی عرضه دارد
 و بایمان مستظهر کند و مواعید خوب را در اوقات استمالت
 او سازد چه با سر و شجرت خدی که موجب یاس و نفرت
 شود نباید رسانید و اج بر فوق و لطف میسر شود و نخوت
 و عنف آغاز نشاید نهاد و از وظایف و درشت خوئی
 جنب و خرز واجب باید داشت **قرآن** و لو کنت
 فظا غلیظ القلب لا تنفوا من حولک له اما حلم و اغضا
 نیز تا بدرجه که کوه نظر انرا کستاخ و دراز دستان را
 دلیر کرد و سوق فسوق هر منافق نافع کرد و صورت
 عجز و فتور و سبب ضعف و قصور گیرد جایز نباید شمرد
مصراع و حلم القتی غیر موضع جهل و اجمه در جمله
 احوال برجاده خیر الامور روز و از طرفی افراط و تفریط و افراط

باعتدال و ساطک را ید تا مزاج اعمال از قانون صحت
 منحرف نشود و اسباب خلل است در هم نزنند و عارضه
 دل مشغولی حادث نکرند و اعراض ناگامی لازم نیاید
 و تخصیص باید که اتفاق اتفاق او بر حشم و خدم جنان
 افتد که از احجاف و تقییر دور باشد و بخدا اسراف و تبذیر
 نرسد **قرآن** ولا تجعل یدک مغلوله الی عنقک ولا
 تبسطها کل البسطه و مصادر خرج با موارد دخل
 یکسان دارد تا مصالح ملک بر و اسان باشد و ظلم ضروری
 نکرده **مصراع** و ان الظلم مرتعه و خیمه و فرمودیم
 تا غزاه و مجاهدانرا که کمال فضیلت ایشان بقوی کتاب
 یزدانی و فحوی کلام ربانی **قرآن** و فضل الله للمجاهدین
 علی القاعدین اجرا عظیما معلوم و مقرر است و صدق
 تهنیدی ایشان از فحوی **قرآن** و الذین جاهدوا فینا لنهد
 ینهم سبلنا مفهوم و مصور بمنید نعم و فیض کرم در آن
 خیر معظم راغب کند و بر کفایت این مهم مواظب گرداند چه

اینها هم در حدیث آمده است
 و در حدیث آمده است
 و در حدیث آمده است
 و در حدیث آمده است

20 den 31'e

Atlanmış Numara

تقویت بازوی اسلام و تربیت نهال شریعت و تشییت کار
دین و قلع نواجح شرک و قمع ارباب جهالت و دفع اجزای
ضدالت که موجب **قرآن** یا ایها الذین امنوا ان تنصروا الله
ینصرکم و یتبیت اقدارکم **ل** موجب مزید دوام نصرت و ثبات
اقدام قدرت و فتح مرام دولت باشد جز بواسطه ترغیب
این طایفه و ترغیب این فرقه میسر نشود و فرمودیم
تا ثغور و سرها حلاً بردان کز بید و دلیران کار دیده
اهل درت و جنگت و باس و بخت که با تجارب روزگار
آشنا شده باشد و با حوادث زمانه هم زاد آمده و بتیقظ
و تحفظ مذکور و عمر دانگی و فرزانی مشهور گشته **صفت**
فلا یرکضون عن تورده معركة؛ ولا تلقون بایدهم الی التهلكة
قرآن رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله لا یسجون
و معمور دارد و هیچ وقت ازین جماعت که برینت رای و
شجاعت جای باشند خالی نگذارد تا اگر ناگاه حالی پیدا آید یا
مهی روی نماید دراز و همت از عواقب غفلت معصوم باشد

و بصمت ندامت و سمیت ملامت موسوم نشود چه تن بپیر
و ترتیب مهمات در آن وقت باید کردن که عنان تامل و اختیار
در دست باشد نه انگاه کی بای در سینگ نامرادی و اضطرار آید
بدر و جز بهانه تقدیر در خزانه تن بپیر حاصل نماند و فرمودیم
تا در حفظ و حراست راهها بروی عقل و کیاست احتیاط
و سیاست بجای آرد و تنظیف از زرد زان و مفسدان
واجب دارد و حفظ مسالک از لوازم ضبط ممالک داند
و بازار کانان و انباء سبیل را بهیچ سبیل ناخوش دل
و مشوش خاطر نگذارد چنانکه ممالک و دماء ایشان از تنگ
و سفک مصون باشد و از نهب و غارت مامون چه ایشان
بیکان رایگان و ثنا کویت تطمع باشند ذکر خوب از
حکایت ایشان منتشر شود و نام بدان شکایت ایشان سایر
کرد و فرمودیم تا در سیاست اصحاب جرائم که از دعایم
شهر یاری و لوازم جهان دار نیست قدم بر جاده تثبیت و
تحرز نهد و غمتهای احتیاط و قصارای اندیشه برسد **قرآن**

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن تَبَةِ وَتَحِيَّتِي مِنْ حَتَّى عَن تَبَةِ لَوْ بِرُجُوبِ
مَصْلَحَتِ مُلْكٍ وَتَقْتَضَاءِ شَرِيعَتِ رُودِ نَهْ بِرُتَى رَاعِيَهُ هَوَاوِ مِيلِ
طَبِيعَتِ وَتَابَعَتِ عَقْلٍ وَسَكِينَةٍ كُنْدَنَه مَطَاوَعَتِ حَشْمِ وَكِينَه
وَتَا بِجَالِ عَفْوٍ وَاعْتِزَالِ يَابِدِ خَوْشِيَتَنِ رَا دَرِ طَبَقَه **قران**
وَكَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَرَدَّ رَا دَرِ جِهَ دَرِ
وَقْتِ فُورَانِ نَابِرَه غَضَبِ وَدُورَانِ دَايِرَه سَخَطِ دَرِ حَوْجَانِي
تَا تَوَانِي اِنْ حَكْمِ يَابِدِ فَرْمُودِ كِه جَوْنِ يَابِ حَشْمِ بَسْرَا يَدِ وَنُوبِتِ
رِضَا دَرَا يَدِ عِيَضِ اِنْ دَا دَنِ وَتَلَا فِي اِنْ فَرْمُودِنِ دَرِ حَتِ
قُدْرَتِ فِطْرَتِ بَشَرِي وَامْكَانِ بِيْتِ ^{قُوَّة} اِدْرِي اِي دَجِه مَعْلُومِ
كَعَمْرٍ وَرَيْسَتِ كِه جَزْرِ دَرِ خِرَانَه مُلْكُوتِ **قران** تَحِيَّتِي وَبِيْتِ
بِنَابِتِ وَجَانِ مَرَعِيَسَتِ كِه جَزَا اَشْيَانَه جَبْرُوتِ **قران**
قُلْ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي لِهْ نَبَرِدِ وَجَوْنِ قَفْصِ تَنْ شَكْسَتِ وَبِرْ كَنْكُرَه
قران اِرْجِعِي اِلَي رَبِّكَ لِهْ نَشْتِ وَازْ مَرْكَزِ اَشْبَاحِ سُوِي
حَيْرَارِ وَا حِ پَرُوَانِ كَرْدِ بِنْدَامَتِ وَبَشِيَهَانِي وَتَبْدَلِ اَرَاوَامَانِي
بَا زِ نِيَابِدِ **مصراع** نَدَمْتِ عَلَيْهِ اِي سَاعِيَه مَنْدَمِ لِهْ اَمَادِ رِ حَوْجِ جَمْعِي

اَشْرَارِ كِه دَرِ هَتَكِ اسْتَارِ وَتَسْفِكِ دِمَاءِ اَحْرَارِ دَلِيْرِي نَابِنِدِ
وَدَرِ اَبْطَالِ جِيَوَانِي وَاعْتِيَالِ مُسْلِمَانِي بِقَصْدِ وَعَمْدِ سَعِي بِيُوْنِدِ
اَبْقَايِي كِه سَبَبِ بَقَاءِ جَزْوِي وَمُسْتَدْعِي فِئَا دِ كَلِي بَاشَدِ
جَايِزِ اَشْمُودِ وَدَقِيْقَه **قران** وَكَلِمَةٍ فِي الْقِصَاصِ حَيْوَه لِهْ فَرُوْدِ
نَكْدَارِ دِ تَاهِمِ مُصْلِحَانِ اَسُوْدَه وَارِ مِيْدَه بَاشَنَدِ وَهَمِ مَفْسِدَانِ
فَرَسُوْدَه وَبَا اِيْلَه وَهِيْجَسِ اِنْ اِيْمِ هِيْبَتِ اَوْ خَالِي وَازِ اَمِيْدِ حَتِ
اَوْ نِي نَصِيْبِ نَمَانْدِ تَا نَه اِنْ اَسْتَعْنَا پَا يِ دَرِ جَدِ طَغِيَانِ
نَهْنَدِ وَنَه اِنْ نُوْمِيْدِي دَسْتِ دَرِ شَاخِ عَصِيَانِ زَنْتُوِي
فَرْمُودِمِ تَا دَرِ مَهْمَاتِ كِه سَاخِ شُودِ وَمَهْمَاتِ كِه وَاقِعِ كُورِدِ
بَا بَزْرِكَانِ حَشْمِ وَمَقْدِمَانِ خَدْمِ وَبِعْتِمَادِنِ وَثِقَاتِ وَكَارِ
دِيْدِكَا نِ وَدِهَاتِ كِه عَقْلِ كَامِلِ اِيْشَانِ كَرِه كَشَا يِ بِنْدِ
نَوَا يِبِ وَفَضْلِ شَامِلِ اِيْشَانِ نَقْشِ بِنْدِ صُوْرَتِ حَقَا يِقِ بَاشَدِ
دُوْرَا يِ دَرَا يِ صَافِي اِيْشَانِ زَنْكِ حَوَادِثِ رَا صِيْقَلِ نَتُوَانِ يَابَتِ
وَما نَدِ فِكْرِ شَا فِي اِيْشَانِ اَخْرَجِ مَلِ رَا اَوَّلِ صُوْرَتِ نَتُوَانِ كَرْدِ بَرِ
قَضِيَّتِ **قران** وَشَا وَرَمِمِ فِي الْاَسْرِ رُوْدِ وَبَا سْتَبْدَا دَرَا يِ

بَابِ
مَادِي

ان خویش در بند استعداد دفع نشود **حکمت** من اکثر
المشورة لم يعدم عند الصواب ما دحا وغند الخطا غا ذراه
وعزایم در کارها بعد از تدبیر وافی و تفکر ثانی یا مضار سباند
و حزم و احتیاط را دید بان سیادت و عنوان سعادت
داند و تا تواند از محاربت مجانبت نماید و رای و مشورت را

بر جنگ و محاصرت تقدم دهد **شعر**
الرای قبل شجاعة الشجعان هو اول وهی للحل الثاني
و خویشتر را در تسکین فتنه و طلب صلح هیچ عضاقت و
مهاجرت نکند و مصالحت خصمان بر عیت صادق و اهتر از
تمام پذیرد شود **قران** وان جنوا للسلام فاجع لها
و فرمودیم تا در عفو و عهود مخالفان و موافقان نقص
و خلف رواند و فرمان **قران** و او فوا بالعهد ان العهد
کان مسوولا پیش خاطر از دستا درها بر مودت او متفق و زیانها
بر محذرت او منطلق گردد و در اجل و عاجل ثواب جزیل
و شاد جمیل ثمره یابد و دوستکامی و خوب نای بهره گیرد چیه

تا بر قرار سابق تصرف مقطاعه می کند و موارد اموال در
مصارف اخراجات می بردارد و اگر چه جانب شریف فرزندی
دام شریفی در افاضت عدل و انصاف و ایثار محاسن اوصاف
داعیه طبیعی و جاذبه عزیزی دارد و در تقدم اسباب داد
کستری و تنفیذ احکام ملک پروری بهیچ تهیج و تحریص
و تصریح و تعریض محتاج نیست و رای ما را محقق است که
مرتی توفیق در حجر اقبال نتیجه شایسته تر از و پیر و دست
و دست قدرت بر زمین فطرت نهالی از و پایسته تر نشاندست
از راه شفقت بذرانه و نصیحت بادشاهانه بر سبیل الخطار
و طریق از کار می فرمایم **قران** وان للذکر ی تنفع المؤمنین
تا در کل احوال احوال یوم لا ملک لنفس لفسر شیئا و الامر یومئذ لله
بیش خاطر دارد و چون قدرت و مکنات حالی از بدایع جود
نیزد اینست ببیند از عجز و اهانت اصلی که از توابع وجود
انسانیت یاد دارد و چنانکه از مکارم اخلاق او معهود است
و طبیعت مستقیم او با عتقاد از مشهور و معروف احسان و نیکو

کارها اول فکر و مبداء عزایم دارد و ما حی جرایم داند
قرآن اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذَهَبْنَ السَّيِّئَاتِ وَتَقْوَى وَبِرّهین
کار پر از ادخرت و ذخیره عقبی سازد **قرآن** و تزود و افان
خیر الزاد التقوی مثمر سعادت عظمی و منبج کرامت کبری
شناسد **قرآن** اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتَّقٰی اللّٰهَ و می فرمایم تا
خوف و خشیت ایزدی و توفی از متابعت شهوات نفسانی
واجتناب از ارتکاب هفوات انسانی لازم و واجب شمرد
و دست نهدت از ایشان نعمت این جهانی که آثار از بسزود
نابد بد شود کشیده دارد **قرآن** فَاَمَّا مَنْ طَغٰ وَ اِثْرَ الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا فَاِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَاوِي وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ
عَنِ الْهَوٰی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوِي ه چه حقیقت عاقلانست
که پیش از آنکه اسیب تقدیر آسمانی بد و رسد از فریب رخارف
این جهانی بیرون آید و امروز چون دست رس حاصلست و
پای بر جای فردا را که **قرآن** یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُوْنَ اَلٰیهِ
سرمایه ملخ کردند و نقدی از اعمال خیر ذخیره آن جهانرا

در بن یکسه افعال **ند قرآن** و ما تقدوا لانیفسکم من خیر
تجدوه عند الله و می فرمایم تا بار عایا که وصایا ایزدی در
شان ایشان صادر است و قضایا عقلی محافظت جانب ایشان
امر طریق معذات سبرد و ضعفارا که جز شفقت صاحب
امر دست او یزی نباشد چشم رحمت نکرد و هم کنانرا از قواض
ادیت و عوارض بلیت مصون و محروس دارد و جناب خویشرا
بوفود ارباب حاجات معور و مانوس و عدل انصاف اشعار
روز کار و طبیعه اعمال و پیرایه عاجل و سرمایه اجل سازد و بر
موجب **قرآن** و اما ما ینفع الناس فی الارض و موجب
دوام دولت و نظام مملکت شمرد و یقین داند که جهره جان
فزای مراد جز بحسن استمالت عدل جمال نماید و زلف
دلربای مقصود جز بلطف معالت انصاف بدست نیاید
طراوت بادشاهی در جمال دلکشای انصاف بستست و او امر
الهی بافاصت عدل و احسان پیوسته **قرآن** اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ و می فرمایم تا تخصیص این رعایا را که

ک

مثال **حقوق** ایشان نافذ است در کف رعایت و حصص شفق
خویش آورد و تمت بر صلاح احوال و نجاح امال ایشان کار
و مصالح ایشان که پایمال نوایب و دست فرسود و قایع
شده اند و در ظلمات ظلمات مانده بزیادت دل نگرانی
و التفات خاطر مخصوص گردانند و خوشتر را از شقاوت
ابد صیانت لازم **شمر** **خبر** اشقی الولاة من شقیة به
رعیتة و نوایب را درین ابواب و صایب کند تا از حق
عنایت در حق ایشان باقی نگذارند و توفیر دیوان بخد تنفیر
مسلمانان نرسانند و در التساب نیگو کاری که بدان اجتناب
خوب ناپی توان کرد احتشاد و اجتهاد نمایند و امداد دعا
و ثنا بجانب جناب او متوجه گردانند چه فایده مردم ازین عمر
بر شرف له حال و حاصل ادبی درین در انتقال جز ذکر خوب
و احد و ته جمیل که صیت عریض از در بریدن بسط زمین
بر برید صبا سبقت گیرد و صورت زیبا ان بر صفحات آیام
تا منقرض عالم مستقیس مانند نتواند بود **شعر**

بکسب نام نلو گوش نه بکسب درم **شعر** که نام نیک به از صد هزار کج زوان
الم تزان الناس بخلد بعد هم **شعر** احاد یتم و المهر الیسر بخالد
و بگوید تا اعمال و متصرفانی نصب کند که بزینت سداد و امانت
اراسته باشند و از سرفساد و خیانت برخاسته و وصایب
بلیغ واجب دارد تا جز بقانون معین و خراج مبتین بار عایا
رجوع نبسندند و رسمی نام معهود و بدعتی تا محمود که خدا
و خلق بدان راضی نباشند و در مذهب معدلت باظهار
ان فسحت نبود نهند و آثاری که اختیار یا اختیار از مهاد اشیا
نمایند منظم گردانند و حقوق دیوانی بوقت خویش از وجوه
خویش استجاب کنند و جان سازند که مان تمام بی باخیره
نیگو ناپی حاصل گردد و برکات دعوات صلحه با پیام دولت
و روز کاران فرزند بیوند و شخکان و کاشتگانرا اندرز
کنند تا در اعلاء اعلام دین کوشیار و در امضا احکام ملک
هوشیار باشند و در ترغیب و ترجیب اهل صلاح و تادیب
و ترهیب ارباب فساد مالغت نمایند چنانکه هم مصلحان

در جوار خصب و راحت و کف عدل و رافت آرمیده باشند
و هم بفسدان در عرصه مخافت از لکذکوب افت مالیده
که اگر در حفظ قوانین سیاست مساهلتی رود در اقامت
شرایط از دقیقه نامرعی ماند سودای پیهوده در هر دماغی
جای گیرد و مصاح ملک مختل شود و در فساد امور صورتها
مخجل افتد و ارکان دولت در اضطراب آید و خلل از بسیار
و تدارک از دشوار گردد و فرمانی جرم دهد تا باطاع فساد
قاصد بدنام گردن خاندان نباشد و از دامن کین و خشک ریش
تواند رود و در پیش تجافی نماید و در حفظ فروج و در ماباقضاء
مبالغت و احتیاط برسند و چنانکه فرمان ربانیست **قرآن**
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْاِبْرَاحِمْ وَ در قطع ماده
حیوة مسلمانی و هدم بنیانی که فضل حق نهاده است
جرمیتی از راه شریعت مرخص و بینتی در مذهب سیاست واضح
و بعد از استیمان و استیدان سعی بنیوندند **قرآن** وَمَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْزَاةٍ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا هُجْه حَقِيقَت معلوم

و مصورست که جان در ری نفیس است در نظر و طرقت یک
جز غواص احسن الخالقین را دست قدرت بیافتن از نرسد
و ادبی ذاتی شریفست در عالم کون و فساد کی جز بعون ^{سبحی} کن
فیکون قدم از ستره عدم در حجره وجود تنهد و تاملناری
ثم انشأناه خلقا اخر و چهار بازاری بشریت بر نیاید روی
بهار دیوار عناصر در دستر احتیاط زرنگه داشت چنین
دری تمیز و اجتهاد در محارفت چنین علی کرانایه بر مقتضی
عقل از لوازم و بر موجب خرد از مواجب باشد و بفرماید
تا در حراست راهها از اوقطاع و تنطیف از از تقطاع هیچ
دقیقه مهمل نگذارند و شرط فرمان ایزدی در جزای که
سزای ایشان باشد جای **ارد قرآن** انا جزا الذین
تخاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا
او یصلبوا و خوب نای از فرزندان با عزاز و تجلیل آنها
السبیل لتجلیل کنند در حمایت جان و مال ایشان حسن
رعایت مبذول دارند و جایز نشمرند که فتنه شایع و مال

مسلمانان ضایع شود چه ره گذریان بیکان در مزد و ثنا
گویان در غرض باشند شکر و ثنا ایشان در اقطار و اتفاق
کیتی بدرقه نام خوب و در آن چیل شود و هیچ مردم کامل
عقل ضایع رای از بیکان رایگان اندک حمایتی در ریغ
ندارد و با ثنا گویان در طمع بلطف عنایتی مضایقت نکند
بکمال کیاست و وفور حصافت جانب شریف فرزندی
دام شریفان که ملقن عقلمی و معلم از لی دارد یقین محقق
وظن صدق داریم که درین ابواب از تقدیم کند که از
رای مینیز و عقل دور بین او سوزد و خاطر هیچ افریده را
در اجیا مرام معدلت بقصا زان نرسد **عهد**
هَذَا مَا وَكَلْنَاكَ إِلَيْهِ تَأْتِي رَأْيَهُ وَعَقُولُنَا بِهِ عَلِيٍّ حَسْبُ امْتِثَالِهِ
وَاللَّهُ يُوفِّقُهُ لِمَا يَرْضَاهُ وَيُحَقِّقُ مَا نَرْتَجِيهِ إِنَّهُ الْمُؤْتَقِ
لِلصَّوَابِ وَالِيهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَأْتِبُ سَبِيلُ كَافَّةٍ جَنَدًا
أَيْمَةً وَقَضَاءً وَعِلْمًا وَكِفَاةً وَأَمْرًا وَسَبْهًا لَارَانِ وَكِبْرًا
وَمُعْتَبَرًا وَسَائِرَ طَوَائِفٍ وَكَافَّةً رِعَايَا دِيهَا جَنَدًا كَلِيٍّ

نیکو نامی جوهر است هنج عزیز تر و خیره هنج بزرگتر که
کسوف یاد شایبی بزینت آن مظهر ز کرد و عاقل از جاهل
مخاصیت آن ممیز شود و اگر بهزینه کردن صد خزینه بدست
اید غبطتی تمام و عطیته بزرگ و نعمتی رایگان بود **شعر**
یک صیفه ز نام نیک تر است بهتر از صد خزینه که هست **شعر**
كُلُّ أَيْلِ الْغَايَةِ مَجْثُوثٌ وَالْمَرْءُ مَوْرُوثٌ وَمَبْعُوثٌ
وَكَزْ حَدِيثًا حَمِيذًا ذَكَرَهُ فَأَنَا النَّاسُ أَحَادِيثٌ
و فرمودیم تا بر موجب **مثل** اعط القوس باره کال در دیوان
خویش کارکنان و اصحاب مناصب جنان نصب کند که با ممانت
وصیانت موصوف باشند و بهدایت و کفایت معروف و باید که
موجب تقلد اشغال بر وفور مضا و کفایت باشند نه میل
هو و عنایت و وصایت کند تا بار عایا طریق محاملت و
حسن معاملت سپرند و همگنان از چشم شفقت و رحمت
نگرند و با اصحاب املاک جز بقانون مقنن و مال ممیز رجوع
نکنند و رسمی نو و قراری محدث که منال از اندک و وبال از

بسیار باشد و حکم معدلت با مثال آن رضاهند و اگر
نهاده باشد در رفع و دفع از بیالغت کند و از عقل
کامل خود رقیبی بر افعال ایشان ندارد و خویشتر را از
کیفیت معاملات ایشان با رعایا بیگانه ندارد تا هر که
درین ابواب بر قانون صواب رود پایتار و اوصاف
او مثال دهد و بر و اعتمادی مستانف کند و هر که در
اموال تبسط و برضعفات تسلط پیش گیرد در صرف
و عزل او تردد و توقف در دارد **قوله عز وجل قرآن**
تعاونوا علی البر و التقوی و لاتعاونوا علی الاثم و العداوة
باید که فرزندان عزرا کرم احسن الله به التمتع و زاد بوجوه
التمتع در مراقبت این ارکان و حدود و محافظت این
شرایط و عهد که در مذهب حق مفترض و از راه خرد
نامعتبر نیست تشریح نماید تا ذکر خوب و نام نیک و احدی
جمیل و مشوبت و افراگی ممکنان طالب اندام را و او را حاصل
شود **دعا** و الله تعالی بهدیه و یکفیه و يبلغنا غایة الامانی

فیه و یوفقنا لما یستحسنه و یرتضیه و یحکم به رأینا و
یقضه انه ولی التوفیق و الهادی الی سواء الطریق سبیل
امرا و کبر و حشم و خدم و ایمه و امم و سادات و قضاة
و مشوران و منظوران و سایر رعایا و کافه ساکنان
خطة چند از اهل مدینه و بر رعایا هم الله و حرسها است
ازین سعادت که ایشانرا مساعدت نمود و ازین دولت که
ایشانرا دست داد بوانتظار ایالت و فرد دولت فرزندان
اکرم اطال الله بقاءه و قرین با انصار او به بهره شادمانی
بردارند و شکر موهبت ربانی و نعمت ما بکن ازین و شرط
خدمت او بواجبی بجای آرند و در وظایف دعا دولت
و ثناء حضرت ما که عوایدان هم برایشان عاید باشد
ببفرز ایند و خلوص طوبیت را واسطه قبول عبودیت سازند
و طاعت او را با طاعت خدا و طاعت مأمورین شناسند
و خویشتر را از خلاف و شقاق و تعصب و نفاق که در خدمت
عاقبت آن پوشیده نباشد محفوظ دارند و از انحراف طاعت

بوحشت عصیان نگرانید و از اوج شرف خدمت مخفیض
کفران نیابند و محافل رجا الم را بذر اخلاق کزیده و افعال
بسندید اوله نتیجه فریاد شامی و ثمره فضل الهی است
معطر دارند و صفحات روزگار خویش نیز خدمت و پرورد
دولت او منور گردانند و با فاضل معدلت و اشاعت ^{خدمت}
اوله از ما بشاهد دیده است و عشا فیه شنیده و در
طبیعت او موطبع گشته و بر حقایق مطلع شده متیقن
و مستظهر باشند و بشارت قدوم موکب اوله سبب
اسایش ایشان و ارایش از خطه خواهد بود مستبشر
گرداند خدمت نواب او از فرایض روز دنیا و موجبات
رضاء مولی دانند و مال و معاملات بنام و کمال از استقبال
سنه بسته بایشان رساند و از شکایت ایشان کز کایت
از معلوم باشد توفیق نمایند و او امر ما را امتقاد و امثله
او را متمثل باشند تا شرف احمد حضرت و اختصاص
مزید عطاوت ما روزگار ایشان را در یابد انشا الله تعالی

مشوری که منظومست بر تفریر اقطاع نسام ملک کبیر
عضد اللعنه و اللیز طعن شاه لبون بکرم الموبد رحمة الله علیه
رعایت حقوق هواداران و عنایت وافر در حق خدمتکاران
و انعام و اصطناع در پاره کسانی که بجزیره دولت متمسک باشند
و بجز طاعت معتصم و بذیل اخلاص متشبث و با اهداب
و سایر اکید متعلق و اعزاز هر یک بر تباين اصناف و تباين اوصاف
و تفاوت درجات ایشان از عزایم صواب بادشاهان
و دعایم ارکان بادشاهیست و هر کرا از اول الامر در اقتفاء
این سنن و اقتدا برین فنون توفیق خو رفیق گردد و سعادت
رغبت مساعدت نماید عقد مملکت استوار ماند و اساس
دولت و از انتشار مصون باشد و فراخ بال از دواعی اختلال
احوال او را حاصل آید و نظام سلک اقبال و دوام اتساق
اعمال حضرت او را شامل گردد و یکی از لواطف عواطف
ربانی و بدایع صنایع یزدانی که شکلان از لوازم دایم
و سباس از فرایض شرم در حق ما است کی هر که عرصه

سینه را بنور موالات ما روشن گردانید و دست در دامن
 اخلاص ما زد و بای در دایره مطاوعت ما نهاد و سر در
 ربنه متابعت ما آورد و بصفا اعتقاد در دوستداری
 حضرت و ثبات قدم در خدمتکاری دولت ما متوسل
 شد عروس اقبال جلوه کنان استقبال موکب او کند و
 قهرمان دولت پای کویان بدیره فرمان او شود و جوامع
 مهمت ما بر اعلا درجه او موقوف باشد و عنان رغبت
 بر صوب تربیت او معطوف و صوب انعام ما در حق
 او منهر و مستفیض و عرصه مراد او با ستظهار لطف
 اسعاف ما طویل و عریض و بر تجدد امور و احوال و
 تعاقب شهر و احوال ما دام که از جانب جانب اخلاص
 مراعی باشند و در تحصیل مراضی ما سعی عقود عهود
 ما از انتقاض و فتور و املاد عنایت ما از انتقاض و
 قصور مبرا و ممتزه ماند و البته هیچ تضریب و تسویل
 شایبه تبدیل و تحویل یا نغای که فرموده باشیم و عاطفتی

کازانی داشته بیا میرد **قران** انا لذلک جزی المحسنین
 بر موجب این مقدمات و مقتضای این کلمات چون جانب شریف
 ملکی کسیری فرزندی فلان زاده الله فی شهنه و رعاه ایف
 ظل فضله و کتفه با انک از ملوک اطراف و حشر و ان وقت
 و بادشاهان عهد و ولایة روزگار بمنزید قدرت و فضل
 قوت و فسحت عرصه جاه و بسطت ساحت مملکت پیش
 است و از سروران کتی و کردن کستان عالم بفتوز فضل
 و سروری و انواع هنر و ملک پروری فرا بیش مدتی ملید
 و عهدی متقاد مست تا اخلاص و طاعتداری ما قوی
 روزگار خویش ساخته است و از سر اعتقادی صافی و اعتمادی
 وافی بد قایق هواداری ما که کس بران نینکنند قیام می نماید
 و در مواظبت و ظایف اخلاص که از هر اینه برسدی
 افزاید و اکنون تازگی در طاعتداری دولت قاهره حقوق
 مجددمولدی گرداند و قاعه بذر در زندگی مهادی کند و
 در مقام اخلاص مراسمی که حق آن در ذمت است ما لازم کرد

و موالات دولت خود را
 از هر یک از اینها

تقدم می رساند و آن سوابق را که بر خاطر مبارک نامذکور است
بلواحتی که سعی از در حضرت مامشکور باشد مددی دهد
و هر روز امداد اخلاص او در خدمت متوفی تراست و مشایعت
و متابعت او دولت ما را مقرر تر لاجرم بر تجدد ایام و توالی
لیالی لطایف تربیت ما بر سمت احوال او توجه می گیرد
و طراوت ملک او بواسطه حفاوت ما تراید می پذیرد
و عن قریب نفحات عواطف ما در حق او بواجبی منقسم
خواهد شد و صفیات ملک او بار قام مزید انعام ما مقوم
خواهد گشت و چون در پاره او از مزید اقطاع و انواع
اصطناع اندیشهها بلیغ داریم و در تنفیذ امثله متقدم
و تقریر اینج بر رسم او بوده باشد سخنی نتواند بود دیهها
نسا که حکم مثال سابق در تصرف دیوان او بوده است بر
قرار متقدم بتازگی بدو از زانی داشتیم و امر ونهی و حل
و عقد و خفض و رفع و ضرر و نفع و وصل و فصل احوال
و فرع و اصل اموال از مواضع بنواب دیوان او باز گذاشت

اقطاع دیوان محروس جانب شریف بوده اند و از آن معاملات
و افریا نصیب و از آن رافت کامل در ریاض خصیب است
که بر قرار متصرف خویش از دیوان رحما الله شناسد
و بدین اختصاص سعادت که ایشان را حاصلست در دعا
و ثنا دولت قاهره بیفزایند و در خدمت و طاعت آن
دیوان بر عادت معهود غایت مجهود بجای آرند و مال
و معاملات هر سال تمام و کمال تقدیم موانع اعذار و
انتظار سواخ اقدار بحال از دیوان برسانند و مثال
جانب شریف فرزندی را زاده الله شوقا با فرمان موافق
و قول او را با حکم ما مطابق دارند و موجب مثال را با مثال
استقبال کنند و در خدمت و طاعت بقدر استطاعت
اقبال نمایند باینکه ممکنان برین جملت بروند و از همه وجوه
طریق مداخلت و تعلق بسته دارند و مرضی و محامد
حضرت ما که جمله نیکیشان طالب اند و زیکار خویش را
حاصل کنند تا از سعادت درجهای و سلامت جاودانی

نصیبی کامر و حفظی و افریابند ان شاء الله تعالی و حده
منشوری که در حق امیر اسفند اراج اللہ علیہ ادرام الله
تکلیف اصداری افتد بحمت ولایت بار خلع کشت با تعدید بعضی شرایط
مراقبت چند ملک بروی و مواظبت و ظایف داد کستری
و رعایت جانب رعایا و عنایت در حق ضعفا که عمان ملک بدعا
ایشان بریای باشد و بای دولت از ممت ایشان بر جای ماند
بادشاهان را که حفظه بیضه ملت و سکنه روضه دو
لشد خویر عادتی و تمام تر عدت بیست و محمد الله و منه بیوسته
ممت ما بران مقصود است و رغبت ما دران موفور که اسباب
رامش و آرامش اصناف ادریان آماده باشد و ابواب رفاهیت
و اسایش بر کافه عالمیان کشاده و بساط معدلت در بسط
زمین مبسوط و مصالح رعایا بواسطه مرحمت ما مضبوط
و برین قضیت هر طرفی را از اطراف و انحاء ولایات و هر
جای را از اکناف و ارجاء ممالک و ایلی برینت نیکو کاری
حالی و از دست بد کرداری خالی نامزد می کنیم و نایبی

بارای صایب مبرا از وصیت معایت معین می فرماییم و کسوت
حال از طرف را بطر از اعزاز مزین می کرد اینم بر مقتضی این
حالت و دلالت این مقالت رای جهان از ای که ضامن
ملک موبد است اقتضا جنان فرمود و خاطر عاظم را که
بتوفیق حق موبد است مصلحت جنان نمود که ایالت ولایت
بار خلع کنت که از اطراف و حدود ممالکت و دست قدرت
ماناصیه تصرف از ناحیت رمالک و نظر عنایت ما احوال
اهالی انرا شامل و حسن رعایت ما در حق رعایا ان کامل نایبی
هم از جمله عسرت که بشعار حسن سیرت مرتدی باشد
و باثار الطاف و اکرام ما و رسوم استلاف کرام خویش مقتدی
تفویض فرماییم و مردمان از طرف را باختصاص این موهبت
و تشریف این عزیت محسود دیگر رعایا کرد اینم بر موجب این
اندیشه مبارک **دعا** و الله يجعل العزائم مقرونة بمجموع
السلامة مصونة عن توابع الندامة ایالتان ولایت
امیر اسفند اراجل کبر فلان را الام الله تکلیف و جعل التوفیق

که از شجره طیبه خاندان و دوحه مبارک در دوزمان ما
فرعی ز کیت و در حیات حرم دولت و محامات جوژه
مملکت اصلی قوی با عز قرابت بادشاهی اثر نجابت و فضل
آلهی در ناصیه او پیدا است و با شرف انتساب بدر اخصا
الکتاب هنرا و را حاصل و تانها نیت او بحسن تربیت ما
پرورش یافته است و شاخ فطرت او از مغارش سمون
گرفته است و او را حکم شواهد محاسن اخلاق و دروای و فور
استحقاق بر تبت امارت رسانیده ایم و جایگاه بدر او
رحمه الله که در حضرت پایه بلند داشت بدو از زانی داشته
و کفل و تقبل مصالح قوی انبوه از مشاهیر حشم و خدام بدو
باز گذاشته و صواب دید و حکم او در خیر و شر ایشان منقذ
گردانیده دلایل اقبال و مخایل استقلال در اقوال و افعال
او ظاهر دیده ایم و آثار ماثر او متظا هر و اخبار مناقب او
متواتر یافته و از راه فراست بادشاهانه و کیاست ملکانه
او را مستاهل همه کاری و مستحق همه منصبی دانسته ایم

۴۲ فرمودیم و جنو عزیز را که با فرزند از صلبی ضم فرموده ایم
بجهت رفع و خفض از ناحیت نصب کردیم و جبر و کسرو
اطلاق و اسراهایی ان با سر هم نخر دوانی و رای صافی او
باز گذاشته و عهد از رعایا بر مقتضا **خبر**
کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة که در ذمت شفقت و حفاظت
اولا زم و واجب گردانیده و رباط طغانین که در از ناحیت از
امهات قری و معظمت مواضع است بر سبیل انعام جنانک
از دیوان عرض حماه الله نویسنند بدو از زانی داشتیم و و را
فرمودیم تا در کل احوال از حدود فرمان آبی در نکذرد **قران**
و من تبع حدود الله که و در جوامع احوال طریق برهیز کاری
سپرد **قران** و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تحشرون
و در احسان و نیکو کاری که عادت اوست بفرزاید و از عدوان
و بد کرداری بر قرار معهود اجتناب نماید چه ثمره نیکی هر آینه
برسد و باداش بدی نیشک مدخر ماند و ندامت و بشیمانی
قران يوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من

سوء الایه بهیچ نوع نافع نیاید و حقوق مواهب ربانی
و عواطف یزدانی از اقامت مراسم طاعت با اندازه و وسع طاقت
می گزارد و شکر نعمت دولت قاهره بصدق عبودیت و
خلوص طوین بجای می آرد **خبر** فان الشاکر یسحق المنید
و فرمودیم تا کافه اهالی آن ناحیت را که ایروز تقدست سماوه
و عظمت کبریاوه را اهتمام مصاح و اتمام مهمات ایشان بر ما
فریضه گردانیده است و ما درین معنی اعتماد بر رای سدید
و خلق حمید او کرده ایم تا بحسن عنایت و فرط شفقت خویش
مخفوف گرداند و بصدق رعایت و وفور رحمت خود مکفوف
و ممکنانرا از اختلاف طوایف ایشان باصناف لطایف خویش
معهود دارد و جانب هر یک بانواع اشبال و تطیب بال
معهور و فرمودیم تا بوقت داد و حکم در تنفیذ احکام احتیاط
تمام تقدیم کند و میان بیگانه و خویش و توانگر و درویش و خرد
و بزرگ و تاثر یک و ترک دران باب تفاوت جایز ندارد و میان
قوی و ضعیف حکمی عدل و متوسطی راست باشد و در سپردن

طریق انتصاف از منظره ظلم و اعتساف دوری جوید و از دقیقه
قرآن انما بغیکم علی انفسکم غافل نباشد تا در عاجل از تقاسا
بتعه عتاب این کرد و در اجل از گذشتن عقبه عتاب فارغ
اید و از اندازا سایر احکام **خبر** از اظلمت مز و نیک فلا
ثامن عتاب مز فوقک سلامت یابد و فرمودیم تا در راهانت
مفسدان و اعانت مصلحان مبالغت نماید چنانکه رباب فساد را
از گوشمال ادب از بد کرداری اتر جاری بدیداید و اهل صلاح
را بدینوازی و لطف در نیکو کاری رغبت بیفزاید و باز نامه
مفسدان از بیم صوت و بمن دولت او باطل شود و روز نامه
نیکو نای بدگر خوب و ثناء جمیل او مورخ گردد و فرمودیم تا
بیوسته منهبیان و جاسوسان با قاصی بلاد از طرف روان
دارد و همواره از اخبار جوانب برسان و از هجوم حوادث
ترسان باشد تا از عقیدت دوستان باخبر و از میکدت دشمنان
بر حذر تواند بود و در کمال احوال با شمول استقامت و حصول
استقامت طریق تیقظ و تحفظ سپرد و ثبات خرم بر تقدیم

ابواب عزم از واجبات شمرد تا بیوسته از عواقب غفلت
معصوم باشد و بیداری و هوشیاری موسوم تا ناکاه و
العیاذ بالله در مصالح ملک فتنی که رتق از دشوار است
دهد حاصل نیاید چه تدبیر مصالح و ترتیب مهمات و
احتیاط و اندیشه در کارها از وقت باید کرد که دستگاه
و فراخی دارد نه از نگاه که موزه اندیشه بیای خرید تک اید
و چیزها نه حواله تقدیر در خزانه رای و تدبیر نقدی و بر
دستار چه او مید و اندیشه عقدی نماید **عهدنا**
الیک و حجتنا علیک و الله یوفیک و یمدیک و یحقق ظنوننا فیک
انه الهادی الی الرشاد و الموفق للسداد سبیل امر او کبریا
و مشهوران و منظوران و مشاخر و مقدمان و درها نیز و مزارعا
و کانه رعایا بار جلیغ کنت و منسویات و مضافات از اصح
الله اعماهم و الخ اما لهم و است کفلا نرا یدیم الله تمکنه و الی
و امیر خویش را نتد و اخلاص و هواداری او سمیر ضمیر خود دارند
وسلامت و امان در مطاوعت حکم و فرمان او شناسند و این

اختصاص که ایشان را از زانی داشتیم از ولایت چنین نتیجه
از خاندان مملکت و امارت چنین سعیدی از آسمان دولت غنیمی
تمام و موهبتی جنیم شمرند و نواب او را بیدیه احترام نکرند
و از جاده اشارت و استصواب ایشان نگذرند و علی الخصوص
امرا و چشم مامورند بدان که علی الخصوص خدمت و متابعت او
کنند و بر فرمان برداری او تو فرمایند و در مهمات دولت با
او بر نشینند و با او فرزند آیند و معذور نیستند اگر جز در
زیر رایت و ایستند و مواجب از دیوان بواسطه امتیاز
او طلبند و رعایا را با طغیان مال و معامله و خصص
دیوانی بکاشتگان او گزارند و هیچ عذر و علت نیارند مثال
جنانت که ممکن از این قواعد را محاطت کنند و از مقتضای
فرمان تجا و زجا نیز نشناسند و بر جمله مهمات و مصالح ادعا
صالح دولت قاهره که صلاح از هم بدیشان باز کرد و مقدم
دارند تا در ریاض شادمانی با حصول لامانی روزگار گذارند
و الحمد لله وحده و الصلوة والسلام علی نبیه محمد و آله

مثالی که خلدند از جهان تاج الدنیا و الدین قرخانرا
بجست ملک از امهات قری خوارزم بنشسته می آید
چون بر تاج در ایام و تعاقب اعمام محاسن اخلاق و وفور استحقاق
و کمال تفرد و استقلال و مخایل فر و اقبال فرزند اعزاز شرف تاج الدنیا
قرخان ابوالفتح بیخان تغدی متعنا الله بطول بقایه که شوه شجره
دولت و نهان باغ سلطنت و عنوان نامه اقبال و واسطه عقد
بادشاهی و کل بوستان فضل الهی و سوار میدان مملکت و سوار دست
قدرت و زینت دست حسروی و قوت بازوی معدلت و نور
دیده مکرمت است مشاهده می فرماییم و توشیح او بهنرها
بادشاهانه و ترشح او ارتقاء مدارج بادشاهی را که جز پیا
باباطیل امال غیر بی بر سر کمال از نتواند رسید و جز بدست
اظایل امانی دیگر دامن جلال از نتواند گرفت معاینه می
بینیم هر روز می خواهیم که در باره جنو فرزند کی که طران
کسوت شادمانی و مطمح نظر امانی و غایت مقصود در
جهانی و سلوت جان و دل و سکون طبع و خاطر است تازه انعامی

فرماییم و نومو هبتی ارزانی داریم و در فسحت عرصه دیوان
ان فرزندان که با طبع و خاطر فیاض و دل و دست جواد و نیت
و قدر بلند و بجای اند که بل که مضییقی تمام دارد بیفراییم درین
وقت حاجی بر مقتضای این حالت و وجوب این عقالت دیده نخواست
که پیش ازین فلان داشت و اکنون بموجبی شرعی ملک طلق
مانست و از دینها معتبر و مواضع مشتهر حضرت خوارزم
یکی نیست بر سبیل ملکیت بدین فرزند اعزاز شرف ابقاه الله
ارزانی داشتیم و حکم و تصرف نواب دیوان او حماه الله
و مکنتم در آن موضع نافذ و جایر کرد ایند جانانک از دیوان خاص
اعلاه الله نموده آمد و امید بفضل این دانی که از حضرت ما
منقطع نمی شود طویل و عریض است و لطف ربانی در حق
ما بتحقیق این امانیت مستفیض که توفیق بر دوام رفیق شود
و روزگار بر قرار مساعدت کند تا بر ترادف ملوان و علی تجرد
کل اوان پایه حشمت این فرزند کرامت نامه که استحقاق همه
تریبی و اهلیت همه عطیتی دارد رفیع تر کرد اینم و او را بنشته

همت و قصارای نهدت خویش که در ایاز حری نتواند بود مثل
و لیس و راه عبادان قریه بر سائیم **شکر** ذلک عند فضل الله
یسیر و الله ولی التوفیق و التیسیر و این فرزند را بقاء الله
اگر چه منت خدا برادر تزیینت نهال عدل و تمشیت کار ملک
باصل جبلت و مبداء فطرت داعیه قوی و جاذبه تمام افتاد است
خبر و من شبه اباه فما ظلمه از راه شفقت بذرانه و صایق
بادشالانه می فرماییم تا رعایا از آن موضع را در ظل رافت و کشف
رحمت خویش ماوی دهد و جناح اجمال و اشبال و تخفیف و
ترقیه بر حال از رعایا کویان گستراند و همگان لذت بینی
و حلاوت انصاف بخشاند و عنان زیادت شفقت بر سمت
مصالح ایشان تا بد و نواب را بجدی بلیغ و فرمایند جزم انداز
کنند تا جز طریق راستی و جاده مرحمت نسبرند و اقتناء دخیله
نیکنوای را در باب بزرگ خرید نشمرند و در تحصیل اموال دیوانی
از قانون معهود در رسم قدیم نکند زنی و نام خوب که مجد و طراوت
ملک بود و در اخیر که موکد قاعده دولت شود و ثناء جمیل که جمال

چهره سیادت باشد و ثواب جزیل که منبج کمال سعادت گردد
حضرت فایز روزگار این فرزند را حاصل آید که سبیل اعیان
و مهتران و مسناخ و بر خوران و دهاقین و مزارغان و ارباب
حرف و سایر طبقات و اهالی از ناحیت احسن الله حیاطتم
انست که فرزند اعز اشرف اکرم فلانرا مد الله عمره و من علینا
با علاء امیره مالک فوخاسر دانند و نواب دیوان او را متصرف
از بقعه شناسند و مردمان و رعایا از آن موضع رعایم الله
ما موراند بدانک در مطاوعت و متابعت نایبان درگاه و
کاشتگان از دیوان که از غایت اختصاص حکم بندگان
خاص در این بغایت مجهود و نهایت امکان بر سندی و مال
و معاملت فی ثور و تاخیر و قصور و تقصیر بدیشان رسانند
و این فرزند را صاحب ملک از موضع دانند و مر سوم و حصص
مالک تمام عاملان دیوان را مسلم دارند و بدین اختصاص که
یافتند و بدین سعادت که ایشان را مساعدت کرد و بدین دولت
که ایشان را دست داد سجده شکر ربانی بیارند و حق اشفاق ما

بدعوات صالحه بکنارند و بر حکم فرمان و موجب مثال روند
تا مستحق مزید ترفیبه و اسایش شوند و السلام علی من اتبع الهدی
این منشور در حق قاضی القضاة سیف الملک و اللدین خلف الملکی
مسطور شد بقدر بر اعمال دینی که در امت تمام توالت او بود
الحمد لله الذي اجتمع العالم العليم واعلي اعلام الاسلام ورفع بنورها
حجب الظلام عن صفحات الايام الذي تفقات انوار الفطر عند
نفحات قدرته وانطفات انوار الفكر دون توهم اثار حكته فحمد
علي ما كسانا حبل الفلاح والسداد وهدانا سبل الصلاح و
الفساد واجتباننا بعدان ربانا في حجر توفيقه ورجانا اصابة
الحق بهداية طريقه لحراسة الامور وسياسة الجمهور ونكلا القاب
والنواصي واستفرق الاديان والاقاصي واولانا نغما اولها بالشكر
اولها عند الاكرام وفقنا علي ايمان سرب اهل الايمان واغذاب
شرب عباد الرحمن وتمييد قواعد الدين واحكامها بتبجيل قضاة
الاسلام وتنفيذ احكامها ورعاية جانهم وزكايه مجانبهم قران
ليجئ الحق ويبطل الباطل ولو كره المشركون وهدى علي اهل الايمان

ظلال الاماني والامان لا خوف عليهم ولا هم يحزنون حمداً تنزه
به عيون النوال وتقربه عيون الامال ويرتضع من اخلافه
در الزمير ويتبين عن اصداغه در زرا التأييد وتضلي علي انتم
بريته خيرا واعظم خليفته قدرا واعلامه مقاما ووفاهم دياما
رسوله المصطفى ونبوته المرتضى وعلي اله الطاهرين من الازناس
المستظهرين علي الناس وسلم تسليما كثيرا شكرو سباس
خدا براعت نعمته وامت كلمته كه ابواب خزائن رحمت و
مناهج مدارج مملكت بر ما كشاده است وانتظام مصالح
عالم وعالميان در اقتضا راي روشن ما بسته و فرمان مارا
در قضا روي زمين نفاذ قضا اسان داده وصيت داد
كسري و ذكر بنك پروري مارا بانفحات نسيم صبا بر
صفحات اقطار عالم هم عنان كرده و اثار مشيت خویش
در عطيت ملك و دولت طعيان كرد اينده قران وذلك
فضل الله يوتييه من يشاء وافضل اين لطايف واكمل اين
عواطف كه از حق تعالى در حق ما فايض است انست كه باكمال

بادشاهی و اقبال نامتناهی در غلوا سلطنت و عمرات مقلدات
که طیش سرور در دل جای گیرد و خوت غرور در سزا و فتد
ما را تنی خاضع خاشع و در پی ذاکر شاکر دادست و عقلی
متین مینز و فکری صافی ضافی کرامت کرده که قدرت و
سلطنت حالی که نتیجه جود است می بینم و از عجز و سکت
اصیلی که لازم وجود ماست یاد می آریم و بیقین می شناسیم
که ان موهبتی است که رب الارباب از خزانه **قران**
یروزق من نشأ بغیر جناب و ارزانی داشته است و نهالیست
که در باغ فطرت دست قدرت تویی الملک من نشأ نشاند
است لاجرم همیشه در موقف زاری از فضل باری دوام
ان میخواهیم و بیوسته در طلب فوز و نجات بر سبیل مناجات
شاکر و آری گویم **قران** رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ عِلْمًا
مَنْ تَأْوِيلُ الْآخَاذِيثِ الْاِيهَهُ و همواره بود قدرت و حد
طاقت بشری بروردن شاخ عدل و برکندن بیخ ظلم
و استنبات قواعد خیر و انتهای مناجات جو و اختیار مذاهب

اخیار و اجتناب از مواقف شرار و تقویت حال ضعیفان
تمشیت کار صلیحا شکر از نعمت می گزاریم و قضا بعضی
از ان حقوق واجب می آریم و توفیق مزید استطلعت
در مواظبت او را در شکر و طاعت می جویم میسر باد و فرمان
قران اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ و بکش هوش همواره
فرو می خوایم و نجات آخرت و رستگاری قیامت در امتثال
او امر و اجتناب از واجری داینم و در ان می کوشیم که بیوسته
مفسدان رمید باشند و مصلحان را امید فتنها ساکن و در لها
مطمین و درین حق موقر و حرمت شوع موفرو اعلام اسلام ترفع
و انداد جهالت و ضلالت مندفع و آثار کفر منطوس و معال
شکر مند در سجه مصالح و مفاسد ملک و ملت در هم بسته
است و مناجات و مقاصد دین و دولت بهم بیوسته درین حق
ند استگاری شمشیر ابدار رونق و نظام نگیرد و کار ملک
دستیاری دین کرد کار ثبات و دوام پذیرد و بدین سبب
بیوسته جوامع ممت مابرتجیل علما و تعظیم فضلا که حقیقت

نکه بانان حرم دین و ساکنان حرم یقین و در دریا معرفت
و دراری فلک حقیقت ایشانند در تیره شب جهالت جز
باشنای روشنای عقل ایشان راه بصباح نجاح معرفت
توان بر دوار غرقاب دریای ضلالت جز بسفینه سینه
پرنور ایشان بساحل نجات نتوان رسید موقوف باشد و حضرت
همواره بارباب علم و اصحاب فضل محفوف و چون دانسته ایم
یک بسبب شو اغل جهانداری و مصاح شریاری و تراکم حوادث
و مهمات دولت و تراحم وقایع و ظلمات در عرصه مملکت و
استعمال القنایه و السیف و رحله الشتاء و الصیف مارا
و جمله بادشاهانرا که نایب کرد کار و سایه افزید کاریم مهمات
خاص و عام بکفایت رسانیدن و دعاوی عمر و زید استماع
فرمودن و امضا احکام شرعی و تمشیت امور دینی و نحویشتر
کردن تعذری تمام دارد و همه حال یکی را از کبار ائمه و نجابر
علماء دین که ساحت فضل و طول او عریض و طویل و بیط
باشد و علم و معرفت او بقدر و اندازه ممکنانرا محیط و رتبت

حسن اعتقاد و درجه اجتهاد او را حاصل و از سر صدق
نیت و صفای رویت در صد تکفل مصاح مسلمانان تواند آمد
بعد طول الاختیار اختیار باید کرد و بدان مهم معظم نصب
فرمود و موجب این مقدمات بعد از استخاره فضل خدای
و استشارت عقل رهنمای در حضرت خوارزم که حین
مملکت و مستقر جلالت و مرکز اعلام دولت و مجمع اقسام
حشمست بقاضی القضااتی که بدین اوصاف حمید تجلست
و کفایت جلایل مهمات را متکفل و در عرصه عالم حقیقت
بومبارزان میدان شریعت غالب و مستولی و در تنگنا و زاویه
ابهام بواسطه جاذبه الهام از حضرت قدس مستمد
و مستملی و نزدیک ما محل بندری دارد و بر اکابر عالم فضیلت
سروری و در اقامت مراسم داد و حکم قایم مقام رای صایب
ماست نصب فرموده ایم و این عهد کران در خدمت امانت
و دیانت او کرده و از جانب شریف فلاست اکمال جلال
او از راه اکتساب و انتساب و تمیز و تفرّد او در شیوه

فضل وافضال از آن مستغنی است که بسفارت عبارت
ودلالات استعارت در آن راه تک و پستی و از آن باب جست
وجوئی باید کرد بر سروران کیتی مزیت و ابن السری حاصل
شجر ان السری اذا سری فی نفسه و ابن السری اذا سری فی انما
و بر علماء عالم ارثا و اکتسابا مرتبه سری متوجه **مصراع**
نوارثها عن کار بعد کابر **جه** آثار نماید و انوار فضایل ابا
و جداد او که اقطاب و او تاد عالم و افراد اولاد نبی آدم بودند
شجر بیض الوجه کریمه احبابهم **شم** الانوف من الطراز الاول
غره ایست زاهر بر جین روزگار و اثر است ظاهر از فضل کرد
کار و اکنون جانب شریف قاضی القضاة دام شریفان سوابق نسب
رفیع را بلو حق حسب منبع می اراید و در همیدان معانی و تنید
از مبانی می افزاید **حجر** و من اشبه اباه فما ظلم **شجر**
فرزندمان کند هر جالی **که** کز ما در خویش و زبدریند
از عهد طفولیت و ابتدا اصبا و زیغان نشوونما و عنفوان
شباب و موسم کهوات تا اکنون که **له** ابتهت کبر و هیبت شیب

و حرمت شیخوخت حاصل دارد و از تلون روزگار و تبدل
احوال در ربیت و خجکت تمام یافته است و تجارب ایام مشابه
کرده مهمت او بر نیکو کاری که نیکو نای ثمره دهد و رغبت او
در پرهیز کاری که رستگاری نتیجه ارد مقصور بوده است
و امداد اکرام و اعداد انعام او در حق خاص و عام نا محصور و تا
زمان تصرف قضا بدست رها و امضا او داده ایم و **مقالید**
تقدیر این مهم اهم در قبضه سداد و رشاد او نهاده آثار مساعی
او در اعتناق از مرضی بوده است و حاجات خلائق بواسطه
شفقت و اتمام او مقضی و رتبت انام بر تنزاید و تربیت اسلام
در تصاعد و مشارع شرایع از شوایب نوابی مصفی و حرمت
دین و قوت شرع و رونق قضا مستوفی و جبهه احکام بحال
حق راسته و از سمت شیهت و وصیت ربیت محبوب و مال
اوقافی که در اهتمام نواب و تصرف معتمدان او بوده است
بمقار استحقاق و مصاب استیجاب متواصل و نظر شفقت او
در حق طبقات ائمه و علماء علی در جاتهم متکامل و مساجد قدس

علی صلی الله علیه و آله

و مدارس انس بوفور و فود صلحا و حضور کبار و علما مانوس
و معالمان از انقراض و مرایران از انتقاص محروس و بدین
ذرایع آید و شوافع حمید دولت قاهره مابدعاه خیر و ثناء
خوب مذکور و سعی خجیح اود در تقدیم حسنات و ترتیب
چنین مهمات مشکور چون این اعتقاد مبارک در ضمیر مال
ماله اینه جهه حقایق باشد مصور است و این معانی برای
انور ماکه دید بان مصاح ملک بود بقر و ترغیب و تخریب
نیکو کاریان بحسن اجماد و مزید تربیت مادی خیرات راغب
تر و بر حسنات مواظب تر که بدند از لوازم بادشاهی و شرایط
کار جهاندار است این مثال شرح موشح بتوقیع اشرف در
حوق جانب شریف بتازکی ارزانی داشتیم تا همگان از دور
و نزدیک بدانند که ما بر روزگار این بزرگوار که بپرد دولت
و کهن ملت و منخر ولایت و مرکز هدایت و عنوان صحیفه
سعادت و ارایتر عرصه حضرتت تبرک و تقرب بی
جویم و رعاً او را در مدارج حیروت و معارج ملکوت عاجلاً

واجلاً قبولی تمام و اثری بلیغ می دایم و انتظام سلک دولت
و التیام مصاح مملکت خویش سببی قوی و رکنی و ثیق برکات
رعوات اومی شناسیم و برای تاکید بتجدید مناصب دینی
و امور شرعی که تعلق بجانب شریف داشتند و در اردو
تصرف مساجد و مدارس که در اهتمام نواب او بود دست پرو
مقرر فرمودیم و تولیت اوقاف و مسبلات از مساجد و
مدارس که پیش ازین در اهتمام قضاة ماضی رحمهم الله بود است
و پنج از منسوبات و مضافات است بشهرت از تفصیل
استغنا دارد بکار کی کما شتکان او باز گذاشت و مستر فی را
که از دیوان عماه الله بالتماس جانب شریف از جهات حساب
مصولات مسبلات نصب کرده بودند از ان شغل باز خواندیم
و همگی مصاح از خیرات و تولیت و تصرف از اوقاف بدیانت
شامل و صیانت کامل او تفویض کردیم و اگر چه درین معنی
منته عقلی نصیحتی که باید بکوش دل او فرود خوانده است و معلوم
از لیل خزانه یونی الحکمة من **نشان** نفایس و صایا بخاطر او تحفه

فرستاده و ممکن است حاجتمند استماع مواعظ و اقتباس فریاد
او کرده اما از جهت رسم و عادت بر طبق این خطار و عادت
می فرماییم تا چنانکه از حسن عیث و تقاضای طوبی و متعارفت
ملاست شعار بر همین کاری چندانکه میسر شود عادت گرداند
و اقامت مراسم نیکو کاری انجام ممکن شود بر خویشین واجبند
قرآن اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَالَّذِیْهِمْ حَسَنَاتٌ و در
مراقبت حدود الهی خایف و مستشعر باشد و نفس اماره را
با هوای روز قیامت که منزل ندامت مند و مشعر که اگر
جه خشیت ایزدی بر همه طوایف آدمیان ماضی و عالیان
واجبست علماء درین باب از راه قربت و اخلاص بزیادت
اختصاص ممتاز اند قال عز من قائل **قرآن** اِنَّا خَشِیَ اللّٰهَ
من عباده العلماء و می فرماییم تا چون در مجلس حکم و مسند
قضا بنشینند و سخن خصمان بسمع تحقیق اصفا کنند فحوی ایت
قرآن فاحکم بین الناس بالحق و بیش خاطر دارد و هیچ دقیقه
از احتیاط و استکشاف در امضا حکومت فرو نکند و در انبار
سراطی را علم او از شاملست در

معرفت در قایق آن تا ملنگی ارد و نیک بر اندیشد که ان
ساعت در موقوفیست میان جنت و حیم متمایل و در بقای
میان مرضاة و سخط باری مشترک سپاس از جنان
معروض مخوف بحصول رضای مولی و دریافت بهشت
اعلی جز از راه ستویت در قضیت متعذر باشد و می
فرماییم تا در استیناسر مدارس که منبع علم و فتوی و مجمع
ایته هدی باشد مبالغت نماید و ابواب افادت بر مستفید
از کشاده و طریق عطلت بسته دارد که بر علماء بعد از
تزکیت نفس هیچ چیز واجب تر از ترکیب علم که انصاب
تمام و ذخیره بزرگست نتواند بود و در احترام علماء و اکرام
فقهای اصحاب عراض شریعت و مفایح ابواب حقیقت
ایشانند و رونق اسلام همواره بکشایش کار ایشان باز بسته
باشد و نظام کار ملت بیوسته بنظم حال ایشان بیوسته
برقرار معهود بغایت مجود برسد و هر یک را بر قدر و سیلت
فضیلت و اندازه هدایت و درایت او بر تقریب و ترجیب

واحظار وارضوا و اجبت شناسد چنانکه زبان جمله ارباب فضل
بشنا او منطلق باشد و دل کافه ارباب هنر بر او لاء او منطبق
و عمارت مساجد که ترهنگاه اهل ایمان و بارگاه فضل پردازان
و موضع اقامت صلوات و مهبط اجابت دعوات است بر خود
فرضی لازم و قرصی متوجه شهر **قران** انما یعمر مساجد
الله الایه و در استنثار فواید و استکثار عواید و استغزار
نتایج اوقاف و مستللات آثار کفایت و دلایل شہامت
باظهار رساند و بهر موضع نایبی با رای صایب و عاملی با کفایت
کامل و مسترفعی در معاملات مستقصی و وکیلی بصاح زر ^{اعت}
کفیل نصب کنند تا در عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی
ان موضع مشتمل باشد و اجتماع ارتفاع و انتفاع از متوفر
و بلوید تا در استیجار و اجارت شرط استیمار و استخارت
بجای آرند و طلب غیبت واجب دارند و محصولات و ارتفاعات
را از دست مستاکله و تصرف مستهلکه محفوظ و مصون
گردانند و بصدق نیت در تحری رضا حضرت ربوبیت انرا

بصاحب حقوق و مصارف و جوب رسانند تا نام نیک و ذکر
خوب و احد و ثبه جمیل و ثواب جزیل او را حاصل گردد و میسر
محاسن آن روزگار دولت و ایام مملکت مایبوند **وصیت**
هَذَا مَا عَهَدْنَا إِلَىكَ وَعَظَمْنَا بِكَ عَلَيْكَ فَاقْتَفِ آثارنا نالغیم
و اتق احظار زواجنا تسلم و اجعل وصایتنا امامک و قدم
هدایتنا امامک و الله الهادی الی سوره السبیل و نعم المولی و نعم
الوکیل **و** سبیل مشاهیر قضاة و اکابر ائمه و عامه طبقات
و طوایف مردمان و کافه ارکان دولت و اعیان حضرت خوارزم
الام الله تسلیدیم و صان عن التفرق عدیدیم انت که بهر
قرار متولی و متقبل این اعمال دینی جانب شریف فلانرا شناسند
و اعتقاد خوب ما در حق او بر تو آید صورت کشتد و محقق
و مقرردانندگی ما هرگز حقوق او را که در ان ناسی و راسخت
ناسی و ناسخ نخواهیم بود و با خویشتر محرم و مصور کردانند که
همواره این قلعه را از ترزل و نقص مصون و تمهید و تاکید
مقرون خواهیم داشت و تا دست قدرت مالک عنان کامرانی

باشد و بای بنیت در رکاب زندگانی حکم او را در قضاء حضرت
خوارزم نافذ و سعی او در تدبیر و تولیت مواضع مذکور
مشکور و دست او در تصرف این اشغال که با استحقاق دارد
کنشاده و طریق اعتراض بر او بسته خواهد بود تا اقامه
ادانی از مقیم و طاری و رعیت و لشکر کند این فرمان بجمع
اعتماد و انقیاد بشنوند و تجدید این تقلید اهتر از نمایند
و در تمکین و احترام نواب فلان صدق رعیت و غایت مجهود
بدل کنند و درین ابواب از مداخلت و معارضت در معاملات
و معاوضه با ایشان دور باشند هر یک از طبقات مردمان
با این معانی موصی اند و امثال مثال را تعیین باید که همکنان
برین جملت بروند و رضا و محظمان را که منافع و مضاران
بوشیدک مانند و ثمره تعبیه از درنگ برسد از نتایج شکر
و شکایت فلان و کماشنگان او بینند و در عبادت ماکه در
مهمات دینی و کارها شرعی چیز تنبیهها بواجب و تدبیر و انصاف
فرماییم از لوازم و مفروضات شمرند تا ایما من ان که همه سعادت را

ضامن باشد از مکاید روزگار این کردند و از الا و نعماد ما
نصیب او فریاد بند و الله و ی التوفیق و صلی الله علی ساجد
این مثال در باب قضا مالک بن نام قاضی القضاة صلی الله
مهر خلف الملکی بدت الله فضل و ذکر استغفار بدت شر صادری شود
خوب تر خصلتی از سیر بسند ارباب دولت و نیکوتر عادت
از ستر سدیله او لی الامر که عنان مصالح بر صوب اعتیادان
معطوف باشد و اعطاف مالک بواسطه تمهیدان در هفت
اید و اعضا قدرت بخشن مظاهرت از قوت گیرد و اقدام
دولت بیمن موازرت از ثبات یا بد تربیت نهال ملت حینی
و تلبیت دواعی مهمات دینی و تشیت امور اسلام و نظریت
حال شرعست حی قوام کار شریعت و دروام نظام مملکت
توامان اند و اطراد احوال ملت و اتساق اعمال دولت مثلا
زمان رونق اسلام را استمرار جز بسایه سیاست ملوک کامکار
مکن نگر در دو اساس ملک جز بیمن حر است دینا فرید کار صورت
بنند و اوها مال مصالح ملت نظام مملکت را در رنگ کسسته گرداند

و اختلال بارگان شریعت قاعده دولت را سخت زود متاثر
کند و تحقیق این معنی از لفظ مبارک مبطرسالت مقرری
شود و تصدیق این دعوی از بیان شافی صاحب شریعت مضمور
کرد **خبر الملائک** و **الدین حارس** و **مالا حارس** که مبدء
و جنانک از عادات حمیده باد شاهانه هیچ سنت ستوده تراز
کفایت امور دینی و ضبط مصالح شرعی که در دنیا موجود است
اقبال و فراغ بالاست و در عقبی مشرکجات و نیندرجات
خواهد بود نیست از مهمات دینی نیز هیچ مهم بصرف عنایت
و بذل رعایت مستحق تراز کار قضاة و حکام و قواعد احکام
نمی تواند بود چه بنا بر حکمی امور و احوال از حفظ فرج و دما
و اموال برانستند و تحقیق وجوه حلال و حرام و اثبات حقوق
خواص و عوام بقتضای رای متولی قضا که نایب مصطفی است
متعلق و مدار مصالح کافه مسلمانان از جواز مناکحات و معاملات
و قرار مخاصمات و منکحات و غیر آن بنفاد حکم حکام است
شخصان دین اند منوط و اگر و العیاد بالله خلی کار قضا راه یابد

و در قواعد حکومت تزلزلی پیدا آید نوایر خصوصیت مشتعل
شود و عقد مصالح متبدل ماند و احوال مسلمانی متبدل گردد
و اموال مسلمان در عرضه تلف افتد و عقار و ضیاع مستضعفا
در معرض غصب و ضیاع آید و حلال و حرام یک مزاج گیرند
و مباد هرگز ارکان اسلام انشلام پذیرد و عروه دین انقصام
اگر نهد و فساد آن مصالح دنیا و آخرت عدوی کند چون
معرفت ما این دقیقه را شامل بوده است بر حسب این اعتقاد
ببارک و قضیه این صدق نیست تا تایید ربانی خفه جهاننا
بجلس ما فرستادست و فضل یزدانی نوبت کامرانی کارسایند
دست توفیق زمام احکام در قبضه مشیت ما نهادند و چشم
مملکت را بتقریر دولت ما قریب کرده و در اخلاق را بشمول
عواطف ما فسیح امل گردانیده همواره بین قرابت خویش بر
مصالح دین محمدی صلوات الله علیه گذاشته ایم و لباس معتد
را بتبشیت این مهم معظم معلم داشته و هرگز هیچ حالت باهمال
جانب قضا رضانداده و در تاسیس مبانی و مفید احکام آن

بر موجب حسن اعتقاد غایت جد و اجتهاد بذل کرده و هم
 در اوایل کار و بتا شیر عهد بادشاهی این محل منیف و منصب
 شریف را در کل ممالک نیکان بزرگ عالم عامل فاضل کامل
 چون جانب شریف بذری زید شرفاً سرد فتر کما رایت و انم
 و بقیث صدور و مشایخ عالم است در اصناف ماثرو بقیث
 اماثل و اعیان جهان در فنون مناقب و وجه ذات اخنان
 و با این همه خصایص قدمت خدمت او ترب دولت این خاندان
 مبارک است و عنفوان جوانی که خلاصه و نقاوه زندگانی
 باشد در درعا کوی حضرت ما انفاق کرد دست معمر کرد اینک
 و از بدایت این کار تا غایت این روز کار و وثوق این شغل خیر
 از ذات نظیر او در زیادت بوده است و اعمال ترا و با خلاق
 جهان بر سر فاضت و افادت و مصالح مسلمان از احکام فی
 شہت او در بیط و لایات ملکی و رسوم جا پیره با قضاوتی
 مدهانت او از فضا ممالک منفی کنون چون ان بزرگوار را عهد
 جوانی در درعا کوی خاندان ما بر سر آمد و موسم که دولت نیز بیاط

مقام در نوشت و دست روز کار قرار نامه فی قرار ی او
 بنشت و از منزل اجتماع بگذرگاه و دراع خرامید و تعاقب
 ادوار و تجدد اطوار صحیفه بیری در دست نهاد او نهاد و
 ایام فی فرجام که بریدی بس نیز کامست از ارتقا مدارج
 عمر او سایه بلند تر رسید و منبته شیب که همانی بس عزیزت
 در حواشی عذار او تمکنی تمام یافت و اعراض شیخوخت در
 حرکات و سکنات او سریانی عظیم کرد و ممتت او بر خلوت
 و اتزوا و رفع اغراض و هو که حاصل هر کامل و اختیار هر
 نختیار است متصور گشت و طبیعت او از مشاغلی که از
 ذکر حق شاغل اید کبار کی نفرت گرفت **بیت**

انکس که کند جفت خود اندیشه او **اندریشه** هرج هست بر طاق بند
قرآن قل الله ثم ذرهم فحوضهم يلعبون **شعر**
 الاكل شي ما خلى الله باطل **و** وكل نعيم لا محالة زائل
 درین وقت حقیقت این حال بواسطه ارکان دولت ثبتها الله **بمکنیم**
 مجلس ما آنها کرد و از اعتناق این شغل بزرگ استعفا خواست و از تقبل

در این خط و هفتاد و نوزدهم در خصوص این شغل
 کار در کار خاندان جهان را در دست

این مهم نازل تفادیر حست و کل بوستان عمر و ز پدز مژه اولاد
خویش جانب قاضی القضاة فلانرا ادا الله تکریمه و زاد با صابة
الاحکام یقینه که از ان اصل دانش فرعیست شرع را نیک مثر
و از ان کان سروری جوهر است هنر را بغایت تمیز و تا این غایت
بنیابت بذریعہ تکامل این کار معظّم بوده است و بدین منصب
موسوم باصالت بجهت تقلد این مهم اهم تعیین کرد و این حاجت
بمجلس که بار انتظار برد حاجتمندان نهاد برداشت و حقوق
خدمت و دعا کوی خویش و کمال اهلیت و استحقاق او را وسیلت
سخ این طلبیه و در التاجابت این مملکت ساخت مانیز چون در
ایام متطاوول عیار افعال صدرا لدینی را بر محکم سبر و اختیار
زده بودیم و بخرج او از مطامع دنیایی و بخرج او در علوم
دینی حقیقت دانسته و یقین شناخته که با آنک شاخ
شباب او نیک شاد است و ایام جوانی او در غلوا و طراوت
و وقت آنک کوه نظران بدو ای متعاطی معاصی دست رازی
نمایند و دعوات شهوات نفسانی را اجابت کند و در موارد

مرادات و مشارع لذات برخلاف شرع شرعی و اوارند
و در مقام عفت قرار ساختت و سکینت و وقار کار مشاخ
را زینت روزگار خویشتر کرده و دل دین را بر تعود تعبدا
حریص و مولع گردانیده و ایام عمر را بر اقسام توزع
داده و در حکمها شرعی و مهمات دینی از قذارت مدهانت
نقا حیب و طهارت ذیل حاصل آورده و جوامع همت بران
مقصود داشته که دست اعتراض از دامن احکام او مقصور
باشد و آیات حق ظاهر و آیات شرع منصور بحکم اقتضاء
رای انور و توضیح استحقاق او و التماس جانب شریف بملک
بعد از استمداد فضل حق تعالی تا خانت و فاخت کار باخیر
و خوبی موصول دارد و آراء مشرقه را در امضای عزایم و تقوی
اعمال باصابت مقرون کند و هوها دینا ای طریق الرشاد و
حلا دینا فی شغل السداد قضا جمله ممالک زاده با الله بسطة
بفلان که بر کمال استحقاق او این منصب را دلایل واضح است
و هیچ ریب و شبهت اندران قاص نیست از زانی داشتیم

و تیمار داشت مساجد و اوقافی که در تولیت قضاة متقدم
بودست خصوصا مسجد جامع جدید و اوقاف آن بحال شهادت
و صرامت او باز گذاشتیم و تمام مهمات و اهتمام مصاح این
کار بزرگ بوفور امانت و دیانت او که ابواب مقاصد میلی
ان کثاده شود باز بست و اگر چه فلان نحر شامل شافی
و عقل کامل کافی از تعدید شرایط و تجدید مراسم این شغل
مستغنی است و اقوال و افعال او بر قاعد رشاد و سداد
مبنی بجهت آن تا ابواب را بتقدیم این ابواب اندرز کند
و مثال ما را در رسمی که ایشان نویسنده امام سازد و در قایق
در خاطر خویش مذکری حقی و مقرر ری حقی شناسد چند
نکته که تکیه عقلا بر آن باشد و عواید و فوایدان عمومی تمام دارد
ایراد می کنیم و می فرماییم تا در ستر و علانیت فعل و نیت برینت
تقوی که وسیلت نجات عقی و بنیاد سعادت عظمی و ملاز
اهل معنی است مخفی دارد **قرآن** یا ایها الذین امنوا اتقوا
الله حق تقایه الایه و چون دنیا فیه بنده زهرات خویش بر روی

جلوه دهد تو حیح آخرت را متفطن باشد **قرآن** و ما عند الله
خیر و البقیه و مشاعر بدین اشعار بر شرایع گرداند و چشم و
دل را از مطامح مغوی و مطامع مخزیه صیانت کند و خشیت
ایزد بپراکد بر همه کنان واجبست و بر علما که موهبت معرفت
یافته اند و خلعت کرامت پوشیده و برد قایق کار و حقایق
اسرار و اوقف کشته و خلوت خانه سینه را بنور هدی روشن
کرده واجب تر قوله تعالی **قرآن** انما نخشی الله من عباده
العلماء مسیتشعرا باشد و بقوت و جرات از مخافت در هر
دو جهان مستظهر چه هر ک امر و در مقام ارتکاب مناهی
از رهبت الهی قدیمی باز بس نهل و عنان شهوت را از دست
طبیعت باز استاند **قرآن** یوم یفرأ المرء من اخیه و امه
و ابیه و در صف مردان کار ایستد و از زمره **قرآن** السابق
الاولون خیزد و در جنات نعیم بدرجات کرم رسد **قرآن**
و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
و می فرماییم تا در وقت استماع دعاوی و فصل خصومات و اضا

حکومات خویشتر را از اعراض انسانی و اعراض نفسانی خالی
گرداند و متابعت حکم شریعت کند نه مطاوعت هوا و طبیعت
و میل و مباحثت را مرفوض دارد و راستی و امانت را مفروض
و در افعال و اقوال باطن اندیشه را با ظاهر صورت برابر کند
و یقین شناسد که **قرآن** **یوم تبلی السرایر** در مکنون ضمیر **یوم**
عرض خواهد آورد و با دامن نیلی و بدی از خزانه فضل و عدل
نخس و می خواهد رساند **قرآن** **فمن یعمل مثقال ذرة**
خیرا یره و **من یعمل مثقال ذرة شرا یره** و می فرمایم تا بر قرأت
قرآن که از دعایم ارکان ایمان و مصایح عراض اسلامت و محافظت
نماید و بانوار آثار از مستغنی و بیینات آیات از مقتدی باشد
و مواعظ انرا بکوش هوش استماع کند و فرایض انرا بجان و دل
اتباع واجب دارد و در تدبر محکم و متشابه و تأمل او امروز واجب
بغایت تفکر برسد **قرآن** **کتاب انزلناه الیک مبارک لیدلوا**
آیاته و می فرمایم تا بر در است اخبار نبی علیه السلام کی حراست
حکم اسلام بدان توان کرد ظریف از اوقات مقصود دارد و احکام

انرا کی قسیم و سهم فرقان گرفت است و مایه تطوع عن الهوی
در انشعاج سبیل رشاد امام و مقتدای خویش سازد و بخلاق
و عادات او که فهرست سعادات باشد تا آرزو و خلق نماید
و در اکتساب علم و اصابت حکم باستظهار و منت استماع سنت
توسل جوید و شطری از آثار و کلمات صحابه رضی الله عنهم **جمعین**
که نجوم اسما هدایت و سکنه اشیا معرفت و ریاحین
بوستان حقیقت اند در حفظ و ضبط خویش ار در ورقم
اقدا ان بر صحیفه خاطر نگارد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
خبر اصحابی کالجوم باهم اقتدتم اقتدتم و می فرمایم تا
در مهارت انواع علوم و ملائمت شعار فضایل زیادت احتشاد
که مثمر سعادت رشاد باشد تقکم کند و مدارست فقها و
بحالست فضلا موااست نماید و از مباحثت و مذاکره جمله
فقه و مجارات و مشاورت نقله مذهب که فواید از مستبین
است مستغنی بنا باشد چه خست بر تعرف حقیقت حال بعث
کند و توفی مظنه ^{حظا} علق مضنه صواب عطا هد و مشورت

طبع عقیم را بلوغ ارشاد منبج گرداند و خاطر عقیم را بهلاوات
هدایت بصحت معرفت برد و موارد عزیمت را از شوایب تررد
مصفا گرداند و موارد علوم را با قداح ایضاح مینا کند **شعر**
وَلَا تَجْعَلِ الشُّورَى عَلَيْكَ غَضَاةً فَرِيشُ الْخَوَافِي رَا فِدْلُ الْقَوَامِ
جه در حق کمال خلاق و افضل موجودات که از رزانت رای
و ثبات عقل ثبات و درجه استبداد بوده در حالت خفا
استمداد فرمان ربانی جنیز نفاذ یافت که قرآن و شاور هم
ای فی الامر و می فرماییم تا راه وصول را باب دواعی و اصحاب
دعا و بی مجلس خویش کشاده دارد و نقاب احتشام و حجاب
استماع از پیش برگیرد و در وقت استماع کلام متکا مین بر
موجب کلام نبوی که **خبر** از اختصاص الیک اثنان فتو
بینها فی اللفظ و اللفظ و التفات خاطر با هر دو جانب یکسان
دارد و از ترجیحی که بغرض مشوب و تفضیلی که بار تشامسوب
باشد اجتناب نماید و میان شریف و دنی و فقیر و غنی در
عقد قضیت از حد سویت نجسید قال الله تعالی **قرآن**

از یک غنیا و فقیرا فالله اوی بهما و تا ممکنان بقوت
دل و اتساع امل را استخاح مقاصد و حاجات و استفتاح
ابواب طلبات می کوشند و حتی که از راه شریعت ثابت کنند
می یابند و می فرماییم تا البته کرد حمایت و عنایت که کین جای
ضلالت و غوایتست نگرند و بسخس هیچ حای و معنی نیز الفا
نکند و بنیت صادق اطماع کاذب را درین معنی از مانعت
الح شرط شریعت است بریده گیرد که چون فردا قیامت که
روز اقامت یتنات باشد جواب این خطاب حضرت عزت را
متعین شود هیچ افریده تصدی اعانت نتواند کرد **قرآن**
كُلُّ امْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ بِغَنِيهِ وَاَلرَّابِي مُتَعَزِّزِي در
میان آید و در حکمی از احکام دست پیش نهد و خواهد که
بر قاعده از قواعد اسلام سپرد و غرض خویش را بر حکم انبزی
تقدیم دهد جانب محمد را دینی مند و بست بدانک جانب
حق را برای رعایت جانب از متعزرفر و نکند و اگر از
منع آنکس او را حایلی باشد از حال مجلس مرفع کند تا دفع آن

هضمت و کسر از عادت جنان فرمایم کی او را از مثل آن
غضاقت که نهال شریعت را بزمرده کند امانی پیدا اید و وقت
مجلس قضا که طراوت سلام بواسطه از روی ناید میفراید
و استیفاء اموال مسلمانان و احیای حقوق مستضعفان که
باظهار آن دست در نه نقصان نکیرد و بی فرمایم تا در
حوادث شرعی که ساح شود و قایع حکمی که ظاهر کرد در ابتدا
و اقتدا بفقوی کتاب مترل کند که **قرآن** و من لم یحکم بما انزل
الله فاولیک هم الکافرون و بعد از آن التجا بقوی اخبار
نبی مرسل سازد که **قرآن** ما اتیکم الرسول فخذوه و ما کون
در صورت واقعه بر حجت قاطعه نصی عثور نیاید و
مجال استدلال نبیند تسک باجماع امت صالحه که کاشف
ظلمند لازم شمرده جماع ائمه هدی و اجتماع امت صالحه
و اتفاق فیه ناجیه جز محض حق و عین صواب و مجرد بصاحت
و خلاصه ارشاد نتواند بود قوله علیه السلام **خیر الاجتمع**
امتی علی الضلالة و اگر صورتی حادث اید و ضرورتی حاصل

شود و از نزد لایله طریق قیاس مسدود ماند و وجوه اقتباس
نار ایخ گردد در پناه فکر ثاقب و حمایت رای صایب که بزرگ
و بعقل کامل که نمایند راه یقین و کشانند بند شک باشد تا ای
نماید و در اقامت شرایط اجتهاد باقصا جمعه و جد برسد
اثر فزان که بجهت مصیبت و بی فرمایم تا در تنقید
حکومات از تعجلی که باطل را در صورت حق فراماید و رای
درست را از مواقع اصابت دور افکند و طبع نقاد را بر مجانبت
مواضع تحقیق از هائی کند محترز باشد و توقف و تثبیت نیز
بعلا از وضوح بیست و تقدیم شرایح تحقیق بخدی که
شبهات را بر خاطر مستوی گرداند و تردد را صواب بر باند
راه نهد تا محمود شناسد چه بیشتر افعال که صفت حمد
رکمال دارد چون از حد بگذرد سمت عیب و نقصان بگیرد
اثر و از خیر الامور او ساطها و بی فرمایم تا اگر او را در
بعضی از قضایا سویی که ادبی زاذ از امثال آن معصوم نتواند
بود در او فتد بعد از آن در مدحض قدم و منزله قلم خویش و نویسد
عالم باطن سدر

و تلخ

یابد متابعت حق بیش گیرد و خویشتر را در تغییر از حکم هیچ
شیز و منقصت صورت نکند **اثر** فالرجوع الی الحق
خیر من التماذی فی الباطل و می فرماییم تا در تعدیل و تزکیت
شهود که بناء احکام بر قول ایشانست احتیاط بلیغ نماید و در
استبصار و انتقاد و تعریف حقیقت اعتقاد ایشان حسرت فرست
و صدق یکاست را کار بندد و بر قضیت **قرآن** سنکتب شهادت
از کیفیت شهادت ایشان بواجب بر رسد و تا عفاف طعمه و
ظلف نفس و تراهت خلق و بناهت ذکر و قلت طمع و صدق
لهجت کسی معلوم نشود و مزکیان رقم عدالت بروی نکشد و
محقق نگردد که **قرآن** اقیموا الشهادة لله بکوشش دل
فرو خوانده است و غرض او از عرض شهادت احتساب اجرت نیست
نه آلتاب اجرت کوامی او در امضاء حکومت که عهد بس
شکر فست مقبول ندارد و اگر بی عاقبتی نا اهل از سر جهل شهادت
بر خلاف راستی اقامت کند و استکشاف احوال و استیناف سوال
خجث مسعاة او را در معرض فضیلت ارد در مالش او باقی که

تتمت

از ان فسادها و بزرگ خیزد از جاده مصلحت دور داند و
اگر حاجت ایدان و قیمت بیارگاه ما بردارد تا بواجب تادیب
ان متعدی لازم داریم و در تعریک او جانب سیاست را نامری
نگذاریم چه در قرآن مجید شهادت زور با عبادت اصنام
که اعظم اثامت در یک مقام مرتومست و محو آن از صحف
عزایم نمعونت سیاست حسروانه از واجبات دایم قال
عز من قایل **قرآن** واجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا
قول الزور و می فرماییم تا در استخلاص حقوق مسلمانان که
بر غرما متوجه شود و باطلت و ملافقت در وجه نندامال
وامهال دواند ارد و حبس را متقاضی و محصل اموال از جماعت
سیازد و هیچ عذر در محل قبول نیارد مگر غرضی که افلاس و
املاق سایه بر احوال او افکنده باشد و باطلاق او مطلقا فتوی
کلام ربانی رخصت داده **قرآن** وان كان زوعسرة قنطرة
ای میسرة و می فرماییم تا اموال غایبان در مهر نمایان
خریش دارد و عمر دمانی امین نمیدسبارد و تصرف ناجایز را

سنه

از خراج و استیکال این مانع آید تا حق مسلمانان مذهب
نشود و نام نیک که به نیت کرده خزان و بذل رعایت بدست
نیاید در بای نیفتد و می فرمایم تا در حفظ ترکات که
برکات آن ایام دولت رسد و دعایم مملکت را استوار گرداند
سستی و تهاون نبرد و علی فرایض الله و ستر سوله بقسمت
میان ارباب استحقاق مستغرق گرداند و نصیب اطفال
و ایام کمال و تمام در دست جماعتی امن و اقوامی اعفای قطع
طعمه حرام و حرص کسب حطام ایشان را در عدل ان جماعت
که **قران** الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما معدود
دارد و در بیت نهاد و وصایت **قران** لا تا کلوا اموالهم
الی اموالکم و فرو نکذا رد و بگوید تا در انما و تمیز از حسن تدبیر
و شرط توفیق بجای می آرند و نظر عفت و شفقت بر استغزار
تاج از می دارند و بر جاده فرمان **قران** ولا تقربوا مال
الیتیم الا بالثی هی احسن له می روند و در اتفاق بر صاحب
حق تقدیری که از تقییر و تبدی بر یکسو باشد تقدم کند و چون

اثار استقلال اطفال ظاهر شود و این امر رشد اتفاق افتد
و قلم کلیف بر ایشان جاری گردد و تقییل او امر شرعی بر
ایشان واجب شود و مشهد شود عدول که از حق عدول
تمامند حق مستحق رساند کما قال الله تعالی **قران** و اتبلوا
الیتامی الیه و می فرمایم تا در نزوح از امل که مصاح
بسیار را شامل است و قضاة را ولایت از حکم اجازت
شرع حاصل نواب را باعث باشد و بتقدم احتیاط در
صحت عقد آنکه که آیات بران مبنی است و از صاحب شریعت
در اعتنا بدان نصوص صادر و وصایت بلیغ کند و بگوید تا
باشقضا صدق ایشان صدق عنایت مصرف دارند و محسن
کفایت در طلب کفایت از اجتهاد نمایند **قران** ان یکلونوا
فقرا یغنیهم الله من فضله و الله واسع علیم و می فرمایم تا
کار ناما حکمی که از قضاة اسلام بدور رسد بعد از آن مواقع
شبهت مفترض دارند و عذر نه باشند نه عیب جوی و سائر
معایب باشند نه مظهر مثالب که **خبر المؤمنین** طلب المعاذیر

والمناقب يطلب العثرات ودر نقل شهادت عقل و علم
امام سازد و بی موجهی قوی بر نقض عقد سجالات و ابطال
احکام حکام اقدام نماید و تا امکان تا و بی و شایسته حتی
یابد و تقریر آن بوجهی از وجوه صورت بند در امضا
و تنفیذ آن کوشد اما اگر وضوح بطلان آن تا و بی را محلی
و عذر را بجای نماند داشته باشد و موافقت آن مخالفت اجماع
امت و خلق مصلحت خلق را خواهد کرد رعایت جانب
حق مقدم باید داشت **قرآن** فالحق الحق ان يتبعه
و می فرمایم تا در صیانت امانتی که بدو سپارند از حج و صایا
و مصالحات و قبایح اقراری و نامها اقراری میبالت عظیم
تقدیم کند و در حفظ آن و رعایت بر مقتضی شریعت
مجتهد باشد و از نظر و تصرف نامستحقان مصون و محفوظ
دارد تا بوقت استدعاء صاحب حق بدو سپارد **قرآن**
ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و می فرمایم
تا در مجلس قضا حاه الله تعالی کارکنانی که انواع فضایل را

متوعب باشند و تفویض اشغال دینی را مستوجب
فرآیند و در اختیار و اختیار آن عمکه که جمله امانتی بزرگند
تنوق و تائق تمام برزد و تحقیق حال استحقاق ایشان
بر تقلید عمل مقدم دارد چه بر فرط اهلیت و حسن سجت
کسی که بتجربت فراوان و از موزن بلیغ اطلاع نیفتد او را
در جنین کارها نازک نتوان کشید و نایبی در رهزرا صیل
و در حکومت عدل و عدیل و رعای تمام فضلی کامل و دریائی
به شبهت و معرفتی در قایق علوم را حاوی که کفیل از عباد
و تقیل از عمو در امر شمع باشد نصب فرماید تا در مهمات
جزوی قایم مقام او گردد و مصالح محتاجان را با تمام زیادت
وسیلتی باشد و نیز اگر از راه غفلت نسائی در کاری
تقصیری رود یا نه با اختیار تساهلی اتفاق افتد بر سبیل
اخطار از تحریر آن اخطار تنبیهی لازم دانند تا البته تخسی
حق هیچ بیچاره راه نیابد و کاتبی متدین متورع و بشعار
فضل متدفع شرایط تحریر قبالات را عارف و بر رسوم

ادوات
حضرت شیخ کسری در شرحی از بحال و تقی و طریقی

چندین مقالات واقف و در معرفت اسالیب کتابت ماهر
و بر اصلا و مجلات و وثایق قادر مرتب گرداند که اقال الله العالی
قران و لیکت بینکم کاتب بالعدل و وکلاستوده مجرب
و از علوم دینی با خبر که بر اسرار دعاوی و بینات مطلع باشد
و بتقریر حال جلومات و تصویر صورت و قایع مضطلع بر کار
کند تا بدین ترتیبها اتمت مجلس قضا هر روز زیادت تر گردد
و ثواب و ثنا که همگان جویند از سعادت اند دولت بار
و روز کار او را حاصل آید و بی فرمایم تا از حال قضا و حکم
جملگی حال که نواب و کماشکان او باشند و حکم او در تغییر
و تقریر منصب ایشان نفاذ دارد با خبر باشد و هرگز
بوفور علم و ظهور دیانت اهلیت تقلد این عمل و استحقاق
اعتناق این مهم بیند این کار دینی بروی مقرر دارد و اشارت
کند تا این وصایا را که بر شمرده در جملگی قضایا کار بندد و باز
آنکه در علم قاصر و در عمل مقصر باشد و بیم آن بود که در تحمل
این امانت طریق خیانت سبزد صرف عنایت تصرف و عمل

او از مواجب شمرده فان الله تعالی بقول و قوله الحق **قران**
فاما تخافن من قوم حیانه فانیدا الیهم علی سوا از الله لا
تخب الخائنین و بی فرمایم تا در عمارت مساجد و مواضع
خیر که تعلق بدیوان قضا داشتند و اکنون در جماله تصرف
او آمد تجرد و تشرکاید و ترک مرتبت آن که از آن خدمت
بزرگ خیزد شرعاً و رسماً محظور شناسد و از مقام انسرا
با قامت جماعت و رسم تا دین که آن تزیین اسلامت مانور
دارد و نگذارد تا غبار اندر اس بر چهره طراوت از نشینند
جه در هر دو سرای از آن معرفت و حضرت تمام خیزد
قران و من اظلم ممن منع مساجد الله الابه و اوقاف
و مستبلات آنرا خصوصاً دیه جهاد در تحت امد تمام
و حضانت و شفقت خویش را در و در تولیت از نایبانی
عمار که تیماران بواجبی بدارند و در استثمرا اغراس
و استعمار اعمال و استکثار اموال و اثارت و جوه دخل
از مجالست کنند و از طلب لقمه حرام و کسب طعمه خجیث

دور باشند نامزد کند و مشرفانی امین و محاسبانی جلد را که
تغیر و قطمیر ارتفاعات در حین معرفت و ضبط خود دارند
و خویشتر را بر تقصیر و توفیر متولیان آن و قوف و قوف
دهند بر سر ایشان کار دارد و اجارت آن اسباب اسباب
طلب غبطت ساخته دارد و عقود اجارات در آن
نکند تا دست اطماع از تملک آن کوتاه ماند و محصولات وار
تفاعات بعد از استقصا در استیفای رقبه و وقف چنانکه
واجبست بشرط واقف در مصارف و وجوب پرداخته
کند و تعلق مستاکله که در ندان طمع نیز کرده باشند
و استین شوره باز برده و دامن حرص بر زده از آن بریده
کرد اندیت تا صیت نام نیک شود از تو منتشر ^و تا ذکر فعل خوب بود از تو ^{بگفته}
که ساکنان منزل دینی و سالکان شارع شرع را و رای خوب
نامی غایبی نتواند بود چه بیغامبران علیهم السلام که بر کزیده
خدا و بر کشیده حق اند با مزایا عطا یا ربانی از حضرت
عزت در مقام خلوت دعوت انتشار نام خوب واجب

داشته آمد و آن موهبت جسم را با انیم جنات کریم
شریک و سهم دانسته **قران** و اجعل لی ایسان صدق
ای الاخرین **ه** این عهد مبارک بنشینیم و این عهد نازک
در دمت دیانت او کرد و هرج خدای عز و جل در قضایا
شرعی و امور حکمی **قران** یوم لا یملاک نفس لنفس شیئا
والامر یومئذ لله **ه** از ما برسد نشانه حوالت در جواب
از مقالات و خواهد بود تا این نگرش خویشتر را کند و این
تقلید را از فاجات امانات شناسد و چنانکه از عن
رویت و حسن سحیت و صدق بیعت و کمال اهلیت او
منتظر است در تقیل او امر این مثال و تقبل و صایا د این
منشور بقدر میسور بگو شد و دقیقه از این ^{معانی} مدخیر نکند
واجب در عاجل سبب خوب نامی و در اجل موجب رستگاری
باشند بجای آرد و الله الموفق **وصیت** هذا عهدنا الیک
و وثیقتنا علیک و اقامتنا الحج بین یدیک فاقف هدی هدا
واجتهد ان ان تبلغ ملاها و لا تتبع النفس و هواها لئلا تنتم صواب

السيادة الكبرى وتنتسب نفحات السعادة العظمى وتجر
ما هو الكافي وتفوز في الآخرة والأولى والله يهدي من يشاء
إلى صراط مستقيم ويوفى عباده على الكتاب الأجر العظيم
هـ سبيل كافة اعيان حضرت واران دولت و مشهوران
ومذکور بملکت وعمال وروسا نواحی و سایر طبقات رعایا
ولایت علی العموم **دعا** خصم الله بحال عواطفه و افاض
عليهم بحال عوارفه **هـ** انت کی قاضی القضاة مطلق در کل
مالک فلان **دعا** ادا الله تسديده دانند و برا حکام او
احتشاد نمایند و در مطاوعت او مسارعت برزند و علی
التخصيص امر او کبر از حشم و خواص و مقربان خدمت موصی
اند بدانکه در رونق این شغل که از امور عظام دین و از
موجبات نظام دنیا است مجتهد باشند و در تنفیذ احکام
شرعی دست او و نواب او کشاده و طریق حمایت و عنایت
بسته دارند و بجز رضای او توسل جویند و امداد
شکر او را توصل کنند و قضاة و حکام اطراف مملکت علی

درجاتهم مخاطبند بدانکه خویشتر را نایب و کما شئت او شنا
رحم او را در عزت و تولیت و اهانت و تقویت خویش
جریان تمام و تقادیر بواجب دانند و واسطه قضاء
حواج و تقریر قضاء خود تحصیل رضا او را سازند و در حجت
و فسحت نیست که کسی بی اجازت او در امور شرعی شروع
ببوند و دم استبداد و استقلال زند و متصرفان او
شرک او و کلاوز عماء او قافی که بدیوان قضا متعلق است
ما موراند بدانکه رجوع در مصالح خویش ب مجلس او کنند
واعانت در استکفاء مهمات از و طلبند و اشارت او را در
حل و عقد مصالح آن مستبدات از اسباب و مستغلات
بر کار گیرند و مال اجارات و رسوم و رسومی که متولی را
معین و مجیز بوده است بنواب او گزارند فرمان انقله الله
جناست و کسی را رحمت نیست که درین معانی تمرد تفرد
و جرد جوید باید که همکنان بدین تقلید و تقلد اهتزاز نمایند
و بدین حق که در نصاب استحقاق ممکن شد شادمانه شوند

و مشارب این تفویض را از شوایب تعزیر و پیره دانند
و در موقف احتمال مثال بر قدم مشول بایستند تا اسباب
اسایش ایشان که بلطف مرصاة و مخ مسعات صد لایق
متعلق است اما ذره شود و ابواب مزید محاسن برایشان
که در شکل ایشان بسته است کشاده گردد و السلام علی
من اتبع الهدی و جنب عاقبة الردي ان شاء الله تعالی
این مثال در حق یکی از وزیران بنی امیه است که بعد از
موجب او از قدم و تقوی بر جدید
محافظة مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و نداد
و استکفاه مهمات مملکت و استبقا منازم دین و دولت
و کسرتدن بساط مرحمت در عرصه عالم و سردن رقم
مفسدت از صحیفه کیتی که مقتضی آرامش روزگار و محصل
خشنودی کرد کار باشد و تقویت ضعف و زبردستان
که دست او برایشان در قضاء حاجات و باری مرد ایشان
در انجان طلبیات جز شفقت پادشاهانه و عاطفت ملکانه

تواند بود از قوانین کار پادشاهی و قواعد صلاح مملکت
و در مذهب عدل و سیاست و شریعت عقل و کیاست باهمال
آن مصالح رحمت و فسحت نتوان یافت و تمشیت این
معانی و تمهید این مبانی جز بوزیری که در انواع فضایل
مشق و علییه و مشیری در فنون هنر مشارا لیه که بنظر
حقیقت در بصیرت عواقب امور ببیند و در تیره شب
حوادث بنور رای روشن جاده مصلحت باز یابد و در
جلیات و حقیقات اداب بزیبت کمال متجلی باشد و
در جلیات حسب و نسب سابق و مجلی حصادت و کار
دینی او مقرر و چقاوت در هر بانی اوئی شبهت و مدارم
اخلاق او مستفیض و وفور استحقاق او مستبیز که
ابواب اکرام و انعام بر خاص و عام کشاده تواند داشت
و بساط عدل و نصفت بر بسیط مالک منبسط تواند کرد
میسر و مقرر نشود که پادشاهان و اولوال الامر را بجز وی
مصالح مسلمانان رسیدن و رعایت جانب کافی مردمان

بخوشیستن کردن نعدری تمام و امتناعی ظاهر دارد و بدین
سبب است که انبیا صلوات الله علیهم با استظهار تایید زبانی
و استمداد توفیق بزرگای در الهام عقل فعال در تصاریف اعمال
و افعال طلب کار و وزیر و حاجتمند مشیر بوده اند گاه التماس
قران و اجعل لی وزیرا من اهلی کرده اند و گاه خطاب
و مشاوره هم فی الامر یافته و ما حکم اطلاق رای برین دقیقه
بزرگ و التفات خاطر بدین مهم معظم بذهن صافی اندیشاه
وافی کرده ایم و بعد از آن معان نظر درین معنی و تقدیم اعتبار
و اختیار خسروانه اختیار بجهت تحمل این امانت جانب
فلا نرا دعانا ان الله عز و له و لا عطف المجد منه هیزه که این
اوصاف مذکور با اوصاف نمونه از خصایص ذات مبارک را در
بیش نیست و کفایت بلیغ او کرده کشای بد مہمات است
و رای متین او انکشت نمای حل مشکلات و حقیقت است
از لواحق تقدیر بر جو بیار وجود هرگز جنونهای بروز
نخاسته است و دست توفیق در دست شہامت بهیج عهد

جنو صاحب عدل پرور نشانده است فرموده ایم و زمام
مصالح حمله ممالک و عنان کافه رعایا در کف کفایت و قبضه
هدایت او نهاده و اعتماد در مہمات دین و دولت و معظمت
امور مملکت بر کمال دیانت و وفور صیانت او کرده **شعر**
اِحْتَرَتْهُ عَضْبُ الْمَهْرِ وَلَمْ اَكُنْ **ع** اَثَقْلًا لِسَيْفِ الْكِهِامِ النَّايِبِ
و او چنانک دل ما میخواید و رای ما اقتضای کند بسیرتی
مرضی در مصارف اعمال و بصیرتی مفی مناجح امال و
فکری در مضایق حقایق صایب و رای در سواخ مصالح
ثابت مہمات دولت بواجبی می گزارد و شتاء فاح و دعای
صالح با و فور توفیر دولت و دیوان ما را حاصل می ارد و صد
تفرس با بدین تقلید سمت تحقیق می یابد و بدرستی معلوم
می شود که چون صنیعت تحمل استحقاق می افتد از توابع
ندامت امانی تمام حاصل است و این مقدمات مقتضی است
و مفی بدان که چون خاطر مبارک ما بواسطه خوب خدمتی
و شفقت او از همه مہمات فارغ است واجب چنان کند که ما

نیز بر نظم حال و فراغ بال و اقبال فرماییم و هر روز در
اکرام و انعام و تشریف و احترام او بیفزاییم و چون کثرت
اخراجات و توجه حاجات با او معلوم و مقرر است و
کوتاه دستی و فرط امانت او مفهوم و تصور مرسومی لایق
منصب او معین کنیم و با عداد اسباب ترفیه و تنعم او مثال
دهیم حالی چندین هزار دینار او را مرسوم نامزد فرمودیم
تا از استقبال معاملت سنه فلان از قدر از اموال دیوان
برمی دارد و در تصرف نواب خویش می آرد و در مصارف
اخراجات می پردازد **ه** سبیل اصحاب مناصب و خواجهکان
و متصرفان و نواب دیوان حماه الله و مکنهم انست کی این مبلغ
که نواب جانب عزیز فلانی را مقرر کرده تصرف خواهند کرد فرموده
و مثال داده ما دانند و از وجوه روشن برایشان مقرر کردند
و طریق تتبع و تعریف درین تصرف و دیگر تصرفات ایشان که رتبت
را در آن مجال صورت بتوان کرد بسد و در آنند و لطایف انعام
ما را در حق او چون وظایف شفقت او در خدمت ما روز افزون

و ثبات و دوام مقرون شناسند فرمان نفعه الله چنین
است و در امثال از کسر اجازت تخلف و توقف نیست
تا همگنان مضمون مثال را استماع و حکم را اتباع نمایند و اجاز
بجلسه را که هر که احرام خدمت بندد و در حریم عبودیت ایستد
و رای از سعادت صورت نکند خوشتر را حاصل از نذر
این عهد بر اسم جل عالم تقی الدین محمد المصطفی صادقی
شود تقلید وزارت خداوند زاده جهان خاقان معظم اعلی الله
دوای همت بادشاهانه و بواعث شفقت بذرا نه مادر باره فرزند
اعز اکرم شرف خاقان معظم ناصر الدین و الدین ملک شاه **دعا** احسن الله به
الاستماع و ادام به الانتفاع **ه** که حاصل لذت زندگانی و محصل غایت
امانی و عنوان صحیفه شادمانی و جمال جهره کامرانی و میوه دل
و ثمره عمر و خلف صدق و نایب حق و مدار کار و ذخیره روزگار
جان اقتضای کند که هر روز در تعظیم قدر و تنویر ذکر او بیفزاییم
و بر نظم عقد کامرانی و تحصیل اغراض و امالی او توفیق نماییم و اسباب
استقامت مملکت و استقامت دولت او مهیا کنیم و نعمت پادشاهی

که از فیض ایزدی بواسطه تربیت مایافته است اورا
مناکرانیم و چون از راه قیاس شناخته ایم و بوجه تجریت
معلوم کرده که استقرار قواعد جهانداري واستحکام دعایم
کامکاری بمنصب وزارت اصحاب اقلام مفوض و موکولست
و تقریر مصاحح عالم و تیسیر کارها، معظم از کمال کفایت و وفور
هدایت ایشان منتظر و مامول چه مصاحح مملکت خیران
قلمی قرار ایشان قرار نگیرد و مصایح دولت بی اقتباس
رای روشن ایشان روشن نکرده و دستکاری تیغ را
دستیاری قلم از لوازمست و بایداری ملک را پای مردی
رای از فرایض و در صحیفه خرد مصورست و نزدیک ارباب
عقل مقرر که بی وزیري با آثار عقل وافی مقتفی و مشرک
بانوار رای صافی مستضی که بادشاه خزانه اسپران پیش رای
و رویت او کساید و دل در هدایت و مناصحت او بنیاد و نفع
ابواب مصاحح در دست کفایت او نهاد هرگز قاعده دولت
ثبات نیابد و اساس بادشاهی موکد نکرده و احوال مملکت دست
درهم نزنند

شعر و اصابت الخلفاء فیما حاولوا من مقرونه بحکایة الوزراء
طراز همه عواطف و سردی همه عوارف در حق فزندان عزیز
اکرم خاقان معظم بلغه الله غایة ما یرجیة و انما له نهایة ما
یتغیة ان در استیم کی مسند وزارت اورا با نصاب
منصبی که دلالت کفایت و کاردانی و مخایل حفاوت و
مهربانی بر چهره احوال و ناصیه افعال اولاد و ظاهر باشد
وصیت مقامات مشهور و ذکر مناصحات محمود او در
میان خواص و عوام از زبان شعور و اعوام شایع و سایر مرتزین
گردانیم و اعتنائی این مهم معظم و تقلید این شغل خطیر را
بزرگواری که صفحه روزگار فیضان رای روشن او متور باشد
و عرضه ممالک بنفحات مساعی جمیل او معطر معین کنیم و تقاضای
اشارت نبوی و قول مصطفوی را که حضرت رب الارباب
خبر می دهد و ما بندگانش را بتقدیم این خبر هفتی می کند
امام بی سازه قول علیه السلام **خبر** اذا اراد الله بملك خیرا
قیض له و در بر اصحاب این نبی ذکره وان عمل خیرا اعانه الله بحکم

این کلمات و اتساق این مقدمات بعد از اقامت شرایط
استخارت تا مفتوح کارها مثر سعادت باشد و محتم
بر موجب عتی و ارادت این منصب بزرگ را بزرگ حضرت
و ببرد دولت فلان ادام الله تمکینه و جعل التوفیق قرینه
که واسطه عقد احرار و غره جهت روزگار و در استنباع
انواع فضایل و ابداع محاسن شمایل نسیم و چدر و فرید عهد
خویش است کفایه عالم خوشه جین خرم کفایت و شهادت
او باشند و دهه کیتی سفره ریزه مواید فواید و التماس کنند
شرح تعلق صواب الزای نعمت بدیده و منهم مخلص بالصواب و قد ذکره
و با این حضال کزیده و خلد بسند بیده در خاندان مبارک ما
حقوق قدیم که حقیق رعایت مومل کرد اینده و شواری
نعمت را بر وابط سباس داری بای بند کرده از زانی دانستیم
و تصرف و تقلد این وزارت بغزارت کفایت و صدق
مناصحت او که متقبل دست قوی و متکفلی بای بر جای
و مستحق اعتراض و مستقبل استدراک و مشفق بنا

شبهت است باز گذاشت تا بقوت دل و فرج خاطر این
کار خطیر پیش گیرد و با نشر اح صدر و اتساع امل این امانت
بزرگوار خویشتن بند برد و چنانکه از دیانت و برهین کاری
وامانت و راست کاری او معتاد و مالوفست و رای منیر و عقل
حظیر او بتقدم این معانی معروض و موصوف محاورت حلاوت
یزدانی در ترتیب مصاح دیوانی نجای ارد و امتثال او امر
خالق بر رعایت جانب خلق مقدم دارد و حق این نعمت که
در حق او است با اعلان اشفاق و اظهار حفاظت و افتخار
عدل و انصاف بقضار ساند و در کفایت مهمات خاص فرزند
اعز اکرم و رعایت مصاح عام رعایا از تفویض اعمال و حر است
اموال و انجاح اعمال و ترغیب مصلحان و ترهیب مفسدان
و سلوک مناهج عدل و هدم مبانی ظلم و کسوفیت عدوان
و جبر زبان مسلمانان اینچ ظن ماست بصرامت و شهادت و درایت
صایب و اطمینان ثابت او مصدق کند و صدق فراست و کمال
کیاست خویش محقق گرداند و در کل احوال میان ترغیب رعایا و مصلحت

این فرزند در رضا و فرمان ایزدی جمعیتی لطیف واجب
می دارد و خویشتر را در و ام حشمت و مزید حرمت و سیادت
جاودانی و سعادت آن جهانی که نتایج این مقدمات باشد
حاصل می آید و فرزند اعز اکرم اوقاه الله من الافات و وفقه
علی الخیرات **هـ** با آنکه شعاع عبادت و حلاقت مرتد نیست
و بافعال کزیده ما مقتدی و بتوفیق ربانی مویذ و در مواظبت
وظایف شهریاری اقامت شرایط نیکوکاری را عتشر با
شارتی لایق و عبارتی رایق در تطبیح افعال حمید و تتبع
اقوال سدید رغبت زیادت گرداند و همواره او را بر افعال
خیر و اعمال بر باعث باشد و خویشتر را سمت **خبر الدال**
علی الخیر کفایه **هـ** حاصل آید و صورتها فاسد و تصویرات
بدان چشم و دل او در درازجه دل یا شاه ایینه است نقش
بدی هر صورت که وزیر پیش او در آید از فسادت و مصلحت
در روی منطبع شود و آثار آن هر آینه دور و نزدیک ببیند
و هر تعبیه که از آن ساخته شود نظار کیان بساط مملکت

مشاهده کنند و سینه ملوک خزانه فضل حق است و مقالید
تصرف آن در دست آرا و از را و نواب و عقاب در مقابل امانت
و خیانت که در خزانه رود و نیک و بدی که مدخّر گردد
و مستظر و مرتقب بود در و ای هر کار و نوا هر شغل بواجبی
نگه دارد و هر کس را از اصناف خدمتکاران و عمله دیوان
بر مواظبت خدمت خویش محض باشد و در از راحت عوارض
علل و ازالت دواعی خلل از کاری که بدیشان تعلق دارد
طرفی از عنایت صرف کند و بتقصیر و تهاون ایشان که
عاقبت بد و نسبت کنند هداستانی نیز در و اگر تفسیح کنند
یا بتسیطی اندیشند اول نصیحت و آخر بفضیحت منع
از واجب شناسد و مظنه احتلال و احتزال از اموال
و احوال دیوان دور دارد و حشم و خدم بوقت اطلاق و واجب
در بند نکند و صلوات و انعامات بعنایت صادق خویشر
و پیا بدیشان رساند **مصراع** فوطا غیر کذا لذت عنایه
فیه عطا اول **هـ** و در استمالته لها تجرب زبانی و خوش سخنی

و کشاده روی که از مصاید قلوب و شواهد کیمیاست باشد
بگوشد و در تمام مهمات و تشییت مصالح حلم و اعضا و رفیق
و مدارا و عذکاره قوی و اصلی بزرگ دانند که **خبر** ما داخل
الرفق قط فی شیء الا زانه و ما دخل الخرق قط فی شیء الا شانه
و امور مملکت را بی تعجیل که عزیمت را از موانع اصابت از لاق
کنند و تا خیر ی که فرصت مصلحت بر مردم فایت گرداند کفایت
بلطف تانی منک لا زال ضامنا **س** لنا طاعة العاصی و سلم المحارب
و الجملة جناز سازند که مقصود ما از تفویض این شغل بدو
بوفور توفیر دیوان و ظهور اسایش مردمان حاصل باشد و این
تقلید و تقلد صلاح خرد و بزرگ و تا ز یک و ترک را شامل و راجحه
اثبیه فاتحه بمشام دولت قاهره متواصل جز کما احصاوت
فلان دام تملینه از اطناب درین باب سخن است و حرکات
و سکنات او بر قاعده سداد و قانون رشاد مبنی تفریح اصوب
این کار و تنويع شرایط این هم بعقل و خرد او بازمی گذاریم
مثل ارسال حکما و لا توصیه **ه** یا دمی اریم **دعا** و الله

یوفقه لرعاية ما عهدنا اليه انه هو الرقيب عليه بطول نعمته
و حوله و قوته **ه** و از آن روی که فلان را امام الله تملینه در خدمت
دیوان عالی اعلاه الله ملازمت می نماید نمود و بر کفایت مهمات
خاص و مواظب بود و دیوان نظر بنظر رعایت او ملحوظ است
و وجوه اموال دیوانی بخسن احاطت او محفوظ اجل اخص
فلان دام تملینه که ثقة الدین را از بطانه است و در استیجاب
امالیب هنریکانه و درین مدت که او را خواجگی خطه چند
فرمودیم بر استیجاب ستم نیکو کاری و استنهای ضرر و داعی
کفایت متوفر بوده است و در سبکباری رعیت و عمارت
ولایت مساعی جمیل غوره درین منصب بزرگ بنیابت ثقة الدین
نامزد شد و بر تدبیر و تقصون و استیمال و استقلال او اعتماد
فرموده آمد فرزندان اکریم اعطاه الله مناه و استغده و ابقاه
باید که ثقة الدین را چشم احترام و شفقت نکرد و از جاده
توفیر او که مستدعی توفیر اموال باشد درنگزد و او را
در اجیت مجلس هم اینها و نایب دیوان اعلی دانند در معظمت

مهمات و سواخ و صلحات مصاحبه مشورت عقل کامل و
استصواب خود شامل او اندیشه برامضاء هیچ عزیمت مصمم
نگرداند و برای صایب او در افتتاح مهمات دولت استفتاح
ابواب مقاصد یمین جوید چه تبعه استبداد ندامت و پشیمانی
باشد و ثمره استرشاد مخ اغراض و امانی و حشم و خدم
وامرا و کبرا و نواب و حجاب را خدمت او و رعایت جانب
نایب او حمید الدین و صیانت و لجب دارد و هیچ دقیقه بر
تجمل و تعظیم او بیشتر همگنان مهمل نگذارد و بگوید تا در پی
کادست اجتهاد او بدان برسد یا مصلحت دیوان بر خلاف
ان باشد بروی هیچ افریده ارهاق نماید چنانکه بدین تاریخ
مهمات دیوان از آنند مشغول تواند بود و علی لوجه
بشرایط این شغل نازک قیام تواند نمود تا مصاحبه ان فرزند
مرعی باشد و حاجات مسلمانان مقضی و آثار خدمت ثقه الدین
درین دولت مرضی و ایرد عنزاسمه از همگنان راضی
هو الله الموفق للسداد

این مثال در حق نصیر الدین وزیر رحمه الله اصداری
افتد بتولیت مدد سه خاتونی سلطانی
چون انوار فضل بانی هر روز بر صحیفه روزگار ملاحظه تراست
و آثار لطف صنع یزدانی هر ساعت بر جهره ایام ما واضح تر
از مدارج قدس مناجح رحمت و نعمت و ابواب عواطف و
عوارف بر ما کشاده آمد و مقالیید تقلد امور روز مام احکام
جمهور در دست قدرت و قبضه ارادت مانها ده و مثال
بادشاهی ما را در تنفیذ احکام و خواص و عوام بتوقیع **قران**
و اول الامر منکم معزین کرد ایند و ذات شریف ما را در
ضبط اطراف و بسط اصناف و حفظ قوانین صلاح عالم
معین کرده حق این مواهب جسیم و عوارف عظیم شناختن
و شکر و سپاس را کی بر قضیت **قران** این شکر تم لازم بدینکم
حاجب دوام دولت و مزید نعمت باشد مقتدی ساختن از
راه عقل بر ذمت همت و اجبست و از طریق خود در کردن
قدرت ما لازم و ما را که در غلوا سلطنت افتادیم و در غمرات

مات جهانی مستغرق گشته و عهده کار عالمی بخویشتن
بپذیرفته قضا و حق نعمت ایزدی کردن و شکر بانی بجای آورد
که زبان بیان از تقریران معجم ماند و حقایق دقایق با دراک
عقول مبهم باشد جز راه داد و عدل فرمودن و بشرایط
مصالح عالم و عالمیان بواجبی قیام نمودن میسر و متمشی
نشود و هیچ نوع از انواع افاصت معذلت با بسته نرد
هیچ صنف از اصناف رعایت مصلحت شنایسته ترازان
باشد که قواعد خیرات محکم و معاهد طاعات مجرب داریم و
مشارع شرایع مجرب نامور و دو مقامات فرایض ایزدی
نامشهور نگذاریم و بقاع خیر و طاعات مانوس و مدارس
اسلام را از اندراس محروس گردانیم و اگر بسبب تضاریف
روزگار و تعاقب لیل و نهار بقعه از بقاع خیر خلی گیرد
یا گوشه از دیار اسلام خرابی پذیرد صاحب منصبی که کمال
نعمت و وفور حرمت حیران زیان و تلافی از خلیل تواند نمود
و آثار حمید که موجب ثناء عتیبه باشد را استبقا و ان خیر و

استیفاء از حق فرا تواند نمود برای انجام از مراد و صلاح
از فساد نامزد فرماییم تا هیچ خرابی و خلل باقی نگذارد و ثواب
جزیل و ثناء جمیل دولت ما را حاصل آرد مخلص تشیب این
کلمات و حاصل ترکیب این مقدمات است که دیده سگان اشک
وقف مدرسه خاتونی بهایلی در جمها الله از معظمت خیرات و
اهیات و قاف خطه خوارزم حرها الله باشد درین مدت بسبب
انکه متولبی بوفور کفایت مجلی نداشت در معرض بلا و محلبت
بلی افتاده است و خللها که رفع از جز بواسطه نظر عنایت
صاحب صدیقی و اثر کفایت عالی قدری میسر نشود بدان
روی داده و بدین سبب از بقعه انیس که علمای اهل تعریس
و فقهارا موضع تدریس است آغاز اندراس نهاده درین وقت
رای انوز ما چنان دید که برای تربیت از خیر و تولیت از وقف
بزرگوار را صاحب منصبی نصب فرماییم و ان مهم خطیر که خاطر
عاطف مادران بستست و تمام ان ثواب اجل و ثناء عاجل بسته
ببزرگی تفویض کنیم که در همه انواع هنر کامل باشد و ذات بزرگوار

او فضل و افضال را شامل و در تمام امور عظام خشن اهتمام
مذکور و در اقطار عالم بکمال علم و صواب عمل مشهور و خطرات
و خطوات او از خطیبات انسانی و خطوات شیطانی متره بخا
عن بز صاجی را دام عزیز که نفس نقیص او مستجمع این محاسن
و خاطر شریف او مستوعب این فضایل بود و در رغبت او در
رفع خلل و دفع اذیت از ولایت و رعیت می داشتیم و همت
او در اقامت مراسم خیرات و ادا مسم حسانت می دید
و بانکه از قدرت قصد عنایت در معرض شکر و شکایت
خلایق بود مودت او بر نقطه دلهاد ابر و محبت او بر شارح
افواه سایر می یافتیم **شعر**
والناس لکبر من ان یجد حوار جلاهم حتی یرواعنه اثار احسانه
تولیت اوقاف این بقعه خیر و مسکن فضل بدو تفویض نمود
و خیر و شر و نفع و ضرر از بکایت و کاردانی و حفاظت و مهربانی
او باز گذاشته آمد تا بر تیب این مهم بزرگ و خیر معظم بواسطت
نایبانی کاشف تجریت او یافته باشند و باختصاص قبول او محض

گشته تقدیم فرماید دلایل رای ثابت و مخایل اندیشه ضایع
از لوازم طبع و قیاد او باشد درین معنی فرمائید و چنانکه از
استقلال ادباً عبا مصاح عالم و رغبت او در احیای خیرات
معظم معهود و معتاد است تدبیران سازد که بزودی ان
بقاع علی التعین که بتولیت از ما مورثک معهود شود و دعاه
خیر و ارا و ثنا خوب او را موفور گردد و خلل ظلل از بامارت
عمارت تبدیل گیرد و وظایف امان کامسرح شوارد اما است
بتمام و کمال امان و امان بشرط و اوقف بمصاب استحقاق
و تقار استیجاب رسد و مدرسی کاطینت او بزینت عفت
و تقوی جالی باشد و بر کشور درس و فتوی و ای و باهداب
آداب متمسک و در ابواب معاملات متمسک و از جمله اخبار
بعز اختیار جانب عزیز اختصاص یابد تقلداً این منصب بزرگ را
بذیرا شود چون بر قضیت **مثل** اعط القوس بارها
رفته ایم و کار کردان گذاشته و جانب عزیز فلان را بر عزیز
بواب را در مواظبت شرایط ان مهم و مراقبت دقیق از شغل و قضا

خواهد کرد و آنچه لایق کفایت و موافق هدایت جنوبی باشد
و جنوبی بجای خواهد آورد جاذبه معدلت مادر تعدیلان
شرایط و تمهیدان قواعد عنان بیان کشیده می دارد و بساط
اطناب که درین شیوه متداولست در پی نوردد و در احصای
ان طریق استقصای سبرد و فجوی عاد الامر الی البریة
نخاطر اشرف می کند و بر کفایت معتاد او اعتماد و بر شفقت

بی شبهت او استناد کرده می آید **شعر**
لیفعل صوب الغیت هه هه و محمل نصوی و تعود کاهله
و متیقنم کاجانب عزیزم عزیزاه اج منتها فرست ما و مقتضا
کیاست اوست از مسایع جمیل درین باب فر خواهد نمود و بر کار
این خیر بزرگوار از موجبات درام دولت و نظام مملکت ما
خواهد نمود **سبیل** کافه مشاخ و مقدمان و در لاقین
و مزارعان و سایر سگان بینگان اخشک و مضافات لک حاطم الله
انست کامتوی و متصرف خویش نایب فلانی را نتد و در صلاح
و فساد احوال و رواج و کساد اعمال رجوع بدرگاه او کنند و اگر

جه بر طریق عموم اهتمام ولایت بحسن کفایت او مفوضت خواهد شد
تخصیص در سایه عنایت و پناه حمایت او شناسند و بموجب
اشارت نواب او در اتارت و جوه دخل شمر نمایند و از جاده
حکم ایشان یک قلم راست تر نروند و بیه و عمل که بدان مدرسه
اختلاف دارند با تفاق کلمه مجری رضا ایشان باشند
و همگان علی مرتبم را تب معهود و مشاهره مشهور از ایشان
طلبند و مرجع و مال در کل احوال ایشان را سازند باید که
دور و نزدیک نیز معنی تصور کنند و رضا فلانرا که جمله
مقدان طلبکاران باشند غنیمتی یار و نعمتی وارد شمرند
و مثال او را با فرمان ما موافق و مطابق دانند و از مقتضای فرمان
کاموات سعادت نتیجه قبول است و مقاسات شقاوت
تبعه عدول از روی نکر دانند و مضمون مثال را که ضامن
رشد است بسمع انقیاد نشوند و الحمد لله رب العالمین
این مثال **در حدیث** و نذران جهان اعلی الله شانه بنشته می
ایدان وقت ساز دیوان اعلی اقطاعات خاص و تغییر فرمودند

لطایف صنع یزدانی و عوارف ربانی که توفیق شکران میسر یابد
در حق ما زیادت از آنست که قوت تحریر بتقریر آن وفا نماید و بلکه
زبان حق شکر از استیفا کند و در ادراک کیمت معرفت و کیفیت
ان اوهام در ششدرایهام نماید و افهام در کشا کشر ابها پیفت
بزرگ عقل دور اندیش اعداد امداد آن بانواع استقصا در
حیث احصا اید **قرآن** **وَإِنْ تُعَدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا حُصُوْبَ لَهَا شُكْرًا**
فَلَهُ الْحَمْدُ عَلٰی اَفْاَصِ الْاٰیَةِ وَاِلَيْهِ الرُّجُوْعُ فِی الْاٰمَةِ نِعْمَةٌ مِّنْ رَّبِّكَ
يُرْتَقٰی فِی مَدَارِجِ الْحَقِیْقِ وَتَمْتَرِیْ اَفَاوِیْثُ التَّوْفِیْقِ وَاکْمَلِ
این نعم که ما را کرامت کرد دست و اجزای این قسم که نصیب روزگار
ما فرمودست و منفعت از انعم و شکر ان اهم است است
دو دمان ملک و خاندان بادشاهی ما را بفرزندانی خلف و پسرانی
اهل تنبیین دادست و چشم دولت و عرصه مملکت طراز انجال
مبارک ایشان روشن گردانید که هر یک بر سر پر جلالت زینند
سرور بیت و از فلک سعادت تا بنده احترامی که سوتیادشاهی
بزیبت اخلاق ایشان معلم است و دل دولت بسعادت وجود

ایشان خرم و زبان بیان از نعمت کمال ایشان که چشم بداران
مصرف باد نعم و مصداق این دعوی و مصدق این معنی وجود
فرزند اعزاز شرف تاج دنیا و الدین ابوالفتح یغان تعلیمی بلغة الله
غایة الامال و روفقه لها حسن الاعمال که سلوت دل و راحت
روح و قوه عین و قوه ساعد و فراغ خاطر و فتوح روزگار و
فتاح امال ماست تا مستجه حقیقت است که بر جو بیار
نظرت شجره دولت ثمره به از و ندادست و در کنار مملکت بازر
روزگار فرزندی لذت و اهلش تنها دست و دلایل شهر یاری
در ناصیه او معاینه می توان دید و خیال جهان نداری از افعال
او مشاهده می توان کرد و از راه استدلال کمال استقلال
او با عباد مملکت حقیقت می توان شناخت و یقین بتایید
ربانی و توفیق تام می گیرد و آثار آن از حرکات و سکنات او
ظاهری شود که در بادشاهی عن قریب با مندی بعید که مرتقی
نمت و مبتغانمت ماست نخواهد رسید و در مراتب جهان نداری
از بادشاهان روزگار و حسروان کامکاران نیز دیدار تقاضا مخصوص خواهد شد

شعر

مواعِد الایام فیہ و رغبتی **ع** ای الله فی انجان تکلم المواعِد
تحقیق این حال و ترشح این نهار که از فضل بزرگانی تمیزان
منظر است ابواب شفقت بذرانه بر و کشاده می فرماییم و ایضا
تصرفات مکانه او اما زده می گردانیم و حالی دیباچه این
اندیشه و مبدا این عزایم را چندین هزار دینار بجهت اخراج
دیوان او منعی فرمودیم و مواضع او طاع از چنانکه از
دیوان عرض تفصیل داده اید مبین گردانید و بعد از این بر
تعاقب ایام و ثناوب اعوام رتبت و درجه او در بادشاهی
میخواهیم فرود و اج چون با بدوی مشفق در حق جنو
فرزندی خلف خواهد در باره او اظهار می خواهیم فرمود
جه ما را در عرصه عالم از عزیز تر کی خواهد بود و خاطر
مبارک طارا از جمله مهمات دولت مهم تر از کار او جتوانند
و بجهت رعایت مصلحت او بوجه وصایت می فرماییم تا در
کل احوال نیکی کاری را عمده کار خویش سازد **قران** از الله
لا یضیع اجر من احسن عملا و در وقت جذبات هوا پر هنر کار

بیتن ایندن
بشهر کار کرده

تمتک عقل خود دارد **قران** و اتقوا الله واعلموا ان الله
مع المتقین و بدولت این جهانی که در معرض زوال و شرف
انتقال است فریفته نشود **خبر** احدی که از دنیا و حلاوة
رضایها و مزارق نظامها و کار مملکت را با احسان و معذلت
که از ایزد تعالی بدان ماوریم رونق و طراوت دهد **شعر**
فللعذل عقبی سوت **ع** غیبها **ع** و خیر الامور ما تیسر عواقبه
و اندیشه ظلم و عدوان **ع** مغبه **ع** ان و حیم و عاقبت ان **ع** میم
است از ساحت سینه دور دارد **خبر** فاما مملکت یقی مع

الکفر ولا یبقی مع الظالم **سعر**

جدار فان البغی حوض منیة **ع** مصا دره مذمومه و موارد
و ایاک عن خیر یطیک **ع** وجه **ع** و عن جبار تغلوا علیک **ع** جلا مده
وی فرماییم تا از تکبر و تجبر که تخم کینه در سینه برانند جنب
و تنگت نماید و در طلاقت روی و ذلالت زبان کایخ عداوت از
دل برکنند بیفزاید که گفته اند **مثل** البر شی هیز وجه طلق و
لسان لین **ع** وی فرماییم تا در جوامع افعال عنان عادت و سیرت

در دست عقل و بصیرت دهد بر صوب اعتدال اوساط تابذ
وان تفریط و افراط حواشی تجاشی لازم نمود و علی التخصیص
والتنصیص در اعطاء و انفاق اجاز و اسعاف تجدید و
اسراف نرساند و در جمع خزان و اقتناء ذخایر نیز نامحوش
را از وصمت نخل و امساک صیانت کند و فحوی علیکم بالنمط
الاولیة بکوش و هوش فرو خواند که خویشتر را مقتدا از
طایفه و پیشوا، از طبقه گرداند که **قرآن** الذین اذا انفقوا
لم یسرفوا و لم یقتروا و کان من ذلک قواما **ماه** تا هم قاعده
ملکش مهند کرد و هم بنیاد دینش موکد ماند و در عاجل و اجل
بسعادت موبد موبد باشد و ی فرمایم تا کافه مردمان خصوصا
رعایا را که بدیوان آن فرزندان اختصاص یافتند در حرز حمایت
و حصن و قایت و حصن رعایت خویش بدارد و شرط **خبیر**
الشفقة علی خلق الله **ه** را در حق ایشان بجای آورد و بذل عاطفت
در باره ایشان بوسیلت تحصیل رضا ایزدی سازد که **خبیر**
الخلق عیال الله فاجهم الیه ابرهم لعیال **ه** و عمال را وصیت کند

تا حسن سحیت را کار بندد و سویت میان رعیت نگاه دارند
و جانب ضعفا بجهت تجری رضا، اقویا فرو نکند از و با هم کمان
شیوه استمات برزند نه طریق استطلت و اشارت و جوه
اموال از عمارت اعمال کنند نه از راه اکتساب و بال و اجاز
ندهد که از دستورات متداول و قوانین متعارف عدول
نمایند و در قواعد معاملات قدیم نیز لزل پیدا آرند و شخکان را
بگوید تا مراسم حسن سیاست احیا کنند و رواندارند که از
متعدیان بر شهیدان رطاوی و از مهتکان بوختسکان
زیادتی رود و راضی نباشد که شیران نایره فتنه انگیزند
و از دایره صلاح قدم بیرون نهند بل که از کمال سیاست و
فرط حراست ایشان باید که هر کی متقلب در رخ و بلیت
متقلب باشد و بیگانه و خویش را خویش مشغول و رعایا
ایالت او را جوین و دولت ما را دعا گوین باید که فرزندان
اطال الله فی الملك بقاه و جعل العدا عن الحوادث و قاه
ایضا رعایا را که بهترین هدایاست بسمع اعتقاد و اعتیاد

صورتی در صورتی

اصلا و اعتبار

بشود و در کل احوال بر جاده این شرایط می رود
اقوال با را مقبول و مسموع و افعال با را مقتدی و متبوع دارد
مصراع فخر علی بن الصقران تشبیه الصقران مثال جانست
که جمله آیه و ام و اصحاب تیغ و قلم و کافه مزارعان و ارباب
حرف از طرف رعایم الله حق این موهبت که در حق ایشان
ارزانی داشتیم بشناسند و بعد از ادا امت عهد و ثنا سپاس
ایزد تعالی که چنین نعمتها نمره دهد و بسرا بر ادا و از ادعای
دولت قاهره که مثل این لطیفها انگیزد و شرایط خدمت
در تعظیم نواب دیوان فرزندی تقدیم رسانند و این سعادت
را که غایت اقبال ایشانست با اعتدال و تمام استقبال کنند
و از استقبال سینه فلان تمامت مال دنیا مال و امهال
کما شتکان و اعمال او گزارند و هیچ دقیقه از دقایق نیکو
رعیتی فرو نگذارند و از خط بیان او قدیمی ناستر تمند
و امتثال فرمان او در پی بستر نیکو کشند تا بجای عاطفت که
بمیوی ایشان متوجه شدست لایمت و غرامت متوجه نگردد

این منشور در حق عمارالدوله ولد نروای نسا اصداری
افتد بز یادنی اقطاع و نازن باره او

هرگز سعادت جاودانی در نمیید قواعد کامرانی مساعدت نمود
و تائید سامانی در تائید مبانی جهان باین مرفوق و موافق بودن مملکت
پایدار بدستکاری شمشیر ابدار دولت او را دست داد و کرد و
سرکش سایر حکم او را بواجبی کردن نهاد و صفحات آفاق
بنفحات نصیبت سایر او موطر گشت و وجنات ایام حسنات
عدل شامل او مورد شد و لطف صنع باری مثال طاعتداری
و فرمان برداری او را بتوقیح او ای امر منکم موشح نمود
و تعظیم و تنویه ذکر او را ببیان **قران** در رفع اندک ذکر
مشرح گردانید و در رفع دوستان و دفع دشمنان قدرت
و نصرت باری و رایت او هم عنان کرد و در رعایات
ابراز و اهانت اشرا و صلاح و نجاح را بار ویت و نیت
او هم رکاب ساخت پایدگی در تقصاریف احوال و تضایف
اعمال تقیل بقول یزدی که **قران** فمن یعمل ثقال ذره خیر

بیره و من یعمل مثقال ذره شرایره واجب دارد هر که
اجرام خدمت او بنست و بای در حرم اخلاص او نهاد و
دست در رفتن اطاعت او زد و بجل متین دولت او
تسک جست و نواهی هوارا در چری رضاء او ملک کرد
و اقبال در یافت خدمت او را با فاضل شکر نعمت استقبال
مورد و شرایط اخلاص و طاعتداری در وظایف خدمت
کاری بجای آورد و داعی همت ملکانه و مساعی کرم
شاهانه بر قضیت من جاب الحسنة در تقرب و تزیین
و اکرام و انعام او متوفر شود و آثار ثمره اخلاص و فر
سعادت اختصاص بر چهره احوال او ظاهر کرد و باز
هر که از ربنه طاعت و مقتضی فرمان سر تا بد و خلاق
و عصیان روزگار او را در یابد و سابق حقوق را بکفران
و عقوق مقابله روا دارد و سخت بد و ساوس بد خدمتی
بر دل و خاطر او کارد عزم درست خسروانه که نمزد
اصابت مخصوص باشد بر موجب حکم ربانی **قرآن** که ذلک

۱۴
ما قدمت ایدیکم بواعث سیاست و حجت را در تعریک
او بواجبی تحریک دهد چنانکه سورت انش بهیت باد غفلت
از سران خاکسار بواسطه شمشیر ابدار بر شکلی بروز برد
که هیچ افریده جز جاده مطاوعت و منجم متابعت نسپرد
و هر گاه کی این در وقاعد استمرار و این در وقانون استقرار
گرفت و هر کس جزای فعل خویش دید و کاشته عمل خود
درود و فتوی کلام یزدانی کار تحقیق این معانی که
قرآن از احسنتم احسنتم لا نفسکم باحضار سید و
دوست موافق از دشمن منافق متمیز شد هر آینه کسوت
جهان یابی بطراز کامرانی معلّم کرد و مقاصد و امالی بنیاد
توجهی حاصل و مسلم شود و دانی و قاصی و مطیع و عاصی
را در امتثال فرمان اتفاق کلمه بدید اید و رعیت و بندگاز
در طاعت هر ساعت بیفزایند حکم دلالت این مقامات و مقتضی
این حالت چون این در عزت نعمته و نعمت کلمته رقم باد شاهی
قرآن و ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بر ناصیه

روزگار ما کشیده است و خزاین این رحمت را در بر ما
گشاده و در قایق نعمت را بر سر ما نثار کرده و جبروت مملکت
بدرجه که **تشبیه** لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر
ببال احدی رسانیده و ما را قدرت مرععات خدمتکاران
و قوت مکافات بدانندیشان و الحمد لله علی ذلک کرامت
فرموده لایق حصافت و کیاستان باشد که هر که پای
از خط فرمان بیرون نهاده است سر بر در و سزای او
بواجبی بدیم و چون کسی بسوابق مرضی در خدمت مستظهر
باشد باندازه درجه و حسب استحقاق کار دارد بر قضاء
حقوق او و تو فرماییم تا در وظایف شکر نعمت می افزاید
خبر و الشاکر سیح المزیده انواع اصطناع او زیادت
می فرماییم فلان ادام الله تائید و حریر تسدید هر چند
از امر او وقت و لشکر گشتان عهد عزیت تقدم امتیاز دارد
و در مضاراکا بر روزگار چون مبرزان پای بدغوی تلقی
السوابق حنا فرا بیش می نهاد در صف مردان کار چون

مبارزان ندا الا این المجرسون در دهان سوزان عالم
و صفه از کتی هجس نیست که دست جناب غایت او
رساند یا چشم بر عذبات رایت او افکند **شعر**
در صد هزار قرن سپهر نیاده روی نازد جنوسوان نمیدان روزگار
با این همه در بندگی درگاه و طاعتداری حضرت ماهم شبات
قدم و هم حق قدم حاصل دارد و امداد او حق خدمت را با
افراد سوابق طاعت متواصل و پیوسته بدران او را در خدمت
محلی معمور و مترقی مرموق و درجه بلند و منصبی بزرگ
بوده است و تا این خلف صدف بواسطه عنایت و تربیت
مادر مسند امارت و سروری تکلن یافته است بر تعاقب ایام
و تقلب احوال خدمات بسندیده که معهود عادت گردیده
اوست قیام می نماید و در استعطف رای و ذرایع شوافع
مشفوع می گرداند لاجرم پیوسته در خاطر مبارک مصور
است و اندیشه بر امضا این عزت مقرر کی حقوق آکید
او را بوفور عنایت بر عایت رسانیم و او را محسود اقران

و مغبوط افکار داینم حالی چندین هزار دینار در مواجب او
بیفروزتم و احوال مواضعی که از دیوانت عرض جاه الله تعین
کرده اند در وجه او نهاد و تصرف آن بقاع بوسبیل اقطاع
اورا فرمود و مقابلید جل و عقد و امر و نهی از مواضع کمال
حمیده و خلال بسند بیده او سپرد و اورا فرمود تا بید و رفتن
شرایط ایالت بذیره شود و باطن و ظاهر زینت تفریح
که عروه و ثقی است ارسته دارد **قران** و **اتقوا الله**
اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و چون بواسطه این خدمت
ما در فور قوت و قدرت و کثرت حشم و خدم خویش ببیند
از وحدت یوم یفر المر من اخیه **باد** دارد و شاخ دولت
خویش را با دامت شکر نعمت یزدی و اقامت شرایط خدمت
شاد است و رعایا آن موضع را که بندگان افرید کار و دعا
کویران دولت و بای کشیدگان دیوان او بند و مخفص عیش
و سبکباری که رضا باری در انست مشمول گرداندگی
عنایت در حق رویشان و رعایت جانب ایشان در وقت

دارد

عقل و محبوسست و هر کس بقدر حالت و اندازه ایالت خویش
تتقی **خبر کلکم راع** از جهت ایشان بواحد و مسؤل
و در استیقاد دولت خویش و استیفا نعمت یزدی و استقامت
استقامت احوال تسک بعموه معدلت و مرحمت کند و خوشتر
بسوزدن بیچارگان و راه سحرگاه مظلومان هدف تیر بدلا
نسازد **خبر اتقوا دعوة المظلوم فانها لیثه الجباب**
و نواب را بگوید تا با رعایا با استخراج مالی خارج معاملت
اجوعی نسازند و باری که طاقت تحمل مشاقی از ندارند
قران **ولا یكلف الله نفسا الا وسعها** بر ایشان ببندد
و بتقدمه و تفرقه در شمل مستضعفان بنفکند و مال دیوانی
با استکلی حاصل آرند و نی اند رعیت از بای بیفتد و از جای
برخیزد از جای برگیرند چه تعجیل در تحصیل موجب تنفیر
باشند نه مقرر توغیر باید که فلان **دعا** هر سر الله تائید و اعطاه
من فضله مزیده **این** او امر را از مغاخر روز کار خویش شمرد
و بحشم طاعت و عبودیت نکرده تا از شرف احقاد و مزید اعتماد

ما بهره مند شود و در عینت در نواخت و اعزاز او تراید کرد
دعا و الله تعالی بوفقه بقبل ما اوجینا علیه و یقبل ما هدیناه
الیه انه المرفق المسدد و المیسر للعباد **له** سبیل و سوا و اعیان
در عایا و سکان و ارباب زراعات و اصحاب صناعات آن
مواضع جاطهم الله انت که وای و مقطع و مال و مرجع
خویش فلانرا داد است و از انقیاد و طاعتداری لوله مراد
تا بدان مقدر نیست روی نکر داد است و مال و معاملات لسنه
تلاش و سبعین و عابدها بتمام و کمال اعمال او رسانند و
در داد آن هیچ عذر و علت نیارند و خویشتر مقصر و مال
قاصر ندارند و نواب او را از معاودت و مراجعت مسارعت
در مطاوعت استغنا دهند و بر احترام اعمال او متوقر و
اشفاق و مکارم اخلاق او مستظهر باشند و مقتضای مثال را
بدیده امتثال تلقی کنند و از آفت عدول که و خامت عاقبت
ان پوشیده مانند توئی نمایند تا مستحق مزید راوت و
مستوجب دوام عاطفت شوند از شکر الله تعالی و حمد

این مثال در حق یکی از معارف و وجوه ائمه تحریری
افتد در ابتداء عهد کما بت

اشادت ارکان مسلمانی و افادت اعوان دین یزدانی و تجیل
سادات که مشرفند بنسبت حضرت رسالت و مخاطب
تخصیص منزلت طهارت کما قال الله تعالی **قرآن** لیدهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا **له** ائمه کی مالک
ازمه شریعت و در دریا حقیقت و پیشوا جمع امت و
مخصوص عظمت حکمت اند **قرآن** و من یوتی الحکمه فقد اوتی
خیرا کثیرا **له** موجب دوام دولت و کامرانی و شمر سعادت
در جهانی است و تحصیل فراغ بال و نظم عقد احوال ایشان مثال
نمودار و رغبت صادق خویش درین معنی بعالیایان نمودن
در دمت همت پادشاهان لازمست و در مذهب سلطنت
دولت بروری واجب و الحمد لله که خاطر مبارک ما پیوسته
با این شیوه مایل بوده است و الطاف با همواره اصناف
علماء و اشرف سادات را شامل و میام از ان پیام دولت قاهره

ادامها الله متواصل و این مقدمه متسلسلست بدو حال فلان
که از شجره طیبه نبوت زهر نیست فاتح و بر ذروه فکر رسالت
زهو نیست لایح و با شرف نبوت خاندان از افراد ائمه
روزگار و مشاهیر علماء عالمست سوابق نسب طاهر را بلوا حق
حسب فاخر مزین گردانیده و در ایراد بدایع بیاز اشارت
اصابع و بنیانر امعین شده و از خزانه **قران** بونی الحکمة من
ایشا بکرامت خلجی تمام اختصاص یافته و از ذوقایق
فضل و حقایق علم مالا عین رات و لا اذن سمعت بر نظر
یکان عالم حقیقت و دور بینان خطه معنی جلوه داده و
در استجماع انواع فضایل متبحر و بر اتباع اصناف دانشمندان
گشته و باز آنک این دو وسیلت بزرگ از نسب و حسب و
موروث و مکتسب حاصل دارد در دعا گوید دولت فاهر
بنتها الله حقوق قدیم ثابت کرده است و در خدمت حضرت
زاهره بارها بموقف مشهور ایستاده و بتیازگی تحمل اعباء سفر
دارد و کلف مشاق شیعه بعید واجب داشت و درین نوبت

لا خاک بخار با نوار دولت و آثار معدلت ما بنور شد و هو آن
دیار بعبار مواکب موعظ کشت حکمت مواکب مالان التیالیان
مخوفه و عین الکمال عنها صر فیه شتات و عهد با قامت
خدمت و دعوات ازه گردانید و مجلس ما چند کرت بحضور او
مستانس شد و در تحصیل اغراض خویش بمثال اشرف
نقد الله مستظهر کشت و از کمال انعام عام ما که با اهل
علم زیادت اختصاصی دارد بهره تمام گرفت اکنون که رأیت
ما را با اختیار میموز و ایام مهیون با سعادت مساعد
حصول مقاصد مستقر جلال و مرکز اقبال اتفاق وصول
افتاد و کبخور همت مادر خزانه رحمت بر جهانیان کشاد
این مثال مجدد در حق وی اصدار فرمودیم تا هر کس از لطف
رای نماید پاره او موفور داشتند و محل او در حضرت جلیت
معمور شناسند و بواسطه این مهاجرت که با سوابق حقوق
مضاف کردیم بدانست و تقدیم منزلت او در خدمت تصور
کنند ان شاء الله تعالی وحده

این عهده کی را از کبار ائمه بنشسته می آید در معنی تقوی
بعضی از اعمال ولایت او

مهمید قواعد خیرات و تشیید مبانی حسنات و رعایت مصالح
دینی و کفایت مهمات شرعی و تخمین قلد صلاح و فضلا و تعظیم امر
ایمه و علما کی جمله انبا و ورثه انبیا اندیل که بفتوی مرکز
رسالت پای در دایره نبوت می نهند که **خبر علما ائمتی**
کابنیا بنی اسرائیل بر قضیت **خبر الدین و الملک** توانان
مثبت اقدام دولت و مستدعی نظام مملکت حی مهمات
دین و دولت هم پیوستست و علایق از با حقایق این در هم
بسته ملک نادین از راه حقیقت باطل بود و دین در ملک
از سیرایه سیاست عاقل و احکام مبانی جهان بینی تشیید
احکام ربانی معولر جنانک اشارت نبوی خلاصه این
معنی در ضبط عبارت می آرد که **خبر الملک اس و الدین**
حارس و مال حارس که مهندوم و یکی از هدایای عطا یا دین دانی
و تحف لطف ربانی در باره ما است که و طرت مبارک طاب

التزام این عادت و اکتساب این سعادت مجبولست و
طبع فیاض ما که را اید ریاض مکرمت باشد با کرام فضلا
و انعام صلحا مشجوق و در رغبت صادق که قاید زمام حجت
بود بر ترویبت علما و تقویت ضعفا موقوف و همواره خواهیم
که بوجود ائمه کبار که اعضا دملت و پای مردان دینتند
دست شریعت قوی باشد و منهج اسلام سوی و دروای
صلاح موفور و عوادی مناسد مکفوف و قواعد خیر تشیید
و سواعده حق موبد و بحمد الله هر روز مهنت در رعایت این
مصلحت عالی تراست و رغبت ما در امضا این عزیمت عالی
تر و سلوک این مناهج و شاد و ارتقا این مدارج سداد بر
دولت و مملکت خویش که سبب ارایش جهان و اسایش
جهانیاست مبارک دیده ایم و دلایل میامن این کنیده و
نخایل محاسن این عادت بسندیده بر صفحات اعمال جهانندای
و رو جنات احوال شهر یاری لایح و واضح یافته **شکر**
و نماز که الا من فضل الله و رحمته و حوله و قوته خمره حمدا

سورت

بیتجلب من یزید عطایه و سبجلب لبان بغایه بحکم این کلمات
متنق و تقدیمات متناسق چون خواجه امام اجل فلان
ادام الله ایامه و قرن بالبحج حرامه با آنکه حقوق و صفات
در بارگاه ما که مطرح آنوار سعادت است موکد گردانیده
است و قاعده ملازمت بر درگاه ما که مسح شوارک
مزداتست مهند کرده و در مجلس مبارک ما حرکات و سکنات
او بلوا حظ ارتضا من موق و منظور شده و از انعام وافر ما
حظ او فر محظی گشته و بکرات و مرات در بارگاه اعلی
اعلاه الله بتقییل بساط اشرف شرف انبساط یافته
از مشاهیر فضلاء عصر و بخاری بر علماء دهر ست و در استجماع
بدایع فضایل و استبداع روایع شمایل از طبقات ارباب
هنر عزیت اهلیت و فضیلت منقبت مستثنی است و از
زمره ائمه بکان تحرد رکل ابواب و وفور توفیر بر جمله آداب
ممتاز اصناف علوم خاطر و قادا او را منقاد گشته و عفاف
طعمه و ظلف نفس طینت پاک او را منقاد شده سماحت

فضل حق فصاحت سبحان و ایلین با براعت قرون او ایلین
زبان و بیان او نهاده است و علوم دینی او را با اعمال دنیاوی
امتزاجی لطیف بروحی شریف داده و در عنفوان موسم
جوانی و عنوان صحیفه زندگانی و ریغان شباب و رونق
عمر کی محال ترغبات هوا نفسانی و وقت نزقات قواعد
شهرانی باشد از ارتکاب معاصی او امن برداری و اجتناب
نواصی بقضا جوانی اجتناب نموده و بجزوه و تقوی تقوی
و جبل متیز عقل مبین استساک و اعتصام و اجب داشته
درین وقت رای از جنان دید که بر دیانت و اعتمادی
مستأنف فرماییم و چهره احوال او را بحال زیادت تربیت
بیاراییم و حق علم و فضل او را بدیده عنایت بر عایت
بر ساینم چه علم جوهری عزیز است در خزانه هر طبعی نیاید
و فضل زایدی عالی مهتست بهر متری رای مقام نکلند نه
توفیق طلب علم هر کسی را در یابد و نه چشم هر طالب بحال مطلوب
مکمل شود صد هزار میل انتظار در دید پونیدگان راه

ص ۳۹۱

او میدکشند تا نظر یک خاطر بر چهره دکشا علم افتد و صد
هزار دست زد بر سینه چونید کان نعمت وصال نهند تا
دست یک طالب بگوشه دامن مقصود رسد **شعر**
سالها بایده که تا یک سنا اجمالی از آفتاب **ع** لعل کرد در درید خشان با عقیق و اندر
بس هر که از حضرت ربانی کرامت این خلعت یافت و مزینت
این اختصاص مشرف گشت بر تربیت او اقبال فرمودن و با
عزاز او اعزاز نمودن و در اکرام او با همال دقیقه ناراضی
بودن و محسب و فور منیت او درجه و مرتبت او افزودن
از لوازم و مولجیب باشد بدین موجبات بدرالدین را که
از هنرها رایق فایق رائق و فائق علوم است بشغلی تازه
که لایق منصب او بود نصب فرمودیم امور دینی از تدریس
و تدریس و مناصب امامت و خطابت و غیر آن در فلان ولایت
که از امتهات بقاع مملکت و موقوفات نواحی حضرت است
و با تمام جنون بزرگ احتیاج تمام داشت بعقل کامل و فضل
شامل او باز گذاشت و بران جمله که او را جانب عزیز صداری

اجلی بر کان الله و انانی دام عزو بر اسلام داشتست مشفوع
تکلیفی تمام و مقرون با احتیاجی بلیغ و مقفی تخلعتی موقتی نزد مقر
فرمود و قلم فتوی او در آن دیار جاری گردانید و مثال داد تا
باستیعار زردا تقوی استظهار رضا و مووی خویشتر از حاصل
آرد قران **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**
و بر استکباری که موجب استکباری است طبیعت را باعث
اید و در مراقبت جانب ایزدی اگر چه از راه فطرت از فطرت
او را حاصلست بیفزاید و در اقامت مفروض و مسنون شرع
تغافل و کاسل نبزرزد و درین تفسیر را که عقله مطنه عقلاست
بدینا خسیس که طبیعه صدهزار ابد است نفروشد **قران**
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ أَلَيْهَ وَجُوزَ عِلْمِ اِيزْدِي بِحَمَلِي
افعال و اقوال و خطرات و نظرات ادعیان احاطتی شامل
دارد **قران** **يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ سَدَقَةٍ اِلَّا**
يَعْلَمُهَا بصیر بصیرت باز کشاید و جوارح و اعضا را از آنچه
رضاق باشد دست فرزند و امروز خشیت کرد کار

بر فضیلت **قرآن** انما خشى الله من عباده العلماء قرین روزگار
خویش را در هر کمال احوال از راه و ال **قرآن** یوم لا ینفع مال ولا
بنون الا به ید اید اذ تافروا که دعوت **قرآن** ربنا اخذنا الی
اجل قریب **مسموع** نیاید از آفت عتاب و حیرت خطاب
ذکب با قدمت یلاک باز رسته باشد و عمر اضحی کرد کار و محامد
برورد کار که متضمن صلاح درجهانی و متفکر سعادت جاوردانی
باشد بیوسته و فرمودیم تا بر تلاوت کتاب خدای عزوجل
کشف کج هدایت و صباح کج غوائتست متوفی باشد
و بقواید و عوایدان در کفایت همات و تحقیق **مهمات** و حل
مشکلات و رفع معضلات مستظهر و از بینات از مستنیر
و نصایح آن **مستضی صفت** فانه **الوجه الباهرة والوجه**
الظاهرة و **الطریق المبین** و الامام **المبشع** **الکاشف** **الظلم** **الظورا**
الشافی **من سقم القلوب** **قرآن** کتاب **اثرنا** **الیک** **بارک**
فاجتعهوه و **اتقوا** **الحکم** **ترجمون** و باخبار نبوی و آثار صوفی
مبتدی باشد و بدان سچایا **حمیده** و وصایا **اعتیده** **مقتدی**
چند

فانه علیه افضل الصلوة و اشرف الحجات هو الذي يدعوا
الی الهدی و ما ینطق عن الهوی قال الله تعالی **قرآن**
ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و متابعت
اثر صحابه ایشار کند و مشایعت اجماع ائمه را اختیار و واجب
دارد **اثر** **فمن اخذ** کتاب **اهتدی** و من اتبع السنة **جنا**
و من تسک بالاجماع **سليم** و در واقعات شرعی که از واستفتا
کنند احتیاط بلیغ برزد و در تحقیق جوابان و اعتبار
وجوه و استدلال با قضي مجهود و قصار اء اجتهاد برسد
و بحسب امنیت و داعیه عرصه خویش اقرال شاد و احکام
نامعتبر بر کانگیرد و فرمودیم تا مراقبت شرایط ارکان
و ابعاض و حدود و مواظبت رکوع و سجود نماز که عماد دین
و قره عین اهل یقین است بواجبی بجای آورد و از تکبیر تختم
تا خاتمت تسلیم باطن نیست و طویق با ظاهر لفظ و قول یکسان
دارد و در وقت آداء آن بر دامن خضوع و خشوع مستشعرا شد
و هو اجس فکریت را از حرم سینه ز اجرا ید و فرمودیم تا عقد

جمعات و صلوات اعیاد در آن نواحی مبرم گرداند و ندان
قرآن یا ایها الذین آمنوا اذا نودي للصلاة من يوم الجمعة
فسعوا الي ذكر الله و ذروا البيع **هـ** بکوش هوش همگنان فرود
خوانند بر عادت معهود و رسم مالوف ایهت امامت و اهلیت
خطابت خویشتر را حاصل آرند و هیچ دقیقه از فرایض و سترک
رعایتان واجبست و علم او بدان محیط فرود نکند و از سر تحقیق
در تلیق کلمات خطبه عقاید الفاظ خوب را خطبه واجب
دارد بوقار و سکینه تمام و قرار و طمانینت بواجب و زبانی
نقول صدق فصیح و ایلی بفضل حق فصیح و خفقت و خشیت
ظاهر و باطن و حمد و سباس بزدانی و تقدیر و تنزیه ربانی
که مستجلب مزید سعادات و افضل طاعات و عباداتست
تقدیم کند و بعد از آن شرط صلوات و ارسال دعوات و تحیات
بروح مکرّم و روضه معظم پیغامبر صلوات الله علیه و سلامه
و علی اله و اصحابه مصابیح الظلام بزبانی کویا حق و در خویا
تحقیق باقامت رساند و بر سبیل و عطف و اذکار و اعلام و اخطار

مسلمانان کاطالبان راه حقیقت و جویندگان جاده طریقتند
لازم شمرد و دعا دولت و ثنا حضرت امیر المؤمنین و امام المسلمین
و خلیفه وقت کمدار رونق اسلام بدوام او متوسطت و قرار
و قواعد ایمان بنظام از متعلق بیانی وافی و اعتقاد صحافی
بیایان برد و بعد از آن دعا دولت ماکه استظهار تمام در
مقاومت دشمنان دین و دولت و مخصوصه اعدا ملک و ملت
و دفع اشرار و قلع کفار ما را بدانست آغاز بند و داد آن
با خلاص تمام که بدرقه شود بدهد و فرمودم تا بقاع چیزان
ناجیت و مساجد و بیانی طاعت آن ولایت را از خرابی
و خلل مضون و محروس در و با اهل صلاح و سلاد و طوایف
زهاد و عباد معهور و مانوس و از آن مساجد و مواضع خللاها
سابق بعمارت لاحق بردارد و ثنا جمیل دولت ما را و ثواب
جزیل روزگار خویش را حاصل آید **قرآن** انما یعمر مساجد الله
من امن بالله و الیوم الاخره و در تکثیر نفع و تمیز ریح اوقاف
از کوشیار باشد و در حفظ اموال و تفحص احوال و انصاب آن

در مصارف و جوب مبالغت کنند و فرمودیم تا مردمان آن ناحیه را
بوعظ و تذکیر از ملازمت موافق هوا که خدا پرا بندان رضاینا
تنفیر کنند بر استیفا فرایض ایزدی و احیاء سنت محمدی و
ملازمت شعار برهین کاری و محافظت شرایط راستکاری
تخریب لازم شمرد و در تقیل بدین اقوال و تعود بدین افعال
ابداً بنفسک بر خوانند و نخست از شرایط با خویشتر محرز و مقرر
گرداند و از واعظ **قرآن** **يعظكم لعلمكم** تذکره این معانی
بسمع امثال بشنود تا عرصه اعراض **قرآن** اتا مردمان
بالتبر و تنسوز انفسکم نشود و فرمودیم تا کسانی را که بصدق
نیت و فرط اهلیت ارسته باشند بر تعلم و تفقه دارند
مراسم تدریس و مواسم تعلیم را در آن ولایت احیا کنند و متفق
و متعلمان را بحایب افادت خویش سیراب گردانند و فرمودیم
تا از این مهمات در ارجح منافع شواغل ممارس از آن تواند بود و سبب
مجاورت حضرت و ملازمت خدمت ما بندان قیام تواند نمود
نایبی کادران فراهر باشد و اهلیت و استحقاق و محاسن اخلاق او

ظاهر بود بدان مهم نصب کند و خیر و شر و نفع و ضرر از نصب
عین دارد تا در عاجل از وصیت عتاب و در اجل از اذیت عتاب
فارغ باشد و از سمت غرامت و تبعه ندامت امن باید که فلان
ادام الله ایامه و جعل التوفیق ایامه برین جمله برود و این
فصول که اصول این کار است بسمع تفکر و تدبیر بشنود و از جان
رضاء یزدانی بتتبع هوا و نفسانی روی نگرداند و صلاح حال
و مال در امتثال او امر و ارتسام این شرایط دانند و قد
وفقناه بها علی سواد السبیل و ارشدناه منها الی اوضح الدلیل
و جدد ناموا عظه و ائینه کافیه ليجعلها لکم تذکره و تعینها اذ
واعیه و یوفقه الله تعالی علی ان يجعل مثالنا هذا مثالا لخدمته
و قال لا یصطفیه و اماماً یقتدیة فصلاح الدارین فیہ و الله
المستعان و علیه التکلان **سبیل ائیه و قضاة و علماء و مشرفان**
و نواب دیوان و رعایا و سایر طبقات فلان ولایت و نواحی آن
رعاهم الله انست کافلان ادام الله فضله مدرس و مذکر و امام
و خطیب خویش را شد و مقدم او را عزیز دارند و در حیل و تعظیم

اوبیالفت عظیم گشتند و رسوم و رسوم از شغل تمام و کمال بی
استطلاع رای و التماس فرمان نذور ساند و اسباب مزاجت
و ابواب مداخلت منقطع و بسته دارند و املااد شکر او که
بر درگاه ما اثری بلیغ و موقعی جیم دارند پیوسته گزارند
و فرمان بر عادت معتاد منقاد باشند تا محامد و مواضی
ما بر روزگار ایشان شامل گردد و مقاصد و مآرب ایشان در
ضمن از حاصل آید انشا الله تعالی

این مثال بحمت معماری ولایت خوارزم بنیسته می آید
جهانداریی را مبادی و مقدمات بسیار است و شهر یاری را
مصالح و مهات نامتار و حصول اموال ابواب و فصول متعین
و وصول اموال را فرروع و اصول متفتن و چون این قوانین بر منبج
رشاد و جاده سداد تشییت یافت و اوایل و اواخر و موارد
و مصاد را بنظر صاحب خردی موقوف گشت قصر پادشاهی
هر روز مشیتد و منبع تر و اساس کامرانی هر ساعت آید تر
و رفیع تر گردد و فراخ بال از دواعی اختلال احوال بکار حاصل آید

و اصل معظم تر و رکن محکم تر از اصول و ارکان پادشاهی که
رعایت آن از لوازمست و عنایت در باب آن از فرایض
و لفظ نبوی که قاید زمام معرفت و راید ریاض حقیقت باشد
در تحریص بران وارد عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی
ولایاتست که التمسوا الرزق فجایا الارض جهه مصالح
جهان بانی بعمارت و آبادانی مضبوط شود و شرایط مملکت
بر وابط دهقنت مربوط گردد که **خبر لاملک الا بالرجال**
ولا رجال الا بالمال و الامال الا بالعمارة اگر در عمارت و آبادانی
اهمال و فتور رود در اموال دیوانی نقصان و قصور پیدا آید
و چون عرصه دیوان تنگی گرفت و وجوه دخل نقصان پذیرفت
مصارف اخراجات روی در حجاب تعذر کشید و مواجب
بواجب بحشم و خدم نرسد و موجب اختلاف آرا و انقسام
اهوا شود و فتور بصدق نیت خدمتکاران و کدورت بجهت
طوبت هوا داران راه یابد و اندیشه تفرق و طلب تفوق
در دلهای جای گیرد و اگر تدارکان فرموده نشود و تدانی آن

کرده نیاید و ایجاد با الله عقد بادشاهی واهی کرد و قاعده
مملکت انهدام بدید بس بدالات این مقال معلوم می شود که
عنایت در باب عمارت صرف فرمودن و بجوامع همت بدین
توجه نمودن بر مقتضای عقل بادشاهانه لازمست و بر موجب
خرز ملک آنه واجب و تمشیت این کار و امضاء این عزیمت
جز مجاری که در مضار کفایت و شهامت سابق و بجلی باشد
و بدایع ادب و روایع هنر متین و متجلی انواع عفا جز او بر
صحیفه ایام واضح و هویدا و آثار ما اثر او بر جبهه روزگار ظاهر
و پیدا میسر نشود حکم این سوابق رای نور ما که بتایید حق
موقفست و معرفت عقاب امور چون مبادی و صدور او را
محقق درین مهم نازک و کار معظم بعد از کثرت اعتبار و فرط
اختیار بر اجل فلان ادام الله تکیه افکندم چه اوصینع
دولت و رضیع نعمت است و از ابتدا طفولیت و عهد مهلا در
مهلا عنایت و حیانت شفقت با برورش یافته است و سخن
تربیت و اطف تئیمت با مخصوص بوده حسب ظاهر و نسبت ظاهر

او در اکناف عالم ظاهر است و فضایل عتید و شمایل مهلا و متزاید
و متطاهر و مساعی مشکور و مقامات مشهور او و روزمان او در
خاندان مبارک ما که سایه رحمتش چون افتاب پیدا و الشمس
لا تخفی کل مکان و در این ذات حمید او است که چون می
نازک سخن کفایت و بمن هدایت او تفویض فرمایم آثار اهتمام
او در اتمام آن ستوده باشند و بر وفق رضا ما ان مهم بقضا
رسانند موجب این مقدمات معماری ولایت خوارزم عمر با الله
مع بقاعدار حایها و بتاینز انخایها بدوار زانی داشتیم و این
عهد بزرگ کفایت معهود او بان گذاشت و او را فرمود تا بانار
حمیک و افعال سدیدک بدر خویش جانب عزیز صاحب اجل کین
فلان دام عزیزا که دیکه دولت بحال کفایت او روشنست و
عرصه مملکت بحال معدلت او کلشن مقتدی باشد **مصراع**
فحق علی الصقران شبه الصقره و بشعار برهیز کاری و در آثار
نیکو کاری مرتدی **قران** ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محزونون
و مراقبت حمد و بزرگانی بر جمله اعراض و امانی مقدم دار درجه بزرگم

عالم عامل و خاست عاقبت ظالم پوشیده ماند قران و من
یتعلو جلود الله فاولیک هم الظالمون و در افعال بسندیده
که طبیعت او بران مجبوست و همت او باعتبار ان مشغول بفرزاید
و از اوج صورتی ترفع بدزوه حقیقی تواضع کراید بک
رعایت جانب رعیت اولی در اندجه چون رعیت معمور باشند
و رغبت ایشان در دهفتت موفور مال دیوانی تمامی باخیره
نیکو نای حاصل آید و جهت مقصود باز پور حصول نیکوتر
و جمعی مال نماید با مردمان در عایا علی العموم و اعمال
متصرفان و دهاقین و کارکنان تخصیص طریق مجاملت و
حسن معاملت برزد که حرمت این جهانی با تبعه بد نای چیزی
نیرزد و همگنان از احسن رعایت و مزید عنایت خویش مستظهر
دارد و برزراعت و عمارت و امثال حکم خود متوفر و هر که
از اعمال اثری بخیر در خدمت فرمائید و در عمارت و آبادانی
ببفرایند و از زیادت شفق و تربیت و اهتمام و تقویت
خویش مخصوص گرداند و استعطف اصناف الطاف مادر پاره

او واجب دانند تا کسوف ایام آنکس بظرا از اعزاز و محظوظ کنیم و او را
مزیاد کرام و انعام از انباء جنس معین گردانیم قران انا کذلک نجری
المحسین و تا هم از کس مشاهده اثر سعی خیرش بر زیادت
حرص منتهج باشد و هم استنهاض رعیت دیگران در ضمن
ان مندرج و انک شرایط عمارت و زراعت و جد و جهل فرو
گذارد و بد بختی او را بر اعمال و اغفال داد و در دوع خزان
و خلل با عذار و علل تمسک سازد اخ شمس الدین از تلبیب و تالیب
او بخویشتن تواند بطریق کار اند بتقدم رساند و اگر بلا منت
و تنبیه از ضلالت و تقصیر منجر نشود و بیا بیع بصیرت
و هدایت او منبخر نگردد دیوان را اعلا اله با نماند و بر برای
نوره الله عرضه دهد تا اثری از تدارک ان تقصیر بتعریک
ان مقصر فرمائیم و دیگر بر آنکه برخلاف ان رود و رسم تقصیر
متروک و منبج توفیر مسلوک دارد نصب فرمائیم و اگر استعمال
و اعمال ولایت و استثمرا غراس کفایت باستنما در ای حاجتی
ماشه باشد تقدیم استطلاع واجب دارد تا امثال علی در رنگ

بر مقتضای رای انور نفاذ یابد و حجاب نرد در ان بیشتر رؤیت او بر
خیزد باید که فلان دام تمکینه بر قضیت کفایت معهود غایت مجبور
درین باب که قبول کردست بجای آرد و از جد بلیغ خویش را عیثی
شفیق بر تمام ان مهمات کمارد چنانکه تخوم ولایات بسیمت
ابا از این موسوم شود و رسوم جایزه از طرف مملکت معدوم و
رای ثابت حال از سعی جمیل فلان معلوم تا خاطر مبارک را در
اجتهاد تفویض این شغل بدو مصیب باشد و شمشیر اللذ از
اجتناب شمره نیکو خدمتی یا نصیب و عرصه ولایت از حسن
کفایت و معمور و حسیب فرمان اعلاء الله بران حملتست که
حمله اعیان روز کار و منظور ان و مشهور ان و متولیان و متصرفان
و روسا و وکلاد و لاقین و کارکنان و کانه اهالی ولایت خوانند
حاطم الله و حرها فلان را ادم الله تمکینه سقلا این شغل معظم
و متکفل این مهم اهم دانند و بدین تقلید و تقلد مبتهج و جاده
مطابعت او را مستهج باشند و در احترام و حیل او تعجل و
مسارعت نمایند و هر چه تعلق بعمارت و زراعت ولایت دارد

با او من اجعت کتند و بواسطه او معلوم دیوان مخصوص
استماع ما کردانند و نواب او را در نواحی ولایت بواجبی تمکین
دهند و فرصت شکر او که شوره ان مدخرا باشد انهارا کتند و ان
افت شکایت او که نکایتان پوشیده نماید احترام از کتند و هر دور
در مجلس ما خطری تمام و اثری عظیم شناسند و مضمون مختار را
مضون و تمهید مقرون صورت کتند و السلام علی من اتبع الهدی
این مختار بر ظاهر و وقف نامه شهاب المیر فضل الله و الحجاب بنیسته می آید
توشیح نهال طاعت و تفتیح ابواب جنات و ترمیت خدمت کاران
و تقویت نیکو کاران و احیاء معالم دین افرید کار و استقبال اهل
خیرات بر امتداد روز کار که مصالح مسلمانان با تمام ان مضبوطست
و منافع مسلمانان با تمام ان مربوط در اعلاء اعلام مملکت تثبیت
اقدام دولت اثری وافی و نظری شافی دارد قال الله تعالی **قل ان**
و اما ما ینفع الناس فی ملک فی الارض الایه و یکی از لطایف عواطف
فضل ربانی و بدایع صنایع لطف یزدانی در باره ما است که همیشه
مهمت ما بران مقصور باشد و بواجب رجعت ما دران موفور که اشرار را

بعنف تا دیب از آنهاج ستن بد کرداری مانع ایم و اخبار را بلطف
ترغیب بر الزام ستن نیکو کاری تحریر فرماییم و در آن گوئیم که
هر روز در سایه دولت ما ارتفاع افتاب شریعت و ارتفاع اخبار
حقیقت بیفزاید و در عرصه مملکت ما در سر و فتوی را موضع نیا
و موقعی تازه بدیداید بر موجب این دلایل و مقتضای این رسایل
چون امیر حاجب فلان **دعا** ادام الله تملکینه و بسط ایلی الخیرات
تملکینه ه کی در خدمت حضرت ما بمساعی مشکور مذکور است و در
روز کار دولت ما اخبار ما اثر و ما ثور و مواظبت و ظایف نیکو
سیرتی و مراقبت شرایط خوب خدمتی اختصاص و قدرت بارگاه
مایافتست و برتبت و مکانت محسود اقران خویش و مغبوط
ارکان دولت کشته و حرکات و سکنات موقوف او بنظر اخبار
ما مرموق شده و اقبال ما سایه بر احوال او افکنده و جذبات تربیت
ما او را بمرتبه که هم امم از ارتقا ان متقاعد باشد رسانیده
و مرتبی توفیق او را در حجر مردم داری و مهلکم از اری بدور اندیکه
بمن خدمت و قدر دولت ما سعادت دو جهانی او را مساعدت کرد

واقبال جاودانی دست داد و بر قضیت خبر الناس علی دین
ملوکیمه احکام دعایم خیرات و استثنیات عزایم حسنات واجب
دید و چنین خیری بزرگ که ظاهر مثال بزرگان ناطقت و ظن
بقول آن در حضرت ربوبیت صادق و امثال آن از صدق
یت و صفات طوبیت شهاب الدین منتظر از قول بفعل او در خوشتر ک
رضاء مولی که خیری از همه مهمات او بی است حاصل کرد و
این خیر را تئمه سعادت و تئمه سیادت ساخت و طران
مفاخر ایام اتمام انرا شناخت و بواسطه دیگر مقریان عساع
ماملیت سرور را رسانید ما از اینجا که حسن اعتقاد ما است در
تقدم مهمات شرعی بر حسب والتفات نظر عاطفت و مصالح
فلان ادام الله تملکینه این خیر بزرگ که اثر برکات آن هر اینه
بر صفحات روز کار ظاهر شود و بر روی زمانه منتقش ماند
بسندیده داشتیم و همت مبارک بر تمشیت از کجاست و چه
انرا بحال احقاد و ارتضا مجلس مایون بسیار است و دیده انرا بشرف
قبول واقبال حضرت زاهره مکتول کرد و این مثال موشح بتوفیق

اشرف اصدا فرمود تا همکنان از بزرگان حضرت و ارکان
دولت و خیل و چشم و حول و خدم لطف رای و صدق اعتنا
در حق شهاب الدین تصور کنند و اقوال و اعمال او را خصوصاً
این خیرگی تقدیم کرد در حضرت ما محامد و مراضی مقرر
شناسند و اعتماد ما بر حسن اعتقاد او روز افزون دانند در
امثال این خیرات که دلیل جاده نجات باشد رغبت صادق
واجب دارند **قرآن** و یوم تجزی کل نفس ما کسبت را در چنین
دخیره بدست آرند **قرآن** از الله لا یضیع اجرا المحسنه فرمان
بر آن حملتگی ایبه و قضاء و اعیان و ارکان روزگار دولت
ادام الله فی الدنیا غبطتهم و زاد فی علوم الدین بسطتتم در رونق
طراوت این خیر بزرگوار گویند و در تشیید ارکان این مهم
شرعی نسبت تقصیری بخود راه ندهند و آن بقعه را بوفور ایبه
دین هدی و وفور درس و فتوی مانوس گردانند و در ای خلک
از امکان تعرض از با یوس دارند ساکنان آنرا که بدو بعت تحصیل
علم شریعت و دعا کوی دیات تا متوسل اند و بعت حضرت را دانند

۸۸
سبیل هر عامل و متصرف که نواحی اسباب و اوقاف از خیر را
باشد است کی همه وجوه تیاران دارند و جوئی ابه که آنرا
معمود باشد و شریک که اسباب آنرا معین بود تمام و کمال
صوت تقصیر و علت تاخیر برسانند و از زمینها را که ریح
و نفع آن بخیراتی بزرگ تعلق دارد بوقت سیراب گردانند
و جز خراج دیوانی که در وقت این معین باشد و در دفاتر معین
بمتولی از رجوع نکند و در مونات و عوارض صیانت جانب
ان از فرایض شناسند و بر دیگران و کارکنان آنرا اسوده و
فارع دارند و از شاه کار و بیکار مصون و محروس گذارند چنانکه
هر روز آن بقاع خیر معمور تر باشد و ادعیه صلحه روزگار
دولت ما را موفور تر مثال چنانست که همکنان از حفظ این
قواعد تقاعد نمایند و شکر و شکایت فلان را برضا و سخط حاکمو
صولت شناسند و از افت عدول تجنب و تحرز نمایند و در پناه
اعراض نگریزند و از انداز عتاب ما بپرهیزند و از مراجعت بحسن
مطابعت استغنا دهند تا در جوار عصمت و ریاض نعمت با فارغ
البال مرفه الحال روزگار گذرانند والسلام

این مثال هم در حق سها بالدین و بند او نبشته می آید بجهت زیادتی مزاج
چون خدمتکاری از ملازمان حضرت و بنده از مخلصان دولت عقاب
مشهور و مساعی محمود و آثار کزیه و خدمات بسندیه مستظهر گشت
و بذرایع اکید و شوافع مهید متوسل شد عیانت حقوق از خرد و غنا
در حق او بافاضت نعمت از لوازم خدمت بارشاهی و بدوای او امر
الهیست **قرآن** للذین احسنوا الحسنى و زیاده که جانانک قضا حق
نعمت بر حوال و خدمت فرض عینست آراء حق خدمت بر اولیا قرض
و دین بود و تائید و کاران از فیضان انوار عاطفت جزا و ثمره بنیند
و بگذرد از آن از فوران ناپره سیاست سزا و دیره نیابد و ترغیب
و ترهیب مراعی حقوق از مرا بر حقوق ممتاز نکرده مهات دولت
مضبوط و قواعد مملکت نمهند نشود و مصاح حضرت بواجبی
دست در هم ترند حقوقی که فلان را در خدمت دولت قاهره
موکداست و معالمان بر بجد روز کار مجدداً از شرح و بسط
استغناد ارد و از حین تقریر بر استعلاجه با آنک بحلیت هنر
و خرد موشح است و کفایت معظمت مهات را بر شرح و بسط ایلی

فرائض متمسک و باهداب آداب متعلق و بسجاحت خلق و فصاحت
نطق و طهارت ذیل و غزارت فضل و رزانت عقل و متانت رای
و تراخت نفس و نباهت قدر از آبناء زمانه ممتاز و پیوسته ایام
خوشتر بر ملازمت درگاه والا و مواظبت مجلس اعلی ما وقف کرده
است و خوشتر را بنزد بندگی و اخلاص از حجاب و خواص بدید
آورده و روز بار در کار بندگان دولت شاهی موفق است و وقت
کار در در در شتاز حضرت سهی موفق و بدوای این مساعی
بر تقادم روز کار تقدم او در مراتب خدمت بر تزیاید و اعتقاد
مادر خوب سیرتی و اعتمادها بر نیک بندگی او بر تضاعف پس
بوجوب این سوابق قضاء حقوق خدمت او واجب می شناسیم
و صرف عنان عنایت بر صوب احوال او لازم می دانیم و در
حق او که مستحق همه شفقتی و مستوجب همه عاطفتی هست
از انواع اصطناع و فنون تربیت و اصناف الطاف اندیشها
بلین دارم حایلی مواجب او و بذرا و فلان کارین خاندان گترم
شرف خدمت قلم موکداً دارد بیفزودیم و تبارکی تعین عرض

اقتطاع فرمود چنانکه از دیوان عرض حماه الله در قلم آورده اند
و محصل آن مفصل کرده و بعد از این بر انصرا م ایام و تواری لیبالی
انبار اکرام ما بر صفحات احوال ایشان لایح و باری خواهد بود
و املا داد انعام بر تمت روز کار ایشان راجع و غاری والله الموفق

مثال تولیت یکی از اصحاب مناصب

هر خدمتکار که در حضرت ستم نیکو خدمتی و اختصاص نیکو
سیرتی موسوم شد و ترشح تقبل اعمال خطیر و تکلم مصاح بزرگ را
معلوم گشت در خدمت پادشاهان لازم و متعین شود و بر آراء
مشرقه واجب و مفترض کرد در تربیت و تقویت او فرمودن و بر
تجدد ایام در مراتب و مناصب او افزودن و حق خدمت او نشان
و سنت حکم الهی را قده ساختن **قرآن** هبل جز الاحسان الا
الاحسانه چون اجل اخضر فلا نرا **دعا** الام الله تائیده و اعطاه
من فضله من یدک سا اخلاق او اصناف فضایل را مستوجبست
راستحقوق او ال لطاف و عنایت را مستوجبست این من ید در اصل
سجیت او را حاصلست و املا د شکر خاص و عام از سیر ستوده او

حضرت متواصل و مساعی حمید و حقوق قدیم و جدید او غنه
ایست بر چیز مملکت لامع و جلیست در دعوی کفایت قاطع
لاجرم هر روز قصر حرمت او در حضرت تا منیع تراست و قدر
و رتبت او در خدمت ما رفیع تر و با انکه منصب دیوان اشرف
حماه الله با فسحت عرضه و رفعت درجه و همو قدر و علو محل
از بند و زلفی فرموده ایم و در آن منصب معظم و مهم اهم بر
کمال دیانت و وفور امانت او اعتمادی تمام بوده تولیت بیشتر
نواحی از ولایت خوارزم مفوض بحسن اهتمام او است و مصاح
و نه ماتن رعایا موقوف رعایت و اتمام او و بحمد الله ممکنان
از او شاگرد دولت را با بدعوات صلحه ذاکر و فراغ از اختلال
در ای این احوال و اختزال در آن اموال متوفی درین وقت چون
مردمان بخدمت ناحیت بدرگاه آمدند و با امید رحمت التماس
کردند تا تولیت و بیمار داشت ایشان بدو باز گذاریم و این شفقت
سکورا ی همه انعام است در حق ایشان بجای ارم ما از آنجا که صفاء
اعتقاد ما است در باره فلان و بر مقتضا کمال جفاوت و وفور شفقت

در حق رعایا جناح عاطفت و ظل را فت بر احوال آن
جماعت گسترانیم و التماس ایشان با حاجت مقرون گردانند
و عمل این مواضع چنانکه از دیوان حاکمان الله بنشسته اند و تعیین
اسایی کرده فلانرا یدیم الله تکلیف فرمود و عهده رعایت
مصاح آن ولایت در خدمت کفایت و هدایت او کرد تا چنانکه
از حسن سیرت و تقاضای سیرت او معهود و متعارفست بیمار
ایشان بدارد و هیچ دقیقه از ذوقی مهربانی و شفقت ممل
نگذارد و محافظت شرایطی که معرفت کامل او انرا شامل است
واجب شناسد و در اصلاح احوال رعایا و استقرار اموال
دیوانی مبالغت نماید و یکی ازین دو طرف تا مرعی نگذارد چه
از یک جانب رعایت جانب رعیت از فرایض است و از دیگر
جهت استکثار منافع دیوان از لوازم و مراقبت هر دو جانب
و امتزاج میان هر دو حالت بر آریاب کفایت و اصحاب شهادت
که فلان پیشروان طایفه و مقدم از طبقه است لازم و واجب
والله ولی التوفیق و نعم الرزق و التحقيق **سبیل اعیان**

و منظور از مشهوران و کافه رعایا از موضع رعایم الله
انست کی بدین عاطفت که در حق ایشان از زانی داشتیم
و تولیت و بیمار داشت ایشان بخین بر رکی میمون النقیبه
مامون الضربه بان گذاشت مستظهر و مستبشر کردند
و در دعوات صالحه دولت که از دواعی احوال ایشانست
ببفرایند و در تکلیف بواب او شرایط تعظیم بتقدیم رسانند
و در سواخ مصاح احوال و عوارض مناجح امال رجوع با
ایشان کنند و اعانت از ایشان طلبند و در محری رضای
ایشان بکنه مجهود بر سندی بر حکم فرمان و مقتضای مثال
روند تا من بیداشفاق و عاطفت را متعین گردند ان شاء الله

**این مثال حقوق صلوات بر سر جازان اصداری افتد بر
سبیل عنایت و تقوی بر اشغال**

چنانکه گزارد شکر نعمت در کردن خدمت کاران از لافست رعایت
حقوق خدمت در خدمت بادشاهان واجبست و با انکه احسان
و جمال علی الاطلاق و الاجمال سنتی محمود و سیرتی محبوبست تعظیم

خاندانها قدتم و تزینت اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات
طراز همه نیکوکارها و عنوان همه بزرگوارهاست بحکم این فقید
مقبول و موجب این کلمات معقول امیر رئیس صدرالدین که از اثر
اطراف در سروری تقدم او را سرد و بر اکابر عالم مهتری ادرا
ز بهر هم در حسب نبیه است و هم در نسب این ایه بدان در
جهت معین و در طریق روشن مستحق اصناف انعام و مستوف
الطاف و اکرام ماست چه از راه انتساب و طریق اکتساب
بوسیلت اخلاص در هواداری دولت قاهره متوسل است
و بفضیلت یکاست شرایط خدمتکاری حضرت زاهره را
مقبول و خاندان قدیم و در زمان کرم او در بناهت ذکر
فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دالت
تحریر مستغنی است و اظهر من الشمس است کی اسلاف او اشراف
روزگار و اما مثل ایام بودند و از انباء عهد خویش بنکر جمیل
و سیرت جمیل قصب سبق برده **شعر**
بعض الوجوه کرمه احسابهم، شتم الانوف من الطراز الاول

و او نیز بذات خویش پیوسته در حلیه و جوه و اکابر مرتب بوده
است و نحلیه فنون ماثر منین و در اقتدا بسیر اسلاف کزیده موفوق
شعر و العلی محظورة الاعلی، من ینافوق بناه السلفه
و چون اکنون بتازگی از جانب خراسان که مسقط رأس و محل اقامت
اوست در خدمت موکب همایون محافظه الله بالتأیید و قرین
جلالها بالدوام و التأیید حضرت اجلها الله امد و مدتی مدید
مباشر خدمت و مجاور حضرت بود و در دولت اکد الله بنیانها
و شیدارگانها حقوق مجدد موکد گردانید بر مقتضائت
بادشاهانه و لاجب دیدیم از حقوق راعایت کردن و اثر
فرط عنایت در باره او بدیدار و درین وقت او را باخصاص
تشریف و کرامت اعتزاز و منزلت فواخت و ترجیب اجازت
انصراف دادیم و ابواب عاطفت و شفقت بروی کشاد و
این مثال موشح بتوقیع مبارک فرمودن تا همکنان از قریب
و بعید و غریب و نشیب نصیب صمدالدین از لطف رای
ماکامل و نظر عاطفت احوال او را شامل دانند و ظل جفاوت

ما بر سر او محدود و جناح شفقت ما بر سم وی مبسوط شناسند
و ریاست خطه دهستان و جرجان هر سه ما الله برقرار قدم
در رسم مالوف که از راه حسب و نسب مستحق تفضل و تقبل از فلانست
مشفوع بتمکینی هر کدام تا مقرر و وقتی هر چند زیادت تر
تا زکی بدو از این داشتیم و تصرف و تقلدان بوفور شهادت
و حسن کفایت او باز گذاشتن آن بصبی بروی محتوم کرد تا
بمراسم آن مهم خطیر قیام می نماید و شرط امانت و دیانت
و برهیز کاری و نیکو کاری بر عادت بسندیده خویش و سنت
اسلاف کرام بجای می آرد و با رعایت جانب رعایا مراقبت نماید
دیوان فرزند و عیال مخصوص رعیت جرجان را که از ترکم
حوادث متقدم رمیده اند در کف عنایت خویشار میده گرداند
بلطف نقالت حسن استمالت لازم شمرد و املاک و اسبابی که او را
بدهستان و جرجان هست و در حوزه دیوان آمده بود بتمامت او را
مسلم فرمودم و بر او مقدر داشت تا تصرف املاک می کند و بار
تفاح آن شمع می گیرد و با انتفاع از استبدادی نماید و ادارات

۱۱۵
و اسقاطات او بجز جان و دهستان که هست و مضافات آن
بر موجب حجتها قدم برقرار بجری و مضی فرمودیم و تغییر و
تبدیل و نقل و تحویل آن بپیران آن دور گردانند سبیل نواب
دهستان و جرجان و اعیان و معارف و کافه طوایف مردمان
این هر دو ولایت **دعا** ادام الله تاییدیم و صان عنایت فرقی
عدیده هم انست که فلان را ریس و پیشوا و مقدم و مقتدا خویش
دانند و مرجع و مال در عوارض مهمات و احوال در سزا
و استصواب رای او را دارند و در مواهبی که او را فرمودیم
از تجدید ریاست و تقریر اسباب و املاک و انصاف ادارات
و اسقاطات تقصیر و تاخیر و تسویف و توقیف جایز نشمرند
و هر وقت مثال مجدد و حجت تازه بطلبند و جان سازندگی
مراحتت و بشکر باشند و معاودت او بخیر چه شکر او را در
حضرت موقعی کنیم خواهد بود و شکایت او را عاقبتی و جیم
باید که ممکنان این جمله از سر تحقیق تصور کنند و مناجات و
معارضت بکسوند و بر مراقبت جانب او مواظبت نمایند و از

سررعتی تمام با مثال مثال شتابند تا از محبت و رضا و ما که
همه جهان طالب آنند حظی وانی و نصیبی و افزایند و علم
این مثال بدگر فتح بخار انبسته می آید حضرت خوارزم
چون ایزد عز سلطان و عظم شانه رقم اختصاص خویش بر
ناصیه روزگار ما کشیده است و ما را از حمله بی آدم برای تربیت
کار عالم بر کز بید و جهره ایام را بنور رای جهان آرای ما روشن
کرده و عرصه جهان را بقر عدل فایض ما مزین گردانیده و جان
مناجح مملکت با نموده و ارتقا مدارج دولت را فرموده و ما را
انجا که عقل متین و رای مبین ما است در جوامع احوال و مصارف
اعمال توکل بر تائید یزدانی و تعویذ بر توفیق ربانی کرده ایم
و روی با براد او را در شکر پروردی و استحضار امداد فضل
الهی آورده و رعایا را که بجهت ایشان در دنیا موصی و موکلیم
و در عقبی مواخذ و مسئول خواهیم بود با صنایع عواطف و
معدلت و الطاف عوارف مرحمت مشمول و محفوظ گردانیده
و همت عالی بر آرامش جهان و آرایش جهانیان مقصور و موقوف

زینت

فرمود لا جرم هر روز قصر قدر ما مشید تر و جهانیان جهان را
آید تری شود و هر ساعت ابواب ملک و دولت با کشته
تر و اسباب فتح و نصرت ما آماده تری گردند هر مهم که
شتابیم و عنان عزیمت بهر سمت که بتایم اقبال رایات عالیه
ما را استقبال نماید و بتا شیر صبح کامرانی از مطالع فضل
ربانی بدیداید و حصول مقصود با وصول مقصد بقارن باشد
و توفیق یزدانی موافق و معاون گردد و محقق این حال و مقصد
این مقال نیست کی درین نهضت مبارک چون رایات همایون ما
از مرکز اقبال در جنبش آمد و مواکب میمون ما بر عزیمت جهاد اعظم
روی بصوب ما و راه انهر نهاد و لشکرانش هیت با حرکت
ما در یک لحظه از آب جیحون عبیره کرد و بر سمت خاک بخار توجه
نمود در مقدمه جماعتی را از مقدکان دولت پیدایند الله اعوانها
و بزرگان حضرت شیدا الله بنیانها با قومی از مردان کز بید
و دلیران کار دیده بفرستادیم و در ارجح لایق معدلت و موافق
مرحمت باشد از استمالت رعیت و حفظ ولایت فرمان داد و مثال

اعلی مزین بتوقع اشرف درین باب رزایی داشت و همت
مبارک بر تطیب بال و ترجیب حال از رعایا کاشت خود
فوجی از ظالمان طاعی و مرتدان باغی که در آن ولایت باقی
مانده بودند دست در فترت آن کفر زده و پای لذل خویش
بیرون نهاده محض بخارا تحصن داشتند و از جاده فرمان که
بدنختان سعادت ^{مثال} آن در نتواند یافت تنگ نموده
و با حکام حصار و مردان کار بستند و تمویهات اهل خذلان
و ترغات قول شیطان فریفته گشتند چون صفحات آن دیار
از نفل موکب ما توسم گرفت و نفحات دولت از قدم موکب
ما در تنسم آمد و خاک بخارا بنور عدل و منور و عذار هوا بعبار
لشکر مظفر معطر گشت و ما مبارکی و طالع مسعود با سباه
نامعدود بدان حد در رسیدیم و خذلان و طغیان از دشمنان
خویشتر شمن بدیدیم از اینجا که غایت شفقت و نهایت عاطفت
ماست بر خلق خدای بارها معتمدان فرستادیم و اباطیل آن
مخادیل را بلطف مقات و عشرات آن مداپیر را حسن اقامت

مقابله فرمود و مصالح ایشان را بکرم کامل و عدل مستفیض
خویش گسل کرد و راه راست و طریق صواب ایشان را از طاعت لاری
و خدمتکاری حضرت ماباز نمود و بعضی را بتر فیه و ترجیب
و قوی را بتنبیه و ترهیب و عدو و عیله واجب داشتند و بر
موجب این شیوه از سر عاطفت و رافت تساهلی می فرمود
و بندگان دولت و افنای ^{مجتهد} از مجاهدت ممنوع بودند
دریای آن حصار از غصه انتظار بست دست می گزیدند
خود مواد فاسد فساد در دل آن جماعت بر آکنده بود و کوش
ایشان ببنیه غرور آکنده ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة بسمع انقیاد اندان نصیحت مانشینند
و بدیده اعتبار مخایل قدرت بان شاهی و دلایل فضل الهی
ندیدند و ندانستند که چون عذبات رایات ما بران نواچی سایه
انگند و چشم منصور ما در آن ولایت بر آکنند و سایر هیئت کین
انتقام بر کشاد و بدستیاری فضل کرد کار شمشیر ابدار ما است
کاری آغاز نهاد مشتی لعین خاکسار را در آن مقام پایداری نمود

مجاورد
ع

شعر

ز حمت غوغا بشهر نیش بینی؛ چون علم بادشا بشهر برآمد ه
ما بعد از آن که دیگر بار بر ایشان حجتها گرفتیم و از خون و مال ایشان
بیزار شدیم چون تحقیقت معلوم شد که اهل شقاوت را جز ^{بیطش}
سیاست از آن حمت اخراجی و از آن ^{سلت} جدا تر جاری نخواهد بود مرا
و مکتب یکسویها هم و شمشیر هم را از نیام برکشند **صراع**
و لیسف اصدق کلبا من الکتب ^ه و روز سه شنبه دوازدهم
بالشکرها و گران و سپاهانی که آن که حدان کسند اندوعد از آن تواند
پای حصار راند **شعر** و بعضی الخلم عند الجمل للذلة اخراج
و ان الشرجاه حیز لا یجمل احسانه **مثل** اعط الخاک مئة
فان انی فحمة و بندها کان دولت و امر حضرت اسباب جنگ
و خصومت ساختند و اعلام فتح و نصرت بر افراختند و زلزله
رعب و ولوله خوف در دل زمین و تزلزل روح الامین افتاد و
اقبال یقلین توفیق ندا نصرت من الله و رد داد و اقدام از مخالفین
هم در دم از مواطی قرار متزلزل شد و در یک لحظه از حضر محکم
و بقعه معظم که در کاشان از بسنه بود معاوت قران

الاجل

یوید بنصوه من یثا قهرا و جبراً مسلم و مستخلص کشت و حشم
منصور روی نهب و غارت و تخریب عمارت خواستند آورد
ما بر قضیت عدل و نصف و موجب کمال و وفور رحمت ^{شفقت}
خویش که مستدعی دوام دولت و موجب مزید بسطت آنرا
می دانیم و جنیز لطیفها که ساخته می شود نتیجه آن می شناسیم
بساط امان بر بساط آن بقعه ایمان کس ترا نیدیم و حشم منصور
را از الت محفوفة بالنصر را یا نهم از پای حصار و سردیوار
باز کرد ایندور و انداشتیم که هیچ افریده از حشم بر حصار
رود و رعیتی را که در متابعت ایشان رغبتی نداشته باشند
رشته تالی زیان شود و مسلمانان که بدست ظلم از کافران
درمانده بودند در پای ایشان کشته کردند که چون آتش سوزان
در نیستان افتاد تر و خشک نگذارد و ترکانا بالبریا و ناپا رحمت نور
الشربیداه فی الاصل اصغره ^{شعر} و لیسری صلی بنار الحریب جائیناه
والحرب یلحق فیها الکارهون ^ه تند نوا الصالح ای الحریب فی ثعلبنا
جملگی حشم دندان شوره تیز کرده و استین طمع باز برده و شکار غارت

شکرده حکم فرمان نفعه الله در موقف توقف ایستادند و کوش
انتظار با جازت مجلس ما نهاده و تا با مداد چهارشنبه حلم و اغضارا
کار خواستیم بست مکران محاذیل غنیمت خود از خواب غفلت
در آیند و در باختیار بوسند کان دولت گشایند تا آن شهر بزرگوار
که مسکن اعلی و ما من غیر با بود غارت نشود و فرمانی که لایق
معدلت با نباشد بر ایشان برود تا گاه نماز حقشن از کافر با
که مقدم و پیشوا از آن زمره و مقدمه تمییح آن فتنه بود با جمل
اتباع و طایفه اشیاخ خویش ظلمت شب را دستیار ساخت
و چون روی قرارند دست در را من فرار رد و خواست که
بوشید از دروازه بیرون تازد و خویشتر را از مخالف اجل
بیرون اندازد فوجی از حشم منصور که بران دروازه مرتب
بودند خبر یافتند و چون قضا و قدر بر اثر ایشان نشناختند
و حایلی او را و دیگر کمر اهان که متابعت او بودند زیادت هزار
کس حسته و گردن بسته پیش با رگه ما آوردند چون بتقدیر
و توفیق بزدانی خویشتر را قدرت سیاست حاصل دیدم

عفو در دمت کرم لازم شمرتم و طریق **حلیت** از انکلت
فایده سپردتم و شکرانه فضل ایزدی را با ان جماعت فضل
فرمودم نه عدل و رحمت نمودم نه قدرت **شجر**
و از بر تخی **فما لیک غیر مسیح** فلاح و لانی قادر غیر صاخی ه
چون این کار بزرگ و فتح معظم که حقیقت قوت با زوی شریعت
و قره عین اسلامت میسر شد و مصاح دین و دولت بواسطه
کفایت این مهم مقرر گشت و عرصه این مملکت بحال عدل و انبنت
گرفت و سکه و خطبه این خطه بنام مبارک ما طراز یافت
و لجب دیدم حقیقت این حال حضرت جلت خوارزم که منشاء
نمال اقبال و مبدل کمال اجلال است باز نمودن و از کیفیت این فتح
همایون که نمونه الطاف الهی و هزرت اعطاف بادشاهیت
اعلام فرمودن این مثال خیر افتاد و جاندار فلان را که از مشایخ
حشم است بدین بشارت فرستاده آمد تا جانب عزیز صاخی
دام عزیر بعد از آنک سلام و تحیت بخواند و التفات خاطر
و ترع ضمیر و نگرانی دل بجانب خویش متوفر داند و ما را بپیم

لقبیت و برکات همت خویش مستظهر شناسد و خط او فر
و نصیب اکمل ازین شادمانی بردارد و سجده شکر ربانی بیارد
و شرط حمد و سپاس بزدانی که چنین ثمرها دهد و مثل این وظایف
انگیزد فر و نکند آرد و بشارت این فتح بزرگ و خبر این کار
معظم بزرگ و تاثر یک مملکت و دور و نزدیک رعیت خوارزم که
دعا گویند خاص دولت و بندگان مخلص حضرت ما اندر رساند
تا بهره شادمانی ازین و فود کامرانی بردارند و حقوق نعم
ایزدی بمنزله اخلاص دولت قاهره بکنارند و بر وظایف دعا
که استظهار تمام بد است و بیشتر تفسیر این مهمات بواسطه
آن مشابرت نمایند چه دعا مسلمان و همت مستضعفان
کفیل فتح و پیروزی و مستحضر امداد نصرت باشد و انما تقرون
بضعفا یکم و در اقامت مراسم نیکو خدمتی که عبادت بسندید
و سیرت کنزیده ایشان است بیفزایند و بوفور فضل ایزدی
در حق ما مستظهر باشند و وصول امداد این فتح و حصول
اعراض دیگر را مستظهر بالله المستعان ه

۱۱۰
هم فتح نامه است سویی حضرت خوارزم حاکم الله تعالی من الحوادث
هر بنده را که ایزد تعالی بد لطف شامل خویش بر کند و خلعت اجتناب
بوشانید و بر اصناف بر ایا و کافه رعایا قادر و امر گردانید و
مقالید حل و عقد مصاح در دست تصرف او نهاد و مهمات طوایف
ادمیان بمقتضای رای او باز بست و از بنده درس او ضرر اسرا
و جهرا از حدود الهی و او امر ایزدی تجاوز جایز ندارد و حق
نعمت یزدان را بواجبی بجای آرد و با و فور استغنا و ظهور
استیلا از طغیان و کفران تجنب نماید و با اعتقاد تمام اعتراف
آرد که لا قران لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله ه
و با عقیدن بازانندیشد که از راه بشریت میان ذریت آدم تفاوت
و تفاضلی نیست و ای باموی یکسانست و ادانی با اعالی
برابر تفاوت و تمایزی که حاصل است جز عیلت فضل رب
الارباب و هدیت لطف مسبب الاسباب که بر رزق من
بیشا بغير حساب تواند بود و نکه داشت این موهبت استمداد
این کرامت و استبقا این دولت و استیفا این نعمت را بحق

کزاری و سباس داری بپذیره شود و داد پروری و عدل گستری را
در عامه و وقایه آن سازن همه حال زمانه غاشیه خدمت او بر
دوش نهادن بام حلقه مطاوعت او در گوش کند و کرد و ز مثال
قدرت او را بر دیده مالذور روزگار بدیده بصیت او زند و اقبال
در فترت آن عزت او در دولت رکابدار مویک و کرد و
توفیق عنان گیر مریک و شود تا هر چه گوید و کند با امتثال
تلقی یابد و هر کجا اید و رود فتح و نصرت قرین را ایت او باشد
برین قضیت چون ما را ایزد جلالت کبریا و و تقدست اسماءه
کمال صنع خویش این موهبت عظیم و عطیة جسم ارزانی
داشتست و با عجز حالت و قصورالت از میان خطایق ما را
نغازی بواجب و جریانی تمام داده و ذلک فضل الله یوتیه من
یشاء و توفیق آن کرامت کرده که در چنین حالتی که بسیار عقلا
داعیه استغنا در هاویه طغیان اندازد و بطرف نعمت نظر صایب
خوردن از مواقع حوین سپاند ما از عجز و استکانت بدایت وجود
خویش بازی اندیشیم و فضل و عنایتی نهایت جود او بی بینیم

و شکران خواهی که از مواجبت هر چند در ضبط آن حاصل
هر خاطر و مستقصی هر حساب جز اعتراف انالا اخصی
تواند بود بقدر طاققت بجای میاریم و هر کار که آغاز فرماییم
و هر عزت که امضای ساینم غایت ارزو و منتها امل و اول
فکر و آخر عمل ما در آن جز تقویت دین بزدانی و تربیت نهال
مسلمانی و سلوک جاده رشاد و جسم ماده فساد نباشد
لاجرم بهر مهم که روی کنیم و هر اندیشه که در ضمیر مبارک
جای دهیم بر مقتضای امانت کار بر اید و فراغ خاطر بخوبی
و جوی روی نماید قرآن ^{الله} سُنَّةَ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِ و لَنْ يَخْلُسُنَّ
الله بتدبیراً و خلاصه این کلمات و مخلص این تشبیه است
چون مویک میا یون ما خفت بالیامن از دار الملک خوارزم عمر بالله
تهدیه دواعی دولت در جنبش امید برای صلاح کار مسلمانان
و کسوف عادت غلوان و استخلاص بر ایا از مخالف بلایا پای
در رکاب سفر آوردیم و شدت کرما و مشقت راه در آن
بر اسایش و استراحت اختیار کرد و در طلب خوب نای

و کتاب سعادت اجل که ان قران ان تلو نو ابالغیه الا
بشوق النفس هو انا خوش بر هوا خوش بکزی دیم و عرصه
خراسان بقدر دولت طاریتی تازه گرفت و نجات راحت
از مهد عدل درافت بمشام دلها رسید و حال رعایا که
بظلمات ظلم مستقب بودند از انوار اقبال باروشنایی تمام
گرفت چنانکه پیش ازین شرف لعلام ارزانی داشتیم طول
اطراف در حوزتم خدمت طواف کردن گرفتند و از اقصاء
بلاد لشکرها بر سمت معسکر ما روی نهادند در سلک اعوان
دولت قاهره مخروط شد و سباهی که حلاز دروهم هیچ
مستقصی نیکند و عدان در قدرت هیچ محصی نیاید مجتمع
گشت و ارکان زمین از تحمل اثقال ایشان در تزلزل آمد
شعر از اخص سربا بین شرق و مغرب
تحرک یقظان التراب و نایه
ما با چنین سباه بعد از آنکه پناه بفضل ایزدی کوردم استعانت
از حضرت الهی واجب داشت و توکل بر رحمت یزدانی واجب
دانت **قران** و علی الله فلیتوکل المؤمنون از سر چند فراسان

روی را بکفایت مهات دولت و ضبط مصاح املکت آوردیم
و هفتم محرم چون قضا در میوم بدر حصار فلان که مستقر حصار
دین و دولت و مستوع ارباب صلاات بود نزول فرمود و
راستی قلعه دیدیم در ارتفاع با جورا داشت در کمر کرده
بود و تا شیل شرف ان بر شرف ایوان کیوان نهاده و مواضع
مقابله ان در مقابله مجوق عیوق آمده **قران** اصلها ثابت
و فرعها فی السماء **شعر**
لا تعرف القطر از کان الغمام لها
ارضاً تو طاق طریه مراب
لها عقاب عقاب الجوحایمه
مزدونها و هی خفی خافیها
و خندق ان در فحمت با ساحت امل و عرصه اجل سلو میزد
و با بحر محیط تنابرا بر یک بل اندیشه زیادت می کرد و با این
احکام تمام و صعوبت مرام زیادت هزار مرد کار از دلیران
کارزار از وقایع روز کار دیده و کرم و سرد جرخ کشیده و
تجارب ایامها یافته و در تب و جنکت تمام حاصل کرده
ان این جنکت باس و جنکت شدت که شرطایران زخم

تیرا بیتان در خطر بود **شهر** اینا موت بطرحون نفوسهم
تحت المنا یا کل یوم لقاؤهم ساکنان بودند با این همه چون بر
فضل ایزدی و عون دولت قاهره اعتماد داشتیم و دانستیم
که خدای تعالی جانب حق را فر و نکذارد و خصم بی عاقبت اگر
چه فضل قوت دارد با دست بردم پای نیارد **شهر**
سبیل اگر سنگ را بگرداند چون بد ریارسد فر و مانده
دولت را ایدیم الله فرمودیم تا مجتبی چند بر کار کردند اما در
جناط طریق مدارا برزند و جانب محابا فر و نکذارد **قران** و ارفع
بالتی هی احسن بیش گیرند باشد که از کمران نبیه غرور
از گوش برکشند از خواب غفلت بیدار شوند و جاده صلاح
باز یابند و از هوا جس خندان و وساوس شیطان روی تابند
و باستیمان و استغفار مبادرت نمایند چه خلاصه فرمان
قران و اتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا بر خاطر مبارکی
گذشت و تحقیقت می دانستیم کی چون سایر قهرمادر حرکت
اید و آتش هیبت ما زبانه و ناپره خشم ما التهاب گیرد و حشم
منصور

کاهت بر محاربت مقصود دارند بجا هرت خصوصت فراخی
یا بندوان حصار مکابره مستخلص شود جمعی اختیار که نه
باختیار در میان شو بران فتنه جوی افتاده باشند نه از
رود که دل با خواهلد در شریعت معتدلت مجوز باشد **شهر**
و این یصلی بنا را الحرب جاننهاه بجهت رعایت این زقیقه
بیست روز زیادت صبر فرمودیم و خیل حلم و اغضا العتصام
بود چنانکه مدت مقام دراز کشید و بقرا این احوال و شواهد
اقوال محقق شد که خندان از جماعت مخوس منکوس طالع را
نمایی خواهد بود و عقل و خردان مکرها را هدایتی نخواهد
کرد و سودا فساد در سویدا دل ایشان فتمکن است که جز
بشریت صبریت منافع نشود و معلوم بود کی چون حلم
و اغضا از حد بگذرد و امهان خداهمال رسند نسبت عجز
و قصور مردم راه یابد و جرات خصمان کوتاه اندیشه بایه گیرد
شهر و لاخیر فی حلم از الم بکن و له بوا در کجی صوره از تکراره
چون حالت بد بجا انجامید بعد از استعلام تمام و استمداد افضل

حق با امداد روز سه شنبه عده کی بحقیقت غره صیحه
دولت و طره جهت مملکت بود در آن وقت کی طلوعه
سپاه صبح از مطلع افق بدید آمد و آثار انوار افتاب در
اقطار کیتی منتشر شد همت بر تمام ان مهم کاشتم و اعلام
دولت بر افراشت و چشم منصور نا محصور را با استصفا ان
قلعه و قلع از محاربه ان مثال در ام در حال محاربه
در توج آمد و عبا رفتنه انکشته شد و شرش بر ان پیر رسید
و حرم افتاب روی در حجاب ظلمت کشید و دندان امد
کند و دست اجل درواز گشت و تند باد فنا و صحران برادر
حرکت امد و از غریب کور صد **قران** نصر من الله و فتح قریب
پلوش مخلصان دولت رسید و هم در زمان فوجی از بندگان
خاص که جان بازی را در راه حمیت بازی شمرند یا ستظهار
نصر یزدانی که **قران** ان نیصرتکم الله فلا غالب لکم ان جهان
خدی که در بسطت بر دریا طرزی کرد بگذشتند و بدیواری
که از بلندی با سان سخن گفت بر رفتند و عقاب وارد

سرا ان اهل عقاب نشستند و بیشتر خصمان اسمان خراش را
بر زمین زدند و باقی ضرورت بشت بدادند و بشعار ادبار
واطم ان انکسار منسربل روی کهرمت نهادند **قران** کانهم حرم
مستغفره فرت من قسوره و رواخ ظفر و پیروزی در تنم
امد و تایید یزدانی به بشارت فتح و نصرت نداد در داد و تیغ
زبان دراز پاندیشه نصرت اسلام از پیام بر آهسته بود هم از
سر قدرت تمام بانک برداشته **شعر**
چیز کنند نزرکان جو کرد باید کار همه چیز نماید شمشیر خسرو ان آثاره
علی الجمله و التقصیل در یک لحظه جان قلعه که محکم ترین قلاع
عالم و معظم ترین بقاع کیتی است بشمشیر قهر کشاده گشت و ابواب
امانی بر دشمنان دولت بسته ماند و عبا خندان چشم املی ان
کوته نظران تیره کرد و بیشتر ان مدابیر در ای و تدبیر از دست
بر در چشم منصور بای مال فنا شد ند مع هداد رسر جان خالی
فضلا و عفو را کار بستیم و عنان انتقام دراز مقام از دست سوز
غضب باز شد و سلطان نفس اماره را از راندن حکم سیاست

باستعظاف حلم و خرد تسکین داد و حقن دما و حفظ اموال
ان جماعت مثال فرمود و خویشتر را با شرف قدرت حالت
مشویت **قرآن** و **اکاظمیر الغیظ** و **العاین عن الناس** و خیره
نهاد **قرآن** و احسن کل احسن الله الیک و کار بست و کذا م
سعادت تواند بود و رای آنک مصاح دولت بی رخ انتظار
حاصل گردد و ثواب کن جهانی شناه این جهانی مغرور شود **شکر**
و الحمد لله علی هذه المنی السنیة و النعم الهیة حمد لا یستدر لیلان
النوال و یستقر به بیان الجلال و چون چیز فتح معظم کی
حقیقت طراز کسوت عالم و تاج فرق اسلام و جمال جبهه ایام
و قوت اعضا دملت و نموه اثر دولت و نوباوه باغ اقبال
و نتیجه فضل و الجلال میسر شد و مهات این ولایت مکفی
و مقرر گشت و صیت فاتح این بشارت با نسیم صبا کرد عالم
در جولان آمد و خاک خراسان در طراوت و نضارت با طراز
اول رسید و بفیضان انوار معدلت ما شرف عهد گذشته باز
یافت و در حق دیگر بار در نصاب خویش قرار گرفت واجب

دیدیم این فتح نامه اصلا در فرمودن و جانب فلان و فلان را که
اهنر از ایشان بود و چنین اخبار سار دایم این احوال باز
نمودن تا حفظ کامل این شادی که جهانیانرا شامل است بردارند
و شکر ربانی که بر همه کنان واجبست و بر ایشان که بدین موهبت
اختصاصی دارند واجب تر بادار ساند و در اوقات خروج
بدعوات صالحه که از ان حسابها بزرگ گیریم مدد فرستند
و این بشارت را در کل وارد و نادر ای حاضر و باد تبلیغ کنند
و بفضل ربانی و ااثق باشند که امثال این لطایف که وظایف
شکر را مستغرق گرداند بسیار روی خواهد نمود و زیادت
از این بشارت نامها سویی دار الملک متواتر و متعاقب خواهد بود
و الله تحقیق ظنون المعتصمین بحبله و نیصر حیوثر المسلمین بفضله و یم
این عهد نامه بجهت ملکی از ملوک اطراف سواد کرده شد تا برین
جملت در بند خداوند عالم سوکنند **خورد**
قال الله تعالی و هو اصدق المقایلین و احو ال واعظین یا ایها الذکر
امنوا و فوا بالعقود و قال عزم من قایل و او فواجهد الله ان اعاهدکم

اگر چه عاطفت مستم و کرم مستفیض و انعام عام و شفقت
بدریغ و تیغ برنده و سپاه جهان گیر و حکم نافذ و سیاست شامل
و قدرت بر کمال خداوند عالم سلطان معظم اعلی الله او امره
لطفاً و عنفاً بحمد الله او را از ان مستغنی گردانیدست کی از
بندگان در مطاوعت دولت خویش و ثبوتی حاصل کند و از
خدمتکاران در مشایعت حضرت خود استظهاری طلبد
اما چون بجهت تالیف دلهای و تسکین تنها و برای تمیز و تفاوت
بنام باری عزاسمه معاهده میان اصناف ادیان عتیقی و الوف
و عاری متداول گشته است و مما لیکد ابا ارباب هم از بزباب
مباستت پیدا آمد و نواهی را با اذناب هم درین شیوه
شرکت حاصل شده از حضرت مشارکت اعلی احضر الله البشائر
سوی من بنده کی محل سو کند و تو تیا دیده و بوسه جای لب جز
خاک بای خداگان ندارم درین معنی مثال نفاذ یافت و از راه
فرط تربیت بادشاهانه من بنده را در سلک کسانی که از ایشان
حسانی گیرند مخروط شوم بدین خدمت مامور گردانیدند بالرائس العین



فرمان برداری را سعادت وقت خود شناختم و طاعتداری را
شعار روزگار خویش ساختم و از سر طوع و اختیار بنیت درست
و اعتقاد صافی و رای ثابت و رجعت تام من بنده که فلان ابن
فلانم بی گنم با یزد با یزد با یزد بزهارا یزد بخدا بی که قادر
بر کمالست بخدای که لم یزل و لا یزالست بخدای که نه از و اشکارا
در علم قدیم او یکسانست بخدای که جان دادن و سندن بیشتر قدرت
شامل او اسانست بخدای که عرصه ملکش عرضه از و نیاز نیست
خدای که ذات با کثر او صمت نظیر و اینان نیست بخدای که
باز گشت همه ادیان بدو و روزی همه عالمیان از و ست بخدای که
قران مجید کلام او و در بیاجه صحیفه مجد نام او ست بخدای که
صد و بیست و چهار هزار نقطه معرفت را مرکز دایره نبوت
ساخت و بدست هدایت ایشان بنده بخواهت از گوش خدای حق
بر کشید و ثواب و عقاب را از نتایج طلعت و عصیان حلم
ایشان گردانید بالله الطالب للغالب المهلك للملذک الحی القیوم
الذی بیده ملکوت کل شیء و هو السميع العليم که از یز وقت کاین

عهد می نمودم و این سوگند میخورم در خدمت و طاعت خداوند
عالم تکلیف بن خوار از شاه المعظم ایلدیرسلان ضاعف الله سلطانه
واعزاز عوانه لاصافی دل و باکیزه اعتقاد و بی غایله باشم و دل
وزبان و ظاهر و باطن در خدمتکاری و هواداری حضرت او یکسان
دارم و فرمان و مثال او را امضا می کنم با امتثال و اقیاد علی قدر
الامکان بذیره شوم و بقلیل و کثیر از حققتضای آن تجا و زجا این
ندارم و بعد از طاعت خدای تعالی و فرمان رسول او علیه السلام
مطاعت این جهاندار صاحب قرآن که امر ز بحمد الله مطلقاً
ولایت امر او راست و واجب و مفترض دانم و رضای مجلس اعلا
او را فهرست سعادت و قانون اقبال و عنوان حصول امان
خوبتر شناسم و روایی کارها و روایی حاجات خود بدان
وسیلت طلبم و در بندگی او از شقاق و نفاق که سوی مغیبه
او معلومست احتراز نمایم و هر آنرا که رای او را و بدان ماضی
باشد از آن برهیزم و سعادت دولت قاهره او را در اقطار ولایتی
که بمن بنده باز گذاشته شایع و ظاهر دارم و منبرها و سکهها را در آن

ولایات از زینت القاب مبارک او که صحیفه خسروی
برقم از حال نیست خالی نگذارم و آنچه بخلاف مناظم و مصالح
ملک و دولت او نسبت گیرد نیندیشم و نفرمایم و اشارت نکنم
و با موال و ممالک و ولایاتی که اختصاص تصرف دیوان خاص
او دارد و آنچه بحشم و خدمت و متعلقان او متعلق باشد قدتم
و حدیث و موروث و مکتب قصد بد نکنم و نفرمایم و اگر کسی
کنند کاینکه از آن بدان قدر که مرا وسع و طاقت باشد در
رفع آن بگویم و اگر پیش ازین و العیاد با الله برخلاف او یا بر
خلاف ملک او حکمی فرموده ام و با کسی مواضع نهاده یا بیغای
داده یا نامه بنده از آن باز ایستادم و از آن کرده بشیمان
شدم و از عزیمت فاسد فسخ کردم و خدمت و مطاوعت او که
سعادت در جهانی در آن می شناسم با خلاص تمام از سر گرفته
و در هیچ حال بهیچ وجه بحشم و خدمت او از او و بنده و رعیت
و پیوستگان و خویشاوندان و فرزندان بزرگوار او که خداوند
زادگان مستد قصد بد نکنم و نفرمایم و اگر فرموده ام حکم از باطل

کردم و اگر از منتیمان حضرت اوسرگشته اقبال برگشته و روق
سلامت خویش در نوردد و وقت خذلان روز کارا و رادریا بدو
سراز ربقه طاعت و بتابدان کس را خوشتر قبول نکند و بخود
راه ندهم بلکه ترتیب کار او بر حسب فرمان بادیکرا عوازل دولت
دستیار باشم و اگر از متعلقان و کاشکان من کسی چنان فحش و
را خود بدبرد و مرا معلوم شود البته بدان عهدستان باشم و زجر
بلیغ کنم و همچنین اگر کسی از حشم و خدم و پیا از امر او در زمره
اشقیامعدود کرد و کتخته بهمان یا اشکار پیش من آید یا
بر ولایت من گذر کند و مرا بران وقوف افتد و دست تدارک بدان
رسد در باز فرستادن او حضرت جنابک فرمان باشد تا حیر
ببندم و البته امتناع نکند و بهرمم کی دولت او را روی نماید
و بفرستادن حشمتی در کفایت آن فرمان دهد اگر عذری ظاهر که
در محل قبول آید باشد بقدر امکان مدد خدمت فرستم و تقصیر
و تهاون نبندم و با عذار باطل تسکد و اندام و بادوستان دولت که
دانم ایهم الله دوستی نمایم و بادشمنان حضرت او که شناسم ایامم الله

طریق دشمنی سپرم و مخاصمت ایشان مجاهرت پیش گیرم و بایهج
مخالف ملک او هیچ نوع ساز کاری و کار سازی نکنم و اگر کسی
خواهد که مرا از جاده خدمتکاری و مطاوعت و نجسپاندر
مقام خدمت ثبات قدم نماید و مال و ولایت و هجیر از انواع
دنیاوی که مرا قبول کند فریفته نشوم و خوشتر در عداوت
کمره که قرآن اولیک الذین اشرروا الضلالة بالهدی مندرج
نکردم و اگر کسی مرا بر دشمنی و مخالفت او اغرا کند دشمنی و
خلاف او که سرمایه بدختی انرا می دانم اختیار نکنم و اگر مباد کسی
قصداً مبارک او و فرزندان و ولایت و مالیک و حشم و خدم
او اندیشد و مرا معلوم شود آنکس را بدان وجه کی دانم و توانم
دفع و منع کنم و اگر دست نرسد او را باز نمایم و هجیر از مصاح
و مفاسد ملک او که دانم برو بوشیدند دارم و اگر مرا می پیش آید
ناز حضرت جلالت بر اعتمادی که بران عاطفت دارم استمدادی
کنم و مرا بنحاز عرض مستظهر کنند و تشریف ملاری فرمایند
مجنابک مصاح حشمت خویش را گوش باز دارم مصاح ایشان را بر غایت

رسانم و البته از خویشین جدا ندانم و بیگانه ندارم و در حسن
معاشرت و صدق و اوزارت با ایشان مواضعی خواجه تا شی و خلاص
فرو نگذارم و چون اجازت باز گشتن خواهند نیکی و اجازت هم
و بی اختیار ایشان را ساعتی ندارم و در احترام و تعظیم ایشان
کوشم و اگر ولایتی بقدر دولت قاهره و مدد ایشان مسلم شود
و مستخلص گردد تصرف جز در نصیبی که مرا از حضرت
مفروز و معین فرمایند محظور نشناسم و در جمله این معانی
و شرایط که بر شمردم و در هر چه بطل اعتداری خداوند عالم
باز کرد مسا هلت و مداهنت و نفاق و تقصیر بپر زم و
روان دارم یا الله کی چنین کنم ثم یا الله که چنین کنم و بدین عهد
و موافق من اوها الی اخرها ما دارم که خداوند عالم اعلی الله
کلمته یا من بنده بر سر عافیت و شفقت باشد بشرایط
استظهاری که بنده را از زانی داشتست قیام فرماید و درکیم
و اگر بعضی از این عهد یا جمله را بوفانوسانم یا در تغییر این
عهد تا و یل طلبم و رخصت جویم و استثنای اندیشیم از خدای تعالی

بیزارم باشم و خدای از من بیزار باشد و از حول و قوت ایزدی
بیرون آمده باشم و اعتماد بر حول و قوه خود کرده و خدای را
تعالی عما یقول الظالمون انما زوشریک نهاده باشم و یکی
اورا وحده لا شریک له منکر گشته و اگر از این جمله سوگند از
بایکی از این جمله را خلاف کنم ده سال روزه پیوسته خدای را
بر من واجب باشد و ده حج بیاید خدای را بر من لازم گردد
و اگر این بایکی را خلاف کنم هر مال و ملک که مرا هست بر
مسکینان مکه و مدینه سپید باشد و مرا جواز تصرف نه
و هر بنده که مرا هست از بندگی من آزاد باشد و اگر این جمله
بایکی از این جمله خلاف کنم و یا هر خوبی بناحق که از عهد
ادم تا منقرض عالم ریخته اند و خواهند ریخت خویشین
بذیرفته باشم و اگر خلاف کنم از جمله آن طایفه باشم که
قرآن بشنودن بجهت الله و ایمانم ثنا قلیداه و اگر از این
جمله بایکی از این جمله را خلاف کنم هر منکوحه که بعقد نکاح
در جباله منست و خواهد بود خصوصاً فلان بنت فلان از

من سب مطلق هشته باشد چنانکه هیچ وجه در هیچ مذہب
از مذہب اسلام امکان تصحیح عقد نکاح نبود من سب که
فلان بن فلانم این جمله قبول کردم و برین شرط سوگند خوردم
بیت نیت خداوند عالم سلطان معظم تکش خوار از مشاه
ایل ارسلان اعلی الله شانہ داشتم و برین جمله خدا پر اتقایی
و کفی به شهیدان و فریشتگان و ارواح انبیا و حاضران راه

قسم دوم

امثله و مخاطباتی که از در پران اشخاصه الله بملوک و اصحاب اطراف
صادر شده است نامه اول بغیث الدنیا و الدنیا ملک غور نبسته می آید
زندگانی مجلس رفیع بر آذری در حتمتی که برید او هام از معرفت ان در
ششد را به نام بماند و ولایتی که در روه تدویر از ارتفاع قدران در
زاویه تشویر افتد و رفعتی که اوج کیوان عبثه جلال ان ایوان
بوسد و نعمتی که خزاین عالم زکوة نصاب و قطره از قطرات ان
سحاب باشد فراوان سال با دارکان دولت فتنه و اثار قدرت
جبین را بر دهنه ناصیه معین چون بر تقادم روزگار و تجدید

لحوال لطف جایی که میان جایز حاصلست نوط را و تی می گیرد
و حدایق موالات تازه نضارتی می یابد و نهال خودت که لله
الحمد شمر و بر و مند است بالا می کشد و قواعد اتحاد کی در اصل
جبلت از عوارض تزلزل مصون افتاده است مهند و موکد تری
کردد و موارد اعتقاد که در مبداء و طرت از شوایب جبابیت
منزله بوده است و صفات تمام شرب انرا شامل بر و اتح اعمار
مشمول می شود و الحمد لله علی ذلک لاجرم هر روز جزئیات
دوای نواح با چراز سعادت اجتماع در ترا پیدا است و سوره
نوا بر اشتیاق در صمیم دل و سینه بر تضاعف و تاشف
و تلطف بر حرمان از نعمت ملاقات که همواره همت و نیت
ما با دراک ان التقات تمام داشتست روز افزون جبه
دستکاری غلبه اشواق بقدر برخورداری نعمت و فاق
تواند بود و میل و هوا طبیعت با اندازه جاذبه خلوص عقید
جشم شاید داشت و رخ ایام مفارقت در خور راحت عهد
مواصلت تصور باید کرد اما اعتقاد بفضل یزدانی روشی تمام

در بیان نضارت

سوروات

دارد و امید بلطف ربانی فسحتی شامل که نظر رحمت بر
حال منظر از اجابت دعوت کما در و طریق التکا له هم تا
در آن بسته است کشاده گرداند از فضل قریب الیاء و هو
رقیب علینا **این** خجسته و آخر ماه رمضان عمت میمانه اصلا
می افتد و نهینت این ایام بزرگوار که واسطه عقد روزگار
باشد گفته می آید و از حضرت ایزدی مزید اقبال از مجلس که
اولیادین و دولت و قهر اعدا ملک و ملت را جامع و شامل
است و حفظ این دوست و دیگر مخلصان از موافات از نافر
و کامل همه اوقات خاصه درین موسم که امل با اجابت دعوات
قوی باشد و ظن بقضا حاجات صادق است دعا می رود
مسجبات باد **امیر** مامرالدین فلان که با کمال شهامت و صبر است
و وفور تنزه و تقصون بسجاست خلق و فصاحت زبان و در حاجت
عقل تجلیتی تمام دارد و کلام پرگزیده آن مجلس و برکشیده آن
دولت تواند بود که نه بدین اوصاف مرغوب هشتم باشد
در عشر آخر شعبان بدین جانب رسید و خطاب کرامی که

بسیار است و در این وقت
در این روز است

از خلاصه اخلاص مقرر است و در این سستی بود و در آن
توان داشت و اهتزاز بوصول آن صورت توان کرد و ساینده
و بیغابی که داشت بیانی شافی که نتیجه عقل وافی باشد
گزارد و کرامت مهید عذری که از مجلس بر قضیت کرم و جاب
داشته بود و تلافی که از دوستان مخلص امثال از مرتقب
باشد فرموده خوبتر عبارتی و زیبا تر صورتی عرضه داد
و دل و جان با استقبال قبولان پذیره شد چون عرصه
سینه بنور مصافات روشنی گرفته باشد و اغراس اتحاد
بهادر نیگو عهدی بر ورش یافته و عیار اخلاص نیک امتحان
با دیدار امله و تعویب اصلی حاصل شده و اعتماد کلی افتاده
بهر موجبی جزوی و حای عارضی عقد اتحاد انجمنان نگیرد
و نقد دوستی مزین نشود چون روزی چند مامرالدین را
از رنج راه و این دوست را بمن مجاورت او که بنشر فضایل
از مجلس مشحون بود اسایش حاصل شد و عزت آن نیز مخلص
بر حرکت تصمیم گرفته بود در مقدمه او را اجازت انصاف بدان

جانب و انعطاف بر آن سمت داده آمد و چون بیغامها حقیقی
و مصاح کلی جمع آمده بود که هر خدمتگاری محرم آن نتواند
بود و هر معتمدی اهلیت تحمل و تکفل این نداشت در صحبت
او فلانرا که با آنک چهره نسب را بحال حسب آراسته است
و در رایع موروث را بتوابع مکتوب مدد داده و اقوال و افعال
او در جوامع احوال بسلا و در شاد مقرون شده در مجلس این
دوست قریبی تمام و اختصاصی هر چه زیادت یافته است
و جزانه اسرار و مملکت و رب البیت مصاح دولت گشته
و در صدمهات بزرگ و معرض کارها نازل که غیر
مسعات را در کرم مباحث آن نتواند بود آمده و بنح مسعاة و عمر بقسم در
مزا و له با چه که کشیده

بی آمده

بر زبان او که از بظانه و میان خانه است بیغام داده شد و شمه
بر سبیل اجمال در قلم آورده می آید نموده می شود که در او خبر
رستان جلد آنک طبیعه ایام بهار بدیداید و لشکر سر باشت
هنرست دهد و مزاج هوای روی با اعتدال آرد و نسیم صبا
در تو شیم اغفال طبیعت و تربیت اطفال نامیه لطایف
صنع و دلایل قدرت فرمائید افتاب نور بخش بدستیارک
ابو که هر فشان اظهار اسرار زمین بردست گیرد و دیده
نرگس را بینا و کهر با چمن را مینا گرداند و حجاب مانع از بیش
عزیمت بر خیزد بر صوب خراسان نهضت خواهد کرد و با
لشکرها کران که از اقا صبی بلاد اسلام و تخوم دیار قفقاق
در سلک خدمت منتظم شده اند روی به مات از طرف خواهد
آورد و مفتوح مبارک و بیرون باد و مختتم بحصول مقاصد مقرون
والله المحقق متوقع از صدق موالاتی که میان جانین حاصلت
است که چون امسال هم از اول کار و ابتلا حالت که از هزار
عنائیم هنوز در اکام ضما پیر است از این حال اعلام می آید تا مجلس

بمغفل

علنی

رفیع زید رفعتہ موانع اعذار از راه بردارد و چشم منصور
مجمع فرماید تا چون آیات این دوست سایه بیان نواحی اندازد
برقرار گذشته تخلصی و توقیفی که در مذهب مصافات محظور
باشد و کمال خلاصه با مثال آن رخصت ندهد و نرو درجه درستی
و اتحاد جنین روزی کار آید و مخالطت و مخالفت همین کار را
شاید منتظر است که چون فلان برسد و جمله تفصیل مهمات
و بیغافهات فریاد مقدم او با عز از تلقی یا بدو سخنها از حسن
ارعا مخصوص گردد و بر قلیل و کثیر و تقیر و قطمیر ارج کرید
از مجلس عتقاد کلی فرماید و ترتیب آن سازد که مدت مقام
او چون احتمال توقیفی زیاد نمی کند امتداد نکیرد و با
حصول مقصود در ایام معدود خدمت باز رسد و شمره
شجره موردت که بزلا اصفالشو و نمایافته است بر گرفته این
و نتیجه مقدمات محبت که بواسطه ضمیر یا ک ترکیب پذیرفته
حاصل گردد و نسیم نفحات کرم عیم از مجلس عیشام دل این
دوست برسد این مخلص خود همه اوقات منتسم باشد تا اگر از آن

ضمیمه

جناب همایون اشارتی رود و بواسطتی اتفاق افتد بران
مفاخرت و مبالغات نماید و در تمام و انجباب مهمات و ملتقات
انواع دستیاری و دستکاری در و ستانه بتقدیم رساند و ارج
در جناب ضمیر و عیم سینه از اخص و هواداری متکثر و ممکن استظار کرد
این مفروضه مهم سوئی او اصداری افتد
تذکای مجلس رفیع در دولت بر مسند دوام متکی و نعمتی معصوم
از وصیت اندکی بسیار سان با دظن بارشاهی ظلیل و چشم نوایب
از ملاحظت آن حضرت کلید و تخت و دولت دوست و دشمن را در کافی
و فیض فضل حق مهمات مملکت را کافی سلام و تحیت فراوان فن
ستاده می آید و در شرح آرزو مندی شروع می شود در وجه شواله
این دعوی از قراین افعال پیدا است و زبان ضمیر بتقریر از حال گویا
شعیر و لاجت لسان و شایله **نمایجن من الاقواء اعزرف**
ایزد تعالی جمعیتی که صلاح جوانب را متضمن باشد و تحصیل
اعراض کلی را ضامن ساخته کر زاناد و بار انتظار از دل جمله انجباء
شوق و جناب موانع از پیش رفقاء راه او مید که قایدان فراق و فراید

از طریق این دوستت برداراد و ما ذلک علی الله بعزیز
این تخت و اخرواه ذی الحجّه اصدا ری افتد و بفضل عمیم ایزدی
احوال این مملکت مستقیم است و امداد دولت و وفور سعادت
در جوار این حضرت مقیم و اثرات فائز خوب بعد فضل الله تعالی
وله الحمد علیها جز از میان همت و برکات مولات و نظر شفقت
مجلس رفیع زان الله رفعتہ نیست در زیادت یاد نموده
می آید که در او آخر شهر الله المبارک چون به امام الدین را باز
کرد اینده شد و فخر الدین سید امرا النواب را امام تمکینه اگر
جه اینجا کاره بزرگ کفایت و باز بسته بود و غیبت او را
در اختلال از مصاح اثری تمام بجهت خدمت از جناب مهابون
که اهم المهمات باشد نام زد کرده امد صورت حال چنان بود
که جانب شریف ملکی کبری فرزند پی دام شریفاً که حال اتصال
او و خدمت این دوست از شرح مستغنی است بسبب
اندیشندی از مداخلت و عرض چشم و معتمدان می
فرستاد و بر مقتضای انبساطی که درین خدمت دارد استملای

می کرد و در استنهاض رایات این دوست مبالغتی می نمود این
برادر رعایت حقوق اخلاص او را اجابت از ملتس بر خویشتن
فرض عین شتاحت و عزت را بر حرکت سوی خراسان نصیم
داد چنانکه از فجوی بیخام فخر الدین به امام الدین نام تمکینه
موصول شد و حامل اعباء آن بوده اند بر فصول و نصوص آن
وقوف و اطلاع افتاده باشد که چون رسول برادر اعز
سلطان شاه محمود اچا بود و مقدمه او را باز کرد اینده امد و بر
سبیل نصیحت و انذار هر کلمه که صلاح ممکنانرا شامل باشد
شرعاً و رسماً برین دوست تقدیم آن معانی لازم بود و زبان
او حمل افتاد و مطلقاً در اثنا آن کلمات گفته شد که ترا که محوری
کلی از ولایاتی که بجانب شریف فرزند طعن شاه تعلق دارد
و موجب اشتباک و شایع حکم مملکت خاص این جانب گرفتست
است تعلق و تشبث کشیده می باید داشت و با این جانب راه
موافقت و مصالحت کشاده کرد این بیخام مگر منج ایدوان
برادر از تبعه عدول فرمان این دوست بر اندیشد و ماره مداخلت

در ولایات جانب شریف دام شریفاً بریده کرد و چون داعیه
استدغام در راه برخواست رغبت جانب فرزند یی راستنهار
این دوست فتور گرفت و امضا عزمت مقام و حرکت بارادت
و مشیت این جانب باز افکند از آن راه که باعث قویتر این دوست
در نهضت تجری رضای تحصیل مقصود او بود و آن عرض
زیادت بخشی و تحمل کلفتی حصول پیوست و کفی الله المومنین
القتال حالی حرکت در توقیف نهاده آمده و لشکرها اطراف
ممالک را بتمام در او طان خویش مثال داده شد اما خدا الله
در تقدیم مهمات هیچ مانع نیست و از همه جوانب فراغ کلی
حاصلست اگر حاجتی سأل شود و حالی ظاهر گردد که استدک
حسن موکب این دوست باشد خویشتر را هیچ حال خصت
تردد و تاخیر طلب کرده نیاید و بر جناح تعجیل راه پیش گرفته
شود درین وقت چون بر قضیت تجدد احوال که در عنایم
ظاهر شد و کارها رنگی دیگر گرفت واجب نمود این مجتهد فرستاد
و از بجاری این مصاحح اعلام دادن چه چون قاعده اعتقاد حکم

گشت و کمال اعتماد پیدا آمد اخبار از کلیات و جزویات
احوال و اعلام از خفیات و خبیات اسرار لازم و متعین باشند
هذا باب و ظن جناست که این غایت رفیع الدین مشمول گرامت
بجلس رفیع زید رفعة باز گشته باشد اگر این کمان حقیقت است
بنها و اگر سبب صحتی در اجازت او توقف رفتست توقعست
سایار کرد ایندن او اشارت فرماید چه مصاحح بسیار حسن
اهتمام او متوسطت و امهال غیبت او با مهال این مهمات مقضی
منتظرم که بر قرار قدم و مقتضای کرم عظیم اغراس میلا ترا
بلواحق مصافات برومند می گرداند و سوابق دوستی را بلواحق
یک آنکی می را بد و مخاطبات بزرگوار که امداد راحت بساحت
دل مخلصان رساند بر تو اترو تواردمی فرستند تا اگر حاجی از مبارک
عادت روزگار و بلعجی خوی انیام طریق ملاقاتی کی درها
دران بسته است کشاده نیست مناجاتی که ارواح را بزبان
قلم رود سلوت و راحت پیوندد و امداد مسرت متسابق کرد و دم
هم بد و نبشته می آید از دست حسن در ماه محرم سنه شان و سبعین

زندگی مجلس رفیع ملک اعظم چندان باد که رای روشن
اراقضا کند و چنانکه همت بلند او رضا دهد اقبال بایدار و توفیق
دستیار و ایثار عن اسمہ یار و نکه دار از رزومندی سعادت
مشاهده مجلس رفیع زید رفعة که جوامع همت بر احرار ان
مقصود است و دروای افتقار با دراک ان تا محصور از همه
حدها بتجا و زشته است و مهم دور بین از احاطت کنه
ان عاجز آمد و تا قرب جوار و تدلی مزار روی نموده است
نوا بر اشواق دیرینه در سینه مشتغل تر است و چنانچه
بر نواح و ارزومندی مشتمل تر **شرح**
و اثر خج مایکون الشوق یوما **ع** اذا دنت الحیام من الحیام
سعادت اجتماع که آینه طلعت امانی و طلیعه امرا شادمانیت
خوبتر و جوی و زود ترمندی پیسریاد و الله ولی ذلک این خطا
متصف باه محرم محرری کرد از در قلعه سرخس و بحواله تعالی
صالح این دولت در سلک نظامت و فیضان انوار فضل
الهی بر احوال این دوست بردوام مسرعان مجلس رفیع زید رفعة

اینجا رسیدند و خطاب کریم که با ملا اخلاص صادر شده
بود و بر قم اتحاد سخن بر افتاده و صفحات ان نقوش هواداری
متوسم و نفحات مصافات از فحوان متنسم بوده رسانیدند
و فردا رتیاج بورودان متواصل گشت و سعادت که مجلس
سایر ملکی کبیر کبیر از ری معزز دنیا و الدینی را امام سامیا
مساحدت کرد دست و باقبال همت از مجلس رفعة الله فتحی
بزرگ و عزوی شکر ف رفته و جهره دین و دولت بزینت ان حال
گرفته و دیده ملک و ملت بشاهده ان مکتحل گشته این دوست را
موجب صد هزار اعتداد و اعتضاد شد چه از راه صدق
و داد و فرط اتحاد از هر سعادت که ان مجلس را روی نماید
و از هر دولت که بدان جناب مایون متوجه شود این دوست
حفظ اکمل و نصیب او فرخویشتر را دانند خصوصاً از این اعلام
اسلام بند و مرتفع شود و املا د فساد بدان منافع کرد و وار
کان کفر بواسطه ان تزلزل گیرد و اعضا د شریعت با استظهار
ان قوت با بدار کی تمن نقیبت و صفا عقیدتی که ان مجلس را

التقیه بما که یلی دتن

حاصلت و همت دوستان مخلص چنین ثمرها دهد و فضل کرد
کار و توفیق پروردگار در اعانت حمایه بیضه اسلام چنین اثر نماید
قرآن لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون که از اثنا خطاب
کریم بشارت انصراف بدار الملک فیروز کوه معلوم شد و موجب
ابتهاج تمام کشت این دوست نیز درین مدتی بر توانا و معروفان
و معتدلان فرستاده است و از تصمیم عزیمت خویش بر کفایت
مهم خراسان که تا این غایت بسواخ تقدیر در بند تاخیر افتاده
بود و الامور مرهونه باوقاها خبر داده و استنهاض مجلس
رفیع زید رفعة و موافقت دین و مهم کی اصلاح جوانب تعلق
دارد کرده و در خواسته که اگر میسر گردد و وقت دست
دهد بذات مبارک تجسم حرکت فرماید تا نایره اشتیاق و منطقی
کرد و مهمات دین و دولت در ضمن آن مکفی شود و اگر حالی
این از و با عذار موانع روی در حجاب تعدر کشید باری امراء
دوات و ساکنان سرحد مملکت را که درین کار شرکت حقیقی
و درین راه صورت رفیقی دارند فرمانی جزم دهد تا با حشم

ساخته ببینند و بادیکر اعوان دولت در کفایت مهمات
استادگی نمایند و یقین و ائسست و ظن اصداق که این غایت را
ان معارف حکومت رسیده باشند و ان رسالات تبلیغ کرده و
جمل و تفاصیل احوال و عزایم باز گفته و ان مجلس بر قضیت
خلوص طویت و رعایت مصلحت کلی در ترتیب ان کار و آغاز
ان مهم عزیمت خویش با مضایحاجت این دوست بقضا
رسانیده اکنون این دوست محاصرت قلعه سرخس مشغول
شده است و بمنحیفها بر کار کرده و بدو سه روز چنانکه معتدلان
مجلس رفیع زید رفعة مشاهده کردند و معاینه دیدند و یک
دو برج بلند که از ارتفاع بر آسمان فضله بی جست باز این
برابر کشت و خندق که رجه عرضی بسط و عمقی دور یاز
داشت اینا شسته شد و درین پنج شش روز فواخ دل ازین یک
مهم که تمام ان از لوازمست حاصل خواهد آمد اللهم و فوق
این غایت را از جمله مواضع دور دست چون بار خلع کنت
و شهر کنت و رباطات و منقشات و چند و ما زندان لشکر

در سلک خدمت مخروط شد و چشم جرجان و دهستان و یازر
و نسا و شاد یاخ خود مدتی بمآمد تا در زمره دیگر هواداران
مجمع اند چون اتحادی که میان جانبین حاصلست با هیچ جانب
دیگر نیست و نخواهد بود و مسافت بانگدگان از آمدن و ماده
اعذار منقطع شده توقعست که روزی بیشتر یا بذات عزیز
حرکت فرماید و یا چشم منصرف و در او آینه کند تا این مهم بموقت
و بمطابقت یکدیگر تمسیت پذیرد و اطراف اعین و فتنها ساکن
و درها رعایا مطمئن گردد و فراخ خاطر و صلاح احوال جانب
را شامل شود این دوست در مقام انتظار است تا این معنی مجلس
رفیع زاده الله رفعة بجمع اخلاص و دوستی اصغاف فرماید
اثری مرضی که مقصود مفضی باشد درین باب باظهار رسالت
و سعی مشکور که منت از ابدالدهر مذکور ماند تقدیم فرماید
تا عقدا اعتقاد مبرم تر و قاعده اتحاد محکم تر شود و روز نامه
دوستی بدان مورخ گردد و منت بر محمدت فرادان بدان بیوند
زندگی مجلس رفیع در زید کاغذ از وصول اعراض و لغایب هزار سال

مهم بذو نبشته می آید از در هر خس در محرم

ندکی مجلس رفیع در استخکام دعایم دولت و استثنای عزایم
قدرت و انتظام سلک بادشاهی و نقاد او امر و نواهی فرادان سال
جناب بزرگوار بوفود اقبال طوس و کمال از بیم زوال محروس
و ایزد عزاسمه حارس و صیر و حافظ و ظهیرانه علی ذلک قدیر چون
موارد مصافات از شویب مبیانیت مصفا و مبراست و مواید و موالات
با تداح محالست بگو آرند و مهنا و شرط فرط اتحاد مستمر و
اساس صفا اعتقاد مستقر از اطنا ب شرح آرزو و مندی و نیاز
نیاز مندی که در صدور مکاتبات و اشنا مخاطبات سمیت تکلف
موسومست و سمیت ابتدال از معلوم و دست فرسود قلم عوام
و پایمال قدم افهام شدست اجتناب نمودن و در وظایف دعا
و ثنا افزودن بهنج عقل و جاده خورد ترد بیکترجه چون امداد
کاملی مجمع شد و مواد کمالی منقطع گشت ^{بیکدیگر از منته} تنباجی ضایران
ملکون سرا بر خبر دهد و زبان حال بالفاظ وفاق صحایف اشتیاق
فرخاندان از تقریری که میان این روزگار و دوستان ظاهری

متعارفت استغنا حاصل آید **شعر**
 شاهد ما فی ضمیری من صدق و در مضمون معارف اید و صفه تبارک
 ایزد تعالی لطیفه متضمن حصول این سعادت بر حسب ادرات
 ساخته کناد و از نعمت مصادقت و میامن موافقت برخوردار
 دهاد و از دو واج بار واج با اجتماع اشباح رساناد اللهم حق
 نیتنا و ائتنا بغیتنا بیش ازین قاصدان از مجلس رفیع رسیده
 اند و مکتوب محبوب که روح اخلاص از فغان و بیکان فایز بود
 و انوار صفا عقیدت از مطایبان لایح رسانیده و بوصول
 آن و بشارت یافتن که هر روز عقد حرمت از مملکت معظم تسلیم
 تراست و عقد دولت از جناب مکرّم مبرم تر و اقبال و کامرانی
 و ارتیاح و شادمانی لذت مجلس را شامل است و مقاصد و مآرب
 بر نیکوتر و جمعی حاصل اعتداد و استبشار می فرودست و اعتقاد
 و استظهار روی می نموده و استقامت از استقامت که اکنون
 و استقامت دوستان باشد خصوصاً این دوست که خوشتر
 عزیز اخلاص و فرط اختصاص مخصوص دانند کرده می امد ازین

الاعتقاد و عقاید کردن و
 در شایسته شده و شمار
 آورد

جانب نیز حمد الله و بمن همت مجلس رفیع امداد فیض فضل ربانی
 متوالی است و صفحه اما حال و حال بدو و حصول جای و جمله
 ملوک افاق با تفاق دم وفاق این جانب می رسند و صلاح
 خویش در متابعت و مشایعت این حضرت می بینند و هر روز
 از قضایا قضا آسمانی نتیجه می زاید که بدان اتفاق خوب
 قوت و قدرت و غبطت و بسطت این جانب می افزاید
 و این دوست بر قضیت اعتقاد پاک این مواهب را که از حرم
 ربانی فایز می شود بشکر و سپاس مستدل می پذیرد نعمت
 باشد متعلق و از موارد غفلت که مقدمه کفران بود متروقی
 دعا و الحمد لله علی نعمه المتواتره و منته المتظاهره حمد این سخن به
 نپذیرد نماید و بیست در به لبان الایه اینک مجلس میا یون الب قرأ
 اوزان رزقه الله عز الاسلام باجملی چشم قفحاق که کسر حد
 نهایت آن نداند در احصا ان قوت او هام از کار فر و ماند
 نخلت این دوست تا حد چند آمده است و قیام آنرا که بسزای کثر
 در کن قویتر و بیشتر و پناه و روی مباح او باشد با جماعتی اینوه

از نوع و زادگان بدین جانب فرستاده است و خوشتر در
موقف طاعت عرضه داشته و استطلاع کرده که این فرستاد
چچه خدمت قیام می باید نمود و در مقام یا بر جناح حرکت می باید
بود این جانب بعد از آنکه ایشانرا بنظر تقویت و ترجیح حضور
کرد و از خلع و تشریفات کی لایق ایشان باشد مایه وافر
داد باز گردانید و ده علم مرد کار از امر اکبار اختیار کرده آمد
و در صحبت ایشان بنزدیک فرزند اعز اکرم ناصر الدین و اللز
ملک شاه احسن الله بعلامتتاع و ملا ایشان پیره الاسماع کی ایالت
و خانی چند و مضافات آن و مراقبت مصاحح آن طرف بدو
مفوض است روانه کرده شد و بنشینند آمد تا آن فرزند با آن
چشم و چشم چند و اساس بار جملگ کنت و رباطات و سغاق
واقاصی بلادی کبریا بر آن سمت بر سمت تصرف ایالت مالیک
و خدم این جانب اند بر نشینند و الپ قرا ووران بدو بیونلا
و باقی ولایات ملاعین و پیرا مسلم کند و ارکان دولت از مخازیل
مسلم گردانند و چون درین مهم خلاصه غرض و زیاده مقصود

اظهار شعار مسلمانان و تقویت دین برداری و آبادت اعوان
ضلالت و اشادات ارکان ملت است اغلب ظن بد که حقیقت
تعیین است کی عن قریب تباشیر بشارت حصول مقاصد
از مطلع توفیق بدیدارید و فتح و نصرت بر نیکوتر و جمعی روی
جمال نماید و از بقیه آن شرار و درایت از کفار در آن دیار
دیار ماند و الله ولی التوفیق و عزیمت خاصه این دوست
بیش از این که از جانب مر و یولایت جانب شریف ملکی تعلقی
می ساختند و تعرض او که مدتیست تا احرام خدمت این برادر
گرفتست و با بی در حریم طاعت این جانب نهاده و بتازکی
قریب او بقرابت کشید و تانج اسباب بتواضع انسایا را
گرد جایز می داشتند بر آن جمله مصمم بود که بنفس خویش بر
صوب خراسان نهضت کند و آن مهم که صمت در تمام آن است
و تا این غایت با عذار ظلم در عقده تراخی افتاده است **قران**
و کمال اجل کتاب بکفایت رساند اما از جانب شریف فلانی
زید شرفا معتمدان رسیدند و خبر دادند که مهات جزوی

از طرف آن استخلاص ولایت سرخس و خاوران و قمع جماعت
متعدیان که در آن قلاع تخصص و در آن بقاع تکلن داشتند
او تمام کرده است و ترتیب نکه داشت آن ولایت علی الوجه واجب
داشته و بیغام آوردند که این ساعت چون شدت سرما فراجم
است و اعراض زمستان متراکم و اندکی غلوفه خراسان درین
وقت و کثرت چشم منصور معلوم اگر چند آن تاخیر افتد که
اثار انوار بدیداید و افتاب بر برج شرف سایه افکند و نقاش
جانب دست ربیعی در تصور حلال طبیعی دستکاری آغازند
و چهره جهان جمال و نسیم هوا اعتدال گیرد و بخت تنگی
علف تحمل انواع کلف نباید کرد همانا بصلحت تردیلتر چون
این بیغام برین جمله بسمع این دوست رسانند و تعجیل بیشتر
بسبب تحری رضا جانب شریف بود اگر چه چشمی نهایت
که کثرت عدد ایشان محقق باشد مجتمع بود و اسباب اعداد
مرتفع و مقداره چشم ده هزار سوار سب و ولایت رسیده
این راه دوسه اندیشه بر توقف مقرر گشت و آن چشم را باز

خوانده شد و فرموده آمد تا از همه جوانب اسباب حرکت
بگاری ساخته دارند و چهار پای که دست و پای لشکر باشد
فریه تا اوایل بهار که هیچ حایل نماند باشد مهم خراسان
بیش گرفته باشد و یقین بفضل ربانی و توفیق تمام دارد که
حصول مقصود با بوصول مقصد بر آید باشد و هر کجا روتم
فتح و نصرت بر اثر چون این احوال صورت تجدید گرفته بود
و عزایم برین موجب تصتمم پذیرفته مسرعان مجلس رفیع را زید
رفعه باز گردانیدند آمد و در صحبت ایشان جمال المسرعین
فدا نراده و اینده شد و این خجیت بر قضیت اخلاص اصدار
واجب داشت تا مجلس رفیع فروع و اصول و ابواب و فصول
انرا اختصاص استماع دهد و بر حقایق و دقائق از اعتماد
و تعول فرماید و چنانکه بکرات وعده فرموده است **خبر**
الکرم اذا وعد وفاه با تمام بهار که وقت کار خواهد بود چشم
منصور را آماده دارد و طریق استدعا این دوست کشاره
تا چون بدست خراسان لشکر کشید اید و نه مات که اتمام از متضمن

صلاح همگنانست توجه نموده شود از مجلس رفعة الله بحسب
اخلاص قدتم و وعده متقدم دران مهم مساهمت و مشارکت
فرماید و در ترشیح نهال مصادقت و ترجیح این جانب بر اجناب
جد بلیغ نماید و هیچ تاخیر و تراخی که از قضیت تاخی دور اند
جایز لغیرد توقع جنانست که این معانی بحسن ارجا و لطف
اصفا مخصوص گردد و بمن قبول و اعتماد بدان بیوند و
مخاطبات کریم بر عادت قدتم بیشتر تر اید اقبال و مقرر
مصالح احوال متواتر باشد و بعرض مهمات و ملمات کتشی
رود تا بحسن اهتمام در تمام از ان لوازم دست مخالفت شناخته
شود و بر قضیت اشارت برداخته اید انشا الله تعالی

حضرت عفو محرز کشت هم دران تاریخ

و ندکای مجلس رفیع با اقبال نامحدود و نعمت نامعدود نسما را بد
مشدود باد نطق لدرال از احاطت ان کمال قاصر و جوامع
نمت بر کسب نیکنامی مقصور و ایزد عزاسمه در کمال احوال ناصر
و اعلام کامرانی و شادکامی منصور از و مندی عشاهده کریم فلان

نه بدان حد است که افهام و آریبت تقریر ان تواند بود و او را
میرات تصویران صورت توان کرد و یا از اطناب در ان باب
جز تطویل مقالت و تدبیل ملالت حاصلی توان یافت منتظر
در تیسیر اسباب ملاقات جز لطف صنع پر دانی نیست **قران**
لعل الله بحکمت بعدد لک را بیوسته بر موجب اخلاص و مقتضا
اختصاصی که بدان مجلس بید رفعة محمد الله حاصلست و اولاد
این بر امتداد روزگار متواصل استملا و اخبار قدرت و استیلاء
مجلس رفیع و اقتفا آثار رفعت و استعلاء ان جناب فریج کرده
می شود و چون شنوده می آید که چهره ان ممالک بر نیت دولت
عالی حالیت و عرصه ان دیار از دشمنان ملکت خالی و رواج
ارزیاح و اعتدادمی و رزد و وفود ابتهاج و اعتضادمی
رسد و از ایزد تعالی مزید و آرام ان با حصول سعادت طراقات
خواستنه می آید و بقین حاصلست کی چون ایزد عا از ساحت سینه
صافی با بدرقه خلاص می رود در رحمت رفیق توفیق هیچ
منع و تعویق بحمل کرامت اجابت رسد این مفاوضه او اخر شکر الله

جانب مبارک عمت بر کتبه اصداری افتد و محمد الله و منه احوال
این جانب خیر و سعادت است و مجاری احوال دولت بر وفق
ارادت سروران اختیار و اضطرار اسر بر خط خدمت می نمایند
و دوست و دشمن از لطف و عنف شامل از دوست جزا و سزا
خویش می یابند فالحمد لله حمدا لشارکین و الصلوة علی نبیه محمد
و آله الطاهرین و بعد فضل الله تعالی این اتفاقات حسنه
و موثبات دولت جز بهین مصادقت و حسن موافقت و نظر
همت و اثر شفقت مجلس رفیع زبیر رفعة نیست توفیق شکر
باری تعالی و قضاء حقوق لذ مجلس میسر یابد بر رای رفیع
رفعه الله بوشیده نیست که جوامع اندیشه این دوست درین
مدت بر کفایت هم خراسان که اهم الملماتست مقصود بود است
و در وای صرف عنایت با تمام آن از راه رعایت مصلحت موقوف
پیرا سال که مجلس رفیع رفعه الله عرصه خراسان را بفر
قدم خویش منور کرده بود و حال آن دیار را بنسبم خلاف
فاتحه معبر گردانیده و این دوست نیز از دیگر طرف خراسان

بداخلتی داشت اگر چه جاذبه اعتقاد سلسله دل می جنباید
و نایره اشتیاق در صمیم سینه زبانه می زد و عزیمت بر آن جمله
مضمین بود که از موانع روزگار فرصتی جستند اید و بفضل کرد
کار لطیفه ساخته شود که سعادت ملاقات در ضمن آن
حاصل آید و اضطرار دل مشتاق و هیجان لوعت اشواق
سکونی گیرد و بعد از مساعدت این سعادت با اتفاق و مشورت
یکدیگر روی مهمات خراسان که صلاح جانین بدان مر بوطیت
آورده شود و از لطایف ایزدی خود توفیق اتمام جان خیر
زود فایض گردد اما چون سال با خرد سیده بود و لاغری در
چاره رای لشکر اثری فاحش کرده و حشمت بر دوست را بکنه پای
یا فتر علف متعذر بود اگر هر دو سبب با هم الله در هم آمختی
مقام را دوامی که بقایده انجامد صورت بنسبتی و مقصود از آن
اتفاق حصول نیوسستی و اندیشه بر آغاز کاری که انجام آن
بفراغ کلی مقرون نباشد جزم کردن از حرم و خرد دور افتد
بنیز و وای این آرزو در حجاب توقف ماند و روزگار بر عادت عیبت

خوبتر رقم حرمان بر صفحه خاطر در مشتاق کشید **حدیث** و الخیر
مخردم **د** و بعضی وقت این دوست را انصراف بایست نمود و از عوایق
روزگار بعد ایق صبر تسک ساخت و آن مهم را بکفایت نارسیده
فرو گذاشت **شعر**
ماکل ما یتمنی المرید که تجری الريح بالاشتبه التفره
و بار سال کا از دار الملک خوارزم نهضت کرده شد مقصد اصیلی و
مقصود کلی هم خراسان و تمام مہمات آن بود اتفاق را مصالحی
از جانب ما و را الہنر ساخت کہ خاطر با تجاذب اعمال فاعمال
ان رخصت نمی یافت و چون جهد عنایت در تمام آن بد افتاد
و فراغ خاطر و سکون دل از آن معنی دست داد و از صوب
ما و را الہنر با قضا حاجات دولت و ترقی درجات حتمت باز
گشته شد کثرت و فر بسیار در چهار پای چشم کایت تمام کرده
بود و عذر تقاعد ایشان در معرض قبول آورده و آغاز مهمی کہ
کفایت از مدتی ظہیر و روز کاری در از اقتضا کند صورت تعدد
گرفته نہ باختیار روی بدار الملک نهادہ شد و عنایت جنازہ

فضل رنستان کہ لشکر سرما مستولی باشد و امداد برف
و باران متوالی و حرکت بغایده بیشتر کہ ہر اد کلی مقضی باشد
مقضی نتواند بود ہم مستقر خوارزم قرار ساخته اید و مہمات
دیگر جوانب بواجب برداختہ شود و چون طلیعہ امداد بہار
بدید اید و طلعت نوروز جمال نماید و شدت سرما با اعتدال ہوا
بدل گردد با اقبال زاید و دولت زاید بدل فارغ ہم خراسان
کہ اول فکر و مطلع ذکر بوده است آغاز نهادہ اید اینک چون موسم
ایام بہار نزدیک رسید و موسم صبا در حرکت آمد این دوست
نیز حرکت آغاز نهاد و اندیشہ بر امضا آن عنایت کہ در دل
قرار گرفته بود مقدر شد و اخبار ازین حال اجل عالم شمس الدین را
کہ با آنک خدایق بسندید در میان خدایق مذکور است و انواع
علوم در اقطار عالم مشہور **مصراع** ہوا الشمس لا تخفی بکل مکان
پیوستہ بقدم قرینت بساط سلاطین سپردہ است و ہموارہ مجلس
بادشاہان اختصاص این بساط تمام داشته و نقایس انقباض جبارک
و عرایش خاطر خطیر او ہمہ اسایش مسامع و آرایش مجامع بولہ است

فرستادیم تا آن مجلس ازین نهضت که بحصل اغراض کلی باد باخبر
کرد و دینی که از راه وعده حرکت فرمودن در ذمت کرم او
متوجه است بی هیچ مدافعت و ماطلت که از خلوص طویت
دور و در مذهب حریت محظور باشد با دارساند و صحیفه
سوابق ایادی را بدین کرامت بزرگ محتوم گردانند و ترتیب آن
سازد کی وصول فلان منشور صحف ثنا و مبشر حرکت رایات
از مجلس باشد و از سر تطول و کرامت بدین تطویل و ابرام
عیب نگیرد و حکم رسوخ تاخی اختلاط نهمات کستخی
و انبساط فرمایند تا نشاط دل در خلاص و هواداری بیفزایند
لحیث شمس الدوله والدین اعظم انابک سلوان عراق صادق میشود
زندگی مجلس ساجی ملک عالم عادل در دولت و بیروزی و عظمت
و هر روزی فراوان سال با ظل اقبال محمود و امتداد کامرانی نامعلول
و انبار روزگار در مطایع متفق و فضل کرد کار بر طاعت موفق
چون صحایف اعتقاد بلطایف اتحاد را بسته است و عوارض
بیکانگی از میان برخاسته اگر در باب ارز و مندی اطنانی نرود

و از شیوه که شایبه تکلف و صورت تعنف گرفته است در
توقف نهاده آید بجلا ده خرد و منبج عقل نزد بیکتر ایزد تعالی
اسباب اجتماع که از روی دیرینه است مهیا کناد و نعمت موالا
بیمین ملاقات مهیا گرداناد و هو می تحقیق ما املنا و اجابه
ما سالنا و این تحیت او ایل محرم اصلا ری افتند و بحمد الله و منه
و من نعمت مجلس ساجی اسماه الله احوال این دوست بر وفق
ارادتست و اخ معهودست از فیض فضل حق تعالی در حق
او برزیادت و جود از ان جانب نیز بموجب تقسیم رواج
اجار و توسم لواج اثار محقق می گردد که کار ملک طراوت
تمام و نظامی بواجب دارد و مصاح از دیار بحسن حراست
او مهذبست و اعتدال دین و دولت از بیم سیاست او معتد باطلا
اعتدال و استبشاری افزاید و فوراست ظهار و توانی
رسد و مزید و ام ان پردوام خواسته می آید قرین اجابت باد
بیشتر ازین فلان دام تاییده که جوامع علوم خاطر و قادر اورا
مقتدرست و سپردن بساط ملوک قدم عزیز اورا معتاد و بمن

تقییت اور درہمات ملک پریدہ تحقیق مشاہدہ و حسن اجتہاد
اور در مصالح دولت معاونت توفیق مویلدین جانب رسیده بود
و خطابت مستطاب که نجات خلاص از فجوی این فاج بود
و رواج کرم در اثناء ان غادی و داخ رساینده و اعتقاد از
کمال فحاصت مزید صفا یافته چون از خراسان جانب فلان که
از مدتی قبلید باز بجبل دولت این دوست معتم است و در سلک
خدمت این جانب منتظم بکرات کسری فرستاد و بر تو حرکت
این دوست بر صوب خراسان و استخلاص ولایات داشتند
متغلبان می کرد عزیمت نهضت برای تجری رضا و بران
سمت تصمیم گرفت و رایات این دوست با حشم کران و لشکر
می کران در حرکت آمد فلانرا که هنوز کوفتگی راه بر چهار باب
او ظاهر بود و شکایت نکایت سفر از احوال او میداد مستقر
خوارزم گذاشته شد تا بعد از مراجعت او را کسیدل کرده اید
چون مواکب این دوست را در زمان عز و اقبال و کف فضل او
الجلال بظاهر خراسان اتفاق ندول افتاد و هم عنر که دست

در شاخ عصیان زده بودند و پای از حد بندگی بیرون نهاده
مفضل حق که از خراین توفیق جواهر قدرت بر سر ما نشان کرد
جنانک شنوده باشد کفایت شد روی بر عایت مصالح و تمام تمام
جناب فلانی آورده شد و همت بر انتزاع ولایاتی که در تصرف
حضان او آمده بود و مخالفان دولت بخود ان تطرق نموده بودند
گماشته شد و عنان بر صوب استوا خراسان تافته آمد در این
میان که مسافت میان عسکر منصور و فلان موضع نزدیک شد
و وقت انجام مواعید خدمتکاری و اظهار مراسم طاعتداری فلان
آمد و چون استشعار می نمود چه کار او را حادث شد در عزیمت
استمداد او فتور و در اقامت شرایط خدمت او قصور تفرس
افتاد و ان صورت بعد از استکشاف تمام تحقیق گرفت چون
باعث اول و مجررض کلی بر بنشستن این دوست را استدعا از
جانب بود و ان داعیه بر خاست در او از ذری القعدة سوی
دار الملک خوارزم مراجعت مسارعت نموده شد و در این وقت
فلانرا که نوایر اشتیاق از خدمت در دل او مشتغل بود و خاطر

او بر دقایق مصاح و معرفت احوال مشتمل اجازت انصاف و آراه
آمد در موافقت و موافقت او فلانرا که در شهادت و کفایت
اکفای متفوق است و در غوامض اذاب و اسرار هنر متقن و محقق
و با این همه بسوابق مرضی و حقوق مرعی در خدمت ملوک باطنی
انار الله براهینهم استظهار دارد فرستاده آمد و لایق مصلحت
ومولات و موافقت و مصافات بیغام داده شد توقع خلوص
اعتقاد و کمال اتحاد مجلس سامی دید ستموه از جنانست کی بر
عادت قدیم ریاض مودت را بجهاد نیکو عهدی معهود میزد
می دارد و صحایف مودت را بصورت اخلاص و لوف منقوش
و مکاتبات سار و مخاطبات بزرگوار که نهال دوستی بدان
مشحون کرد و متواتر گرداند و از ظهور تبا شیر دولت و وفود
امداد حشمت بهر وقت بشارت فرستد و نعمات و مرادات
مباسطت فرماید تا با تقلد منت تمام در تمام آن سعی ^{تقدم} تجویح
هم سویی **تظیر انابا** اتفاق افتد و بارخواست نافرستان مخاطبات **مکاتبات**
از لای مجلس سامی در دولتی که دست زوان بدامن جلال از تو اندلسید

روم دور تک میرامن کمال از تو اندگشت بسیار سال با مصاح
دولت مضبوط و احوال مملکت مغبوط و ایزد تعالی مجدد کسوت
اقبال و مویب در کل احوال سلام و تحیت فراوان فرستاده می آید
و از رومندگی دنیا ز مندی عرصه داشته می شود و از حضرت
رتبانی مزیدان دولت که موجب استظهار دوستان باشد با
اتفاق سعادت ملاقاتی که از روی دیرینه و مطلوب قدیم است
استدعای افتد و چشم انتظار بر راه کرامات اجابتست میسر
این کجاست اول شهر ربیع الاخر خری می افتد و بحمد الله تعالی
چریان مصاح این جانب بر منبج مرامت و ورود و وفود
فضل رتبانی درین حضرت بردوام و اراقاصی و اطراف مالک
اخبار سکون و استقامت متواصل و احوال دولت را اطراد
و استقامت شامل و آثار نجاح بر وجهه اغراض ظاهر و مستبین
فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین و بعد فضل
الله تعالی این حسن اتفاق نتیجه پیرو فاق از مجلس شناخته
می آید و این مواهب حسیم ثمره مولات از جناب کرم دانسته

شهادت

می شود در زیادت بادند نیست تا امیر اخضر رشید الدین که
بزیئت کاکاطیت و نقاسریرت ^{مخفی} است و در معرفت قایم
خدمت ملوک و شرایط اداریت بغایت متمددی بدین جانب
رسیده است و خطاب کرامی که معانی نفسان اینسر در کرد
روح را از تیاج و سینه را انشراح افزایش رسانید و رسالت
و مهمات ^{مخفی} و متکفل از بود بعبارتی هر چه را بقوی و طریقی
هر کدام لایق تر گزارده و حسن اطلاع مستور ^{عماد} طاویدی
مستبدعات فحاروی از احاروی کشته یکجندی از لطف ^{مخفی} دارد
او که بنشر میکارم اخلاق از مجلس مشغول بود و بدگرا تا اثر
برادر مقرون حظ است روح و استیناس استیفا کرده آمد
و از ان صدق ^{لحمت} بهجت تمام حاصل شد در بز وقت جو را اید
یها آن حضرت بر ^{حسن} سینه او اختیار کرد و داعیه عشق
از خدمت مالک ناصیه ارادت او کشت و تحصیل اجازت
انصراف را وسایل ساختن گرفت او را باز گردانید شد و حاجت
جان بود و در خواست همان که معروضی از بز جانب در صحبت

اوروان شود و سنقری که پیش ازین بالتماس از لطف عباس طت
فرموده بود و وعده فرستادن آن سابق کشته ارسال افتد
اما سوزت تا بستان و حرارت بیابان حاجی راه زن این
اندیشه آمد و بتاخیر رخصت داده پوشیده نیست که در
چنین ایام که نفوس از رحمت کرم مضطربست و انقاس از
بجاورت هوا ملتهد فرا یاز ^{بدرن} سنقری ^{بک} جانوری
بس نازکست و نخنکی هوا اثر کستان متعود تعدری تمام
دارد و نه همانا کی سلامت تا بقصد برسد و بقصد از فرستادن
آن حصول نیبوند چون نوران ناپره هوا ساکن شود و قوت
که ان نور کیردان معروف روی خدمت خواهد آورد و مراسم اخلاک
تجدید کرد و سنقری چنانک کمال دوستی و وفور اخلاص فرستادن
ان راضی باشد و بسند بلیه نظر و شایسته دست اید رسانید ^{سود}
تا این تاخیر که موجی ظاهر دارد بر تقصیر حمل نیفتد و مشاعر
مودت عیاد ابا الله بتغییر خاطر شریف مگذر نکرد و هذا باب
درین ^{کلمه} معتاد از ان جناب میا یون کمتر سیده اند و مخاطبات

تلاک دل بستگی بود و جان معلوم باشد در توقف بود دست و اهل
در ارسال مکاتبات که صدق اخلاص بر دهد اتفاق افتاده است
و این در دست زبانت فتوح و فتح باب مقاصد از دولت که
پیوسته بادی خبر مانده است چون کمال اتحاد و صفا اعتقاد
بجمله الله حاصلست و کانی بی کانی متبدل چنان واجب کند که
رسولان و مجازان پیوسته در راه باشند و از تراید اقبال و فرخ
بال این مجلس اسماه الله که اهتزاز بدان داند خبر دهد و بشر
روایح اخبار که همواره تنسم از می رود طریق صفت نسپرد
و قلت مبادات بر رعایت رسوم موالات جایز نشمرند این دوست
ملمس و متوقع و مترصد و متطلعست تا این تاخیر را که منافی
مخالصت بود تلافی رود و بر تجدید روزگار چنانک قضیت
تود است تردد رسولان و توارد مراسلات تراید گیرد و بساط
انبساط میان جابین برقرار مبسوط باشد تا شوارد مرادات
و بواسطه آن مربوط کرد و السلام
هم سوی بهلوان عراق محرز شده است

۲۱۲

زندگای مجلس سامی در استیلاء اعوان دولت و استغلا اراکان
حشمت و وفور امداد غبطت و ظهور آثار بسطت فراوان سال باد
صحیفه زندگانی بر سوم شادمانی مرتوم و صفحه احوال بر سوم
اقبال موسوم و نهال دولت ناضر و نامی و ایزد عز اسمع ناصر
و حامی چون است حکام مر ابر و فاق موجب اشتعال نوایر
اشواق باشد و بتاعدا ^{بسیار} تقاضی تراید امداد افتقار
بسفارت تشاهد قلوب و عبارات تناسخ ضمایر تواریخ است
که با چندین عهد محکم و میبرم و چنین مسافت دور و دراز
که جانبین را در میانست کار از روز و مندی بجه غایت رسید
باشد و حال نیاز مندی بکدام نهایت انجامیده فی الجمله
کمال تشوق از حد تحدید تفوق می کند و کثرت المبیاع
از انقیاد تعدید امتناع می نماید پس بر قضیت تکلف شرح
آن در توقف داشتن و آن رسم که در دست و پای خواطر خلاق
خلق شده است بگذاشتن و از ایزد ذی الجلال کابد بر کمال
و دفع ابواب آماست بیسیار اسباب اجتماع خواستین و صلف

اخلاص را وسیلت از التماس و بدرقه ان دعا ساختن تا قاید زمام
اصابت موعود مع اجابتش رساند منجم قویم خرد و طریق
مستقیم عقل زد بیکر و الله و لیل التیسیر و مسهل کل عسیر
پیوسته حکم جاذبه خصوص عقیدت و داعیه و فور مودت
تفحص احوال و تصفح آثار مجلس ساجی زید عمو کرده می آید
و چون بر توان تر شونده می شود که در آن حضرت شعور دولت از
برقاعه معتاد میبستم است و شعور ملت بزینت انسداد
مستقیم و املا دفع و نصرت بر تعاقب ایام روز افزون و مخ
اغراض بخرایم صواب از مجلس مقرون این دوست بر حسب
اعتقاد با املا اعتقاد مشغول می گردد و بشکر از مواهب
کاخویشتر را در آن حکم مشا بکت حق مشارکت حاصل می راند
مشغول می باشد و لشاکر استحق المزیل از این جانب نیز بحمد الله
و بمن همت و برکت موالات آن مجلس حقایق مملکت خضارتی تمام
و عیش دولت غضارتی بواجب دارد و بیشتر ملوک اطراف
از حیطه فرمان این دوست خراف غنی نمایند و متابعت و مشایعت

این دولت برقرار اقرار و اعتراف می آرند و برقاعه مستمر
حایب مواهب یزدانی بر عراض از مملکت دافع است و عذبات
برایات بفتح و نصرت در اطراف خافین خافق و الحمد لله علی
ما صوب الینا بود افضاله و صیب علینا بحال نواله مدتیست
تا اصلاح الدین رام تکلیف که جوامع ادب خدمت ملوک را مستمع
است و بر حقایق اسرار جوامع مطلع اینجا رسیده است و مطالعه
کریم و مفارضا شریف که مبدأ مسرات و منشامیران است
رسانیده و از گزارد امانت رسالت و تقن بر مشافهاتی که داشتند
با فصیح لسان و امح بیان فارغ شده چون **دو آخ قرآن** از لاجد
رخ یوسف از محاسن اخلاق او بشمام دل محمد سید کلمات
مهدب که بنشر فضایل آن مجلس معطر بود انواع ارتیاح
و ابتهاج می رسانند و راتا این غایت نکه داشته شد **شعر**
اهلاً بسعدی و الرسول و جده وجه الرسول حب وجه المرسل
و اکنون چون مکاتبات آن مجلس منتشر از نظم ملک دولت
و طرا و ظالم مملکت که نعمتی مشکور و سعادت بی بزرگ است و می

از تقصیر عزیمت حرکت سویی معموده زین برسید و دواعی
عشق از خدمت او را انگیخته کرده بود و سلسله شوق آن
حضرت در جنبانیده در عشر اوسط جمادی الاخر که
این خطاب بدان مورخ است او را اجازت انصاف داده
شد و در صحبت او فلانرا که استحقاق او تقلد امانت را محقق
است و استقلال او با عیال رسالات معلوم و استعداد بدر
یافت خدمت آن مجلس بیشتر ازین تکلیف و تجلیل او را اکنون
وسیلتی تمام حکم نخی که در مهات از سفارت و سعی و معاد
باشد ارسال افتاد و از این مکنون اعتقاد و مضمون اتحاد
و مرشح اغراض مولات و مفتح ابواب مصافحت بر زبان
ایشان بیغام داده آمد منتظر و متوقعست که این معنی را
بسمع اعتماد و خلوص اعتقاد اصفا و ارجا واجب دارد و این
قضیه صفا طوبیت باشد تقدیم فرماید احوال و اختیار این
طرف و کیفیت و عزیمت و اندیشه این دوست اگر چه صلاح
کما حکم تازج جانبین از خواص این دوست و بطانته این خانه

شده است معاینه دیده است و مشافهه شنیده و شمه در
قلم آورده می آید لب قرآن و ان رزقه الله عز الاسلام و بح
المرام باجمالی سپاه قفقاز که علم هیچ محمی بکثرت از محیط
نشود و اندیشه هیچ مستقصی حدود انرا شامل نکرد
حدود حیطه چند حربهها الله آمده بود و برای تجدید عهد
خدمتی قیرانرا که بر اقران در شهادت متفوق است و بوسیله
قرابت بدین دوست متعلق و بستن بزرگتر لب قرآن که او
رکن او ثوق حشم قفقاز باشد خدمت این جانب فرستاده و
خویشتر در مقام انتظار او امر و نواهی عرضه داشته که
اگر مصلحت نماید و فرمان باشد چنانکه پارسان و ولایاتی که
سمت تصرف ملاعین قفقازت با لبوار بقایا هم و خصیت
بالفرار سرا یا هم داشت توجه افتاد و ان ممالک طویل
و عریض مضبوط و مسلم گشت و تا در طراز بطران استخراص
معلم شد امثال نیز بدان خدمت قیام نموده آید و ان مهات
کفایت ان از ولجیا نست تمام کرده شود و در امضا این عزیمت

گفته

التاسر مدد در سیاحت و مقدیمی مطاع رابط الجارح ضابط الجیش
واجب داشته بود این دوست اندیشه او صایب داشت
و بر کمال اخلاص و نیکو خدمتی او محمدتکاکت و حایب ده علم مردار
از امر بزرگ و مردمان مرد که در حضرت ملازم خدمت و
منتظر همت دولت باشند در صحبت فیران روان کرد تا
مخدمت فرزند اعز اکرم ناصر الدین والدین ملک شاه مد الله فی
عمره و امد بنصره بودند و آن فرزند را که در کمال مصاح ملک
درجه استقلال یافته است و در استعدادهای دولت
مکمل است بلاد رسید فرموده امد تا آن حشم را بملکی حشم
جند و لشناش و بار جیل کنت و شهر کنت و رباطات و دیگر
ولایات را که در تحت فرمان و کف امان از جانبند در
زیردایات خویش جمع کرد اند و با الب قرا و اوزان طاقات
کند و با اتفاق یکدیگر و استظهار را بد توفیق و روی با استخلاص
ولایات از مخادیل و زندان بقیه آن فی جاییه و در ریت
ان ثباتی ثبات و نسل آن طبقه فسقه و اصل از طایفه

خایفه و تباران فرقه فرقه که در زاویه محنت محبوب سند و از ملک
وزندگانی مایوس هیچ اثر باقی نگذارند چه چون اعوان و یز و دولت
و انصار ملک و ملت بدست یاری توفیق دستکاری اغاز نمود و با اقبال
بایدار و شمشیر ابدار روی کار زار آوردند و خراب ضلالت را قرار ی
و ارباب جهالت را فراری صورت نتوان کرد و الله و ی التوفیق
و التیسیر نعم المولی و نعم النصیر و عزیمت خاصه این دوست بران
جمله مقرر است که چون نوبت سرما برسد و موسم اعتدال در
آید و مبشر نوروزی باطلیعه بمن و بیروزی در رسد و تباشیر طلعت
بهار از مطلع لیل و نهار جمال نماید و صباغ قدرت بر صفحات خاک
بیره رنگها، الوان بنیامیزد و حایل برف و سرما از راه بر خیزد و در
خرسان نهضت کند و مهاتی که پارسا با عذار ظاهر تمام ان تعذر
گشت سال فیصل رساند و با حیا مراسم عدل شوری که در ان زیار
الجنه شدست بنشانند و موت امان ان شوری دهد و ما توفیق الی
بالله علیه توکلت و الیه انیب چون مصاح جانین حقیقت اتحاد
گفته است و سمیت تباین از صورت همت بر خاسته و در خیز و شر

ونفع وضمیمان هر دو حضرت مساهمت و مقاسمت کلی حاصل آمده
از کلیات و جزویات عزایم و احوال تعویذ کرم مجلس سانی اعلام
زاده می آید و وقت کنی سمع شفقت و جفاوت استماع افتد
در مستیانف روزگار و مستطرف احوال برقرار بساط مباحث
ممدود و طریق مینایت مسدود دارد و چون فلان ازاد افروز
و مسنون و مظهر و مکنون رسالات فارغ شود با جازت انصاف
او مضایقت نیز پیدا و بر تعاقب معتدلان حامل مخاطبات و موصل
مکاتبات چنانکه از اصل بزرگ سزد و بدان کوه و ریال زید و در
کرم عهد خورد و بدان حسن سیرت لایق باشد فرستد و تمهید
قاعد استعلام و اعلام که اعلام موالات بدان منتصب شود
لازم شمرد و مرادی که باشد اشارت در بیخ ندارد تا بجوامع جهاد
در تحصیل از کوشیک آید و رقم نخ بر ناصیه آن کشید آید انشاء الله

هم حضرت عراق ایرادی افتد در سنه ثمان و سبعین

و عذر تاخیر در ارسال مکتوبات تمهید کرده می شود

رنگای مجلس سانی در استیفاء انواع شادکامی و اقتفا آثار نیکو نای دراز

رایات شهنیاری مخطرف و آیات کارگاری موفرو اعوان دولت
موبد و ارکان حشمت مشید و معاقد جلال مشدود و مناهج
زوال مسدود و اقبال بایدار در کل احوال دستیار و آیزد
ذوالجلال از کل احوال نکه دار از روز مندی دیدار مبارک مجلس
سامی اسماء الله و حق له ما یستحقه و اولاده بخد نیاز مندک
رسیده است و قوت مصابرت فاتر شده و قدرت مالک قاصر
گشته و طاقت تحمل قدم در راه عدم نهاده و جوامع اشواق
در جوامع فی قدری پیشه گرفته و جوامع نهمت بلحاظ نعمت
اجتماع که روزی یا ذبان آمده و اگر نه صدمات موانع روزگار
و جذبات سواخ اقدار عنان کبر را پدیدار ادت و مالک زمام
اختیار اندی که سالکان راه امل و مجتازان منزل او میدا
از مدارک مصاح و معانم مناسخ بازی دارند و در مسالک حیرت
و مهالک انتظار می اندازند تا این غایت با چندین وسایط و اولی
سعادت ملاقات در تراخی نیفتادستی و از مطلع اجتهاد
صبح نخ این مراد که جمله ممت بر تحصیل از مقصود راست اثری

نودستی **شهر** ماکل ما بیتی المر ویدر که تجری الریاح بالاشتهی السفره
برید تقدیر بر شارح تدبیر هیچ افریده نمی رود و سایر قضایا در مدله

رضای هیچ کس نمی آید **شهر**

من جهله می کنم قضایا لیدر چه بیرون حکایت توکاری کرد است
قران بفعل الله ما یشاء و تخلم ما یرید به با این همه اهل بنضار بانی
فصحی شامل دارد و دل بدلف یزدانی قوتی کامل و اعتقاد حقیقت
کل شیء عنده بمقداره یقینی راسخ و وثوقی تمام که ناگاه از مکان
غیب می آید از سعادت روی نماید و همت را اگر اثری هست ظاهر
شود و چهره موالات برینت ملاقات جمال گیرد و مشارب
مصادقت از شوایب مفارقت مصفی گردد **شهر**

ان لله بالبرية لطفاء سبق الانتهايات والاباءه

اگر چه درین ملامت برخلاف معهود اختلاف رسولان کمتر اتفاق
افتاد است ایستاد افواج برقرار بوده است و رسوخ اعتقاد در
کمال اتحاد برزیادت و دل بر قانون قدیم بهر او و لامشعون
وزبان بر سنت معتاد سخن و شامقرون و از هر کس که از آن حضرت

منیع و جناب مریم می رسیده اند این دوست بخاری احوال
آن دولت بنتها الله می رسیده است و چون بشارت می یافته
است که بواسطه این حر است و حسن سیاست و وفور اقتدار
و شمشیر ابدار آن مجلس امور دین و دولت در آن حضرت منظم
است و ثغور فتح و نصرت در ثغور اسلام منبسم و ببرکات آن
طراوت اقبال و بادشاهی روز افزون و نصارت ریاض
مملکت دیگر کون اعداد اعتداد متوفری شده است و آثار
استظهار موثر و در آن سعادت که در زیادت با دخواستن را
حکم اشتبکال و شایخ اتحاد حق اشتراک و مساهمت می دانسته
است و با خلاص تمام مزید و دام از حضرت الهی استعدای کرده
و موجب آنک تا این غایت در ارسال معروفان احوال اتفاق
افتاد و در تحریر مکاتبات تاخیری رفت از بودست که چون
این دوست پارسان سوچی آن حضرت معرفی نامزد خواست
کرد ناگاه اندیشه سفر خراسان در راه آمد و عنان همت بر صوب
از عزیزیت پیش از فرستادن از معروف معطوف شد و از ترکم انحال

و تراجم مهمات مهم و ان رعایت جانب مجلس است اسما الله
در معرض توقف و بند تاخیر ماند و چنانکه بسمع بزرگوار که با تمام
بشارت شایسته با در سیده باشد ملتی در از بطور اطمینان
خراسان و نفع و دفع اولیا و اعدا دولت صرف شد و چون اندیشه
انصراف بر سمت دارالملک خوارزم دامت معزده باه ضایع است
و مستقر دولت با حصول مقاصد اتفاق و حصول افتاد خیم
مقام درین مقام مطنب گشت و روزگار بنظم مصالح این مملکت
مستغرق بود و با اعتماد آنک قاعده اعتقاد میان جانبین
چنان رسوخ دارد که ابدالدقیران عوارض تزلزل مصون باشد
استناد کرده شد و بحسب مهماتی که از تاخیر آن خللها زاید
و از راه اتحاد بتشوش خاطر آن مجلس را کند تقدیم افتاد و در
فرستادن معروضی بدان حضرت و اقامت شرایط آن توقف
رفت اکنون چون امهال صورت امهال خواست بدیر وقت و تاخیر
نسبت تقصیر گرفت و اعتماد مسود صحیفه اعتقاد خواست
شد در اوسط شهر رجب عت بر کتبه فلانرا که از قرب و اختصاص

این دست خط او فرخ طوط باشد و بلوا حفظ اعتماد و تعویب
و اکرام و تاهیل مرعوق و ملحوظ و بضر و بحاسن و مفالخر و فنون
مناقب و ماثر مجمل و تمهد مکاتبت و تقدیم منزلت درین حضرت
از اقران متمیز و بیوسسته در صد کفایت مهمات خطیر و معرض
رعایت مصالح بزرگامه و بفصاحت زبان و ملاحات گفتار و
صباحت دیدار اقسام تمام دارد فرستاده شد و این خطاب
که با ملا و لا و هوا و تلقین مودت و محبت و تلقین جان و دل محمد
می شود با او هم راه کرده آمد و بعد ازین تلافی گذشته خواهد
رفت و با برادر و اصدا مکاتبات و مراسلات عذر توقف و تخلفی
که صادر شد تمهید خواهد افتاد و آنچه در عرصه سینه مخزون
و در ساخت ضمیر مکتوب است از صدق مصادقت و خلاصه
مخالصت باظهار خواهد رسید و ترتیب آن ساخته خواهد شد
که وصول مکاتبات بود و ام مقوالی باشد و بهیچ وقت هر دو
حضرت از معتمدان جانبین خالی نبود چنانکه علی الحقیقه هر
دقیقه که در آراء از روی ظاهر تقصیر رفته است در قضای آن

خدمات متظاهر تو فیروز و درود مسرعان و درود رسولان
 و تراکم ابرام و تراحم تصدیع بخدی رسد که از مجلس این فترت را که
 در میان افتاد و این عتاب که رفت و این احمام که حاصل آمد بارز و
 طلب و هده مطایبه چون این دوست از راه ترا و نواظر خطم
 و تجاوز زبان ضمایر حسن التفات از مجلس مصاح خویشی شناسد
 و در بستگی او با تساق اعمال این جانب می دانند ریزی از مجاری
 احوال که بمن ممت آن مجلس انتظام تمام دارد در قلم می آید و
 شکر نعم بزرگانی بدگر این مواهب می گزارد که **حدیث الخلد**
بالنعم شکره و تفصیل این مجمل است که اصحاب اطراف و ولایه
 خراسان و دیگر نواحی بجز دولت این دوست اعتصام می نمایند
 و بذیل خدمت او تسکمی نمازند و بناحرکات و سکنات خویش
 بروفق او امر و نواهی او می نهند و صلاح امثال خود در امتثال
 مثال او می بینند و جهلکی هشتم قبحاق که عدد ایشان در حین
 احصا بکنند و بلاد ایشان از اقصاء ترکستان منقطع نشود بر بلاد
 اشعار طاعتنداری و اعلا و منا خدمتکاری این جانب متوفرانند و قهر

اعدا و بضر او لیا بدلت را مضمون و حشم قتا اساس صلحی را که
 پیش ازین مبد شله بود مشید می گردانند و بانواع دلجویی در
 چری رضا این دوست و توخی تاخی با او می گوشتند در سواخ
 مصاح از صلح و انتقام و حرکت و مقام برجاده اشارت و مصلحت
 دیداری و دوند در ستر او ضرا که مملکت عربی از عوارض این
 در حال خالی نتواند بود مشورت با او می کنند و در رای رای
 او در هدایت طریق صواب هیچ مرجع و ماب نمی دانند و این
 دوست بجهت رعایت صلاح رعیت که دفع اذیت از ایشان
 واجبست از هدیه که با ایشان رفتست بر قرار می دارد و حال
 موافقت را پرورش می دهد و هوا جس فکر را از تغییر و تبدیل
 از مصالحه دور می گرداند **قران** و ارفع بالتی هی **احسنه** بری
خواند قران و ان جنحو اللسلم فاجنح لها راه امام می سازد
 و تپیج نایره فتنه که **حدیث** لعن الله من اتقظها لجا نری شد
 چه همی را که بطریق ضلع کفایت شود از راه خصومت پیش از دست
 رکاری را کی بنری راست آید بد رشتی آغاز نهادن شیوه اهل خرد

توخی جتن و قصد کردن
 تاخی برادر کرمش

وعادت ارباب دها باشد فی الجمله بمنزمت ان مجلس نهادن
جانب بواجبی مکفی است و درای تشویش و اشتغال از خاطر
منفی شکر و الحمد لله علی ذلك حمد ایضاً با استدلال خلاف نغایه
الوافرة و یقضى الی استمرار اصناف الایه المتطاهرة له با سوابق
حقوقی که در میانست توقع جناست کی مجلس ساهی اسماء الله
و اعطاه ما یقتضی غلأه این معانی را که از راه اخلاص و اتحاد
مورده می شود بسمع اهتزاز و اعتماد اصفا واجب دارد و عذر
را که در تاخر تحریر مرسلات تقریر افتاد بنظر قبول ملاحظت
فرماید و عشرت این اطالت اقالت کند و بیغای را که فلان مجلس
انست بحسن ارباب مخصوص گرداند و در توفیق مقدمات مولات که
توفیق ترکیب از یافته و در رارتیاد از طلبه و اعتیاد از شیوه
مهماره حفظ و صنایع و ید صنایع داشتست و اجنبیش ازین معهود
و مالوف بودست و اکنون مامول و منتظر است بجاء آرد و مخاطب
گرم که یممه سعادتها و یممه نعمتها و مسرح همه لذتها
و مشروع همه راحتها انرا می دانم بر تو اتر فرستد و در عرض نهادت

و اشتغال و اخطار عوارض و اوطار که اتمام از در مذهب اخوت
فرض عین شمرد و قضا از در ذمت انسانیت فرض لازم دانند و
شیوه انقباض متروک و طریق انبساط مسلول فرماید تا کفایت انرا با تقبل
این رسالت بحسام الدین ملک زندان محرمی شود

زندان کی مجلس رفیع اصعبید معظم فرزند فلان در فسخت عرضت مملکت
و تصارت روضه دولت مستدام و موبد باد و کامرانی و شادکامی
جاوید آن و مخلص جمل قدرت معین و مشرب سعادت معین و ایزد
عزاسمه ناصر و معین و سلام و تحیت فراوان محرم ستم و ثنا و حمدت
می قیام محرم و دوام ان دولت که حفظ او فردان خوشترین را
دانم با سعادت اجتماع علی المدوام می خواهم و ذکر بتاریخ اشتیاق
می کنم که شکایت نکایت از حکایت راست نیاید و حمل و تفصیل
ان دلالت بیان و الت قلم رقم پذیرد ایزد تعالی بفیضان نور
لطف خویش صبح ان سعادت را بطالع امید رساناد و از
نعمت مولات بتیسیر اسباب ملاقات بر خورداری در نهاد
انه و یی الحقیق و بالاجابة حقیق **له** هر وقت معتقدان مجلس

التیاریه کج سنجیده
التیاریه کج سنجیده
التیاریه کج سنجیده

رفیع زید رفعة که از راه اختصاص حکم خدمتکاران خاص این
 جانب دارند بی رسید و بشارت انتظام سلطنت و اتساق
 امور دولت می آرند و اهتزاز می که غایت اتحاد اقتضا کند و
 بی نماید و در ساختن و غرضه او میدرخش و تسخیر می آفراید بر دام
 بادبنازی فلان ادام الله تکره در خدمتگاری از دولت
 بسیار جان بسیاری نموده است و در تویی شفقت کوی سبقت
 از دیگر خدمتکاران مخلص بوده و با این همه یکانه امانت عالم است
 و کسوت بزرگی بطراز فضایل علم پذیر جانب رسید و خطاب
 بزرگوار که بر قم اخلاص ارسام یافته بود و با ملامت موالات تحریر
 افتاده و از سر عقیدتی صافی صادر گشته با رعایت شرایط
 ادب جنانک از جنوی سزد تبلیغ کرد و بیغای که محمل اعجاب آن
 عبارتی که تطابق عبارت از احاطت محاسن از قاصر آید
 و دست بیان بلامن محامدان نرسد رسانید و بعد از آنکه در جهان
 بلطف و تعطف مستبشر شد و آثار صدق اتحاد از مطاری
 از منتشر گشت و همت عالی و وفور معانی مجلس رفیع رفعة الله

در خدمت کاران
 و در خدمت کاران
 و در خدمت کاران

که در صف خدمت چنین خدمتکاران شایسته ایستاندند بر حسن
 حضرت چنین نهالها بدیع نشاندند محمد ثناء وافر گفته شد و در کمال
 تضایل و حسن تمایل از مجلس اعتماد و اعتقاد نیکوئی مزید
 یافت چه در گاه او محمد الله بار باب هنر و اصحاب شهادت و
 بزرگان مجرب مذهب که فلان ادام الله تکینه بیشتر و آن قوم
 و مقتدای از جمع است آراستت و بر حصافت و حرارت پادشاهان
 جز با هلیت خدمتکاران و تهذب اخلاق و تداب طباع ایشان
 استدلال نتوان گرفت و اندازه عقل و تمیز ملوک اطراف
 اتفاق ملاقات جز بواسطه مشاهده رسولان از زبان خودشان
 باشند نتوان شناخت چون فلان بدکم الله تکینه روزی چند
 اینجا مقام کرد و او را از کوفتگی شفر و این جانب را از مجالست آنکه
 از آن بوی موافقت از خدمت می وزد اسایش و استرواح حاصل
 گشت از روی خدمت آن مجلس مجال صبر بردل او تنگ آورد و سلسله
 باطن او در جنبانند و عزمیت این جانب بر نصرت سوی خراسان
 تضمیم گرفته بود درین وقت و هر العاشر من ذی القعدة

اورا باز کرد اینک آمد در صحبت او فلانرا امام الله تکلیف که از
 وجوه عقربان این حضرت و مشاهیر معتمدان این دولتست در
 بتزدد یک این بلد را اختصاصی در خور اهلیت خویش که در جلد
 بلند باشد حاصل دارد فرستاده شد و نموده بی ای که مواکب
 این جانب بس فردا با اختیار بی که متضمن سعادات و ضامن تحویل
 مرادات خواهد بود در حرکت خواهد آمد چه از اوسط زمستان
 باز چنانکه اعلام رفته است این اندیشه در خاطر تکلیف داشت این
 سواد در دماغ می گشت اما بجهت سردی هوا و تنگی علف و لاغری
 چهار بای بصورت یک دو ماه توقف بایست کرد چه حرکت
 در صمیم زمستان با هجوم سرما و وضوح ان اعدا مستعد بود
 اکنون جوابتلا بهار و وقت کار است تراخی را عذر بی وفاداری
 وجهی نیست که کار امروز بفرمانداختن و مهم امسال دیگر
 سال ساختن و رعایت مصلحت خویش بدیکران حواله کردن
 و کم شده خود را بچشم مردمان جستن با خرد و حرم اولوالعزم
 کوسرند در بصارت از باب بصیرت قارح این بر قضیت

در روزهای اول
 در روزهای اول
 در روزهای اول

این عنایت بدیشتر امر ادوات را بیشتر روانه کرده آمدن البته
 در اندیشه تردیدی و در حرکت تا خیری نخواهد بود و در راه
 هیچ مرحله مقایس نخواهد رفت چنانکه مراکن آیات این جانب
 عید اخیری را که بر آن مجلس مبارک و میمون باد در صحرای شهرستانه و نسا
 باشد و از انجاری روی سوری مفصل تحصیل مقصود آورده **ایدرعا**
 والله تعالی ثبت اقدامنا باصابه الآراء و يعصم جیوشنا عن
 تفرق الأهواء و المستعان في المشهد والمغيب و عليه توكلت و اليه
 انیب ۵ بیشتر از این مجلس رفیع دام رفیعاً در تفاوت کرم که پیوسته
 بشارت مصلد یاد ایراد کرده بود که چشم منصور بجهت مدد
 متاهب اند چون استعدا رود نیز توقف روان خواهند شد بدان
 استظهار این دوست از سر رغبت صادق در حرکت آمد و بدلی
 قوی نبوی مهات بزرگ بدیش گرفت **شعر**
 لم لا امد يدي حتى انا ل بها ۴ ز هوال نجوم از لكانت ل عضاءه
 اکنون وقت انجاز از وعده و ترتیب ان کار است **خطب** و قول
 المؤمن ك اخذ باليد فرماید تا خشی اینوه ساخته بر جناح تجلی سعادت

نمانند چنانکه وزی میشت ترازد یکرا از بدین جانب بیوندند و در سلک
دیگر اولیا دولت و انصار ملک منتظم شوند چه هر سعی که درین باب
نرماید طراز حکام و عنوان یاری خواهد بود پیش ازین وصایت
نمی رود که اشترک صاحبان چنانچه از اطنا ب در مثل این باب
استغنا داده است فی الجمله آنچه تقضا صفعیت است
درین معنی تقدیم رساند و بر تو اثر معتمدان فرستد و اعلام و استعلام
بجاری احوال بر یاد دارد و بیاسطت فرماید و مهمات نماید تا هر
روز اقدام اعتقاد بر جاده مصافات ثابت تر شود و اعراض اتحاد
و در حدایق موالات تازه کردن ان شاء الله العزیزه

این رسالت بملک شروان صادری شد
ز یکای مجلس شریف برادری در دولتی تا دامن قیامت مستقر و ملک
برسن استقامت مستمر در از باد صمت نسانی از احراز ان کمال متقاند
و سعادت دو جهانی در حال و مسال مساعد و روز کار ساز کار و موافق
و کرد کار نگاه دار و موافق آرزو و مندی مشاهده کنم مجلس شریف
زاه الله شرفا ان همه حد هابیر و نسبت و حسن شمایل و وفور فضایل

ان مجلس روز افزون نه بدیده او هام شاد و غایت ان بتوان
دید و نه با قدم اقدام بکنه و نهایت ان بتوان رسید و تحقیقت
این دوست را اول ذکر که بر زبان گذرد و نخست فکری که در
دماغ کرد و خوشتر از روتی که در دل او افتد و بر زکات اندیشه
ساکر خاطر آید استعدا دوام بقا و دراک سعادت لقاد ان مجلس
باشد و چون علی الدوام بر تعاقب ایام و سایل مواخات بداعیه
تشاهد قلوب دست در هم می زند دلایل موالات بواسطه
تعارف ارواح فراهم می یوند هر روز فوران سورت تراخ
و ثوران حدت لیباع بیشتر است و قدم دل در صف هوا و ولا
فرا بیشتر ایزد تعالی که مقدر از است و تحقیق افعال خلق و فی
زیلی دها مخلصان را از تحاطلی که در تحمل رنج مفارقت و ایشان
بی رود امانی کرامت کناد و لذا بد نعمت موصلت مذاق ارباب
وفاق رساناد و الله تجیب دعاءنا و لا خیب رجاءنا و این
دعا در حق خویش تنها از ان نکردم که منعم بس کرمست و مامول
بغایت جواد در استعدا مواهب از ورستی کردن زشتی باشد

و نیز بود که در صحبت سوز صاحب دل نیز در مواقع اجابت
رسد این خجسته بیستم شهر ربیع الاخر نبشته می آید و همین است
و برکات مودت آن مجلس احوال این برادر بر مدارج جلال ^{تعالی}
و دور و نزدیک او امر او را بنظر امثال متلقی ^{تعالی} بالله الحمد و المنة
و منه القوة و المنة الحمد ^{تعالی} به ابواب الامال و اقتراح
به زناد الحمال امیر نام فریدالدین در آن فضله که تحقیقت فرید
عهد و یگانه روزگار است **حلیث** و الاقاب ^{تعالی} یترک من السماء
و خصال کزیده و خلال بسندیده را نسجیم و از راه تبحر علوم
نجوم بر اسرار ضمیر و استار سرای پر مطلع و انواع هنر را مقبل
تعمیرت حقایق امور و در قایم خدمت ملوک مجمل چون ملک ملایر
و عهدی بعید درین حضرت مقام کرد و آثار بدایع صناعت و انوار
روایع براعت خویش اینخا شایع و مستفیض کرد ایند حمرات
افتقاد بدان خدمت در صمیم دل او مسلطی شد و نمونه از آن
شوق که در ضمیر این دوست متمکن است محلی گشت درین وقت
اجازت انصراف بدان جانب خواست و اندیشه بر مساریعت در

بجز این است که در این وقت
بجز این است که در این وقت

مراجعت نمود کرد ایند و حق له ذلک چه هر که در حواریان
جناب زندگانی کرده باشد و در آن جنت عاری مشوی داشته
چون روزی چند بموجبی از آن ریاض سعادت دور افتد ^{تعالی} کجایی
از آن مجلس کرامت باز ماند اگر نجوامع تمت در او بت رغبت
نماید معلوم و معایت بنا شد و در آشنا این حال عزیمت این
برادر بر توجه سوی خراسان مصمم بود و در او ای توفیق نیردانی
و لطایف تائید آسمانی این اندیشه مبارک را متم گشت و لشکری
جزار از امران نامدار و مردان کار زیادت ده هزار این غایت
روان شده بودند و اوایل جمادی الاولی بر عقب این برادر بدار
خویش حرکت خواست کرد و مهم خراسان کی کفایت از از لوازم
دست پادشاهی شدت مخلصی آورد تا مملکت احوال از اقلیم که شهر
اقالیم جهان و غره اطراف عالمست تا تنگی و انتظامی کیرد و از
تجلی انوار دولت بروشنایی تازه تجلی پدید و اهل این را که در
کشاکش جور و افة الحور بعد الکو را فتاده اند از تجاذب دست
فتنه کشایش بیدار آید و در مقدمه پیش از جنبش موکب خویش ^{تعالی} در

را بدان جانب مایون که مطلع افتاب جلال و مطمع ارباب امانت
باز کرد اینده شد و اجل جمال الدین را دام تائیده که در خدمت این
برادر حق عربت و اختصاص قربت حاصل دارد و نظر اعتماد
اقوال و افعال او را شامل باشد و بارها در کفایت مهات این دولت
بمواقف مشهور را بیستاده است و مسایع محمود نموده در دریافت
آن خدمت عدیل او ساخته آمد و بر زبان ایشان هر چند برآمد
هر شیوه بیغام داده شد بیغای که ارغام اعدا دولت نتیجه
ارد و برای که ابرام معاف مودت فایده دهد و حقائق این
کلمات و اتساق این مقدمات مقتضی فرط اتحاد و مفضی
بمزید اعتماد خواهد بود توقع بکرم معهود و لطف مالوف
مجلس شریف زید شرفا است آنصورت و خصوص آن بیغام و
عجز و سخن را بکوش مودت و محبت بشنود و جمله آن
فصول را که اصول اتحاد بدان رایج شود بسمع ارتضا اصغا
فرماید تا هر روز لباس مودت که بر قد کرم عهد پریده اند
شایع تر گردد و کاس مصافات که از مشرع اعتقاد پاک

اعتراف افتادست سایغ تر باشد چون فرید الدین حکم اخلاصی
کادران خدمت و اختصاصی که بدان دولت دارد درین حضرت
سلمان و از میان خانم شدست و حقیقه اسرار مهات و حقیقه
اعراس امانات کشته و جمال الدین نیز بر جلی و خفی و جزوی
و کلی مصاح و واقف است و اخبار اطراف و جوانب و احوال
اقارب و اجانب تقریر خواهند کرد ز جهت تکریر سخن بر
باز داشته می آید و قضیر عن طویله است که ملوک و سهروردان
این ممالک بعضی با زادت و اختیار و بعضی از راه عجز و اضطرار
در قبضه مطاوعت و بیضه متابعت این جانب آمده اند
و بنازکی امتثال ملک بیغناق را بدلالات دولت و هدایت
توفیق سعادت مساعدت نمود و اقبال یاری داد و روزگار
موافقت کرد و با جمله چشم و خدم خویش خلاف ملاعین
قتا قطع الله شافتم و دفع عن المسلمین اثمهم ظاهر کرد
در روی نخدمت این برادر که رشد خویش در آن دید آورد و
امثال توفیق ایزدی بر قضیت فرمان این برادر حشی

که در آن ثغور ساکتند که از آن گفتار آثار نکلانند و سمت کفر و
شکر ایشان لذروی زمین بردارند و الله یصلح اعمالنا و یصلح اعمالنا
فان علی الله نیل الذی سعینا له و علینا الطلب دام که آن مجلس
شرفه لله بدین اتفاقات خرب که رونق اسلام و اهدت ایام و
طراوت امور دولت و نصارت ریاض مملکت و اتساق اعمال ملت
و اتساع مجال شریعت در ضمن آن مندرجست چگونه مستظهر
و مستبشر گردد و هر آینه بهمت بزرگوار که اثر آن جمیع باشد
مدد دهد منتظر است که برین جمله اعمال کلی فراید و پیوسته
نویسد از استقامت امور بشارت دهد و نه مات دولت
اشارت کند تا در تمام آن بر قضیت دوستداری دستیار کنی
کنیم و در تمهید اساس سعادت که همه استظهارها بداران این
این تخت ملک کیب عضد الدین طغانشاه نادر گشت
زندگی جانب شرف مملکتی که برین فرزندی در ارتفاع دروه درات
و اتساع عرصه مملکت فراوان سالاد فیضان فضل الهی بر مصالح
ان جانب برقرار و جریان امور بر نفع ارادت و اختیار خلوص طریقت

و صفا عقیدت که داعیه طبعی و جاذبه غریزیت و مانند
اتفاق ملاقات تا این غایت از سواخ تقدیر در بند اشتیاق
و تاخیر موجب التهاب نوایر ضمایر و از دحام امداد اشتیاق
و بلاطم امواج تراخ بوده است و چون قدم اعتقاد بر تقادم
روزگار راسخ تری شود و سراپا ایجاد علی مرور الایام مبرم
تری گردد و قرب مسافت که محرک داعیه تراخ و محض طلب
اجتماع باشد حاصل می آید و امید تنفس صباح جناح مقصود
دیرینه یعنی سعادت ملاقات می افتد حال از زمیندی بیدار
مبارک جانب شریف دام شریف از اجی دیگری گیرد و لغت اشتیاق
در صمیم سینه اثری دیگر کوز می بگذرد اتفاق اجتماع که شود
اما است و منتها مبتغاهر چند زود تر بهر کدام وجه خویش
میسراید و نماز الی الله یعنی نیز این خطابت از حد ولایت
نسا اصداری افتد و محمد الله و منه مشارب مارب دولت از
نواب مصفاست و حفظ حضرت از فیض فضل ربانی برقرار
مهور دستوفی و محایل از روشن کاتبوفیق بزرگانی و تائید آسمانی

عن قریب مہمائی کہ تا این غایت اتمام در عرضہ تا خیر افتادہ
 بودہ است **قرآن** و کمال اجل کبابہ کفایت شود و فراغ خاطر
 و صلاح جوانب و سکون فتنہا و آرامش لشکر ہا در ضمن آن حاصل
 آید و عقد مصاح ان نظام کینزد و عقد احوال الخلال بدید و اللہ
 ولی الحقیق درین وقت امیر اسفہ سالار اجل اختیار الدین کا آثار
 شہامت و کیاست از راہ استدلال و فراست در ناصیہ اوی تراز
 دید و کمال فرزانی و فرط مردانگی از احوال او مشاہدہ می توان کرد
مثل و اجواد عینہ فرارہ با مرای دیگر و چشم آراستہ تعمیر
 منصور سپید و بزیت استعداد و خدمت ماوش شد و عبودیت
 او را بنظر ارتضای قبول ملاحظت فرمودیم و سخنان او را بجمع اعتماد
 و تعویب شنود و چون مدتی دراز و ایامی متطاوول صدر اجل قوام الامر
 کا بہدت اخلاق و شایستگی خدمت صدر بادشاہان موسوم است
 و در جلیہ اکابر و امثال جهان مرتب از آن خدمت غایب ماندہ
 بود و مہمات کلی را درین حضرت برای ثاقب و اندیشہ صایب سعی
 جمیل و خدمت شایستہ با تمام رسانیدہ و عشق از خدمت حال استیلا

او بوجہی ہر جہہ لطیف تر بر رای ما عرض می کرد درین حال او را
 و قاضی القضاة فلانرا کہ حال او و بندران او در بزرگی و عزارت
 علم و طہارت اصل و انما حسب و نسب عن موروث و مکتسب بشرح
 محتاج نیست **شجر** خلق منہم تردد بینہم و ولتہ عصابہ من عصابہ
 اجازت انصراف دادیم و بر موجب وعدہ کہ پیش ازین فرمودہ ایم
 و قراری کہ در مقدمہ رفتست جانب عزیز صدر اجل کبیر عالم
 عادل ہا الدین و الدولہ صدر صدور الشرق و الغرب دام عزیزا
 کہ رکن و شیوہ دولت و نایب مطلق حضرت و ناظم صلاح مملکت
 و خزائن اسرار ضمیر ما است و اعتمادی کہ ما را ترا قوال و افعال
 اوست و شفقتی کہ او را بر مصاح احوال ما است بوشیدہ تا آنکہ
 رعینت او از خدمت ما کہ بتردیکہما اثری تمام دارد جز بخین
 مہمی کہ دل بستگی عظیم باشد تا مقصود بود **مثلاً**
 و کل الصید فی جوف الفراء و امیر سفہ سالار اجل فلانرا کہ روحہ
 سیادت را شعبہ مظہر است و از انوار سعادت شعلہ مطہر و مع
 هذا از جملہ افاضل زمانہ و اکابر عالم بفضیلت تقدیم منفرد است

ووجبات فضایل بارایش را می بیند و متوردد و امیر سفه سالار
سیف الدوله و الدین را که ترب دولت و رضیع نعمت مباحثند و حال
قرابت و اختصاص و مکانت و مشابته او درین حضرت همانان
دانسته اند و لطف رای که از جمله بندگان دولت مباحثند و تخصیص
باشند همگام شناخته اند در صحبت جانب عزیز صدری روان
کردیم تا مهمات کلی از جانب که متضمن مصالح اصلاح خواهد بود تمام
کند و آنچه غیر می محرم آن نتواند بود از رد قایق اسرار تقریر دهند
و حجاب مباینیت کلی از میان برگیرند و چون مشیر سفیر بود
دیر را زیادت تحریر توفیر باشد جمله مصالح باز خواهند گفت باید
که جلیل از معانی بسمع تحقیق اصفا افتد و کلیات و جزویات گفتار
و کردار ایشان حسن ارعا و صدق ارتضا مخصوص گردد و چون وقت
تنگست و سال بیکاه و مصالح نازک و تاخیر نامحود و امتداد مدت
غیبت ایشان معتذر منتظر جنانت که باز رسیدن ایشان حکمت
سخت زود باشد و جانب شریف ملکی کبری را که الله شرفا دار
روان کردن ایشان تعجیل نماید و حصول جمله مقاصد با وصول ایشان

۱۰۰
مقارن شناسد و سفارت ایشان را سبب سفار صبح نخ اغراض دارند
و پیوسته نویسد و مهمات عرضه دهند و اخبار آنها کنند و مراد از خواهد
ویندک حاجت و ثوق افزاید و السلام علی من اتبع الهدی انشا الله
این مثال بیکی از اصحاب اطراف بنشیند می آید نرم و درشت و معدوم **مخلوط**
امیر سفه سالار اجل کبیر فلان ادام الله تایید و حرس شدید بسلام
و بر شش ما محضوف و مشمول است و مزید تر بیت او از لطایف رای با منتظر
و ماحول این مثال فلان وقت اصلا در می افتد و بحمد الله و منه کار مملکت
و دولت تکام است و تجد احوال حضرت بر وفق مزاهر ما و دور
و نزدیک و ترک دستان یک از ملوک کامکار و خسران روزگار صلاح خویش
در متابعت دولت مایمی بیند و سعادت خود در مشایعت حضرت با
می دانند و ثمره از طاعت داری با انواع اصطناع می یابند و نتیجه آن
خدمتکاری از اصناف لطاف مشاهده می کنند و فیها من یستحو المزیذ
مدت چند روز است تا معتدل و عین الدوله محمد اعنه الله تحضرت
جلت جلالها الله رسیده است و خدمت او که پیوسته از مطالعان
تطلع و فود اعتداد یافته ایم و بهر وقت بر مضامین از اعتماد

کلی ارزانی داشته آورده و بعین رضا و بمع ارضاد قایق از ملحوظ
و مسموع گشته و محامدا که بندگان مخلص انرا شرفی تمام و کرامتی
بزرگ شمرند اختصاص یافته در بز وقت او را باز گردانیدیم و در
صحت و فلان الدوله ^{فلانرا که از معتقدان دینگاه است فرستادیم و درین فرمایشیم که} و الدین خدمتکار درگاه و خدمتکار زاده
حضرت و بر آورده دولت و پرورده نعمت است و در عبودیت و بیخودیت
بندایع موکد و حقوق متوکل متوسل و آثار مشهور و ماثرا اثر را و بر
صفحات دولت پیدا و حکم این مقدمات نظر عاطفتها بر احوال
او شامل و حفظ او از حسرت رعایت و کمال شفقت باد شاهانه موفور
و در حق او از اعلاء درجه و زیادت مرتبه و تحجیم ذکر و تعظیم
قدر اندیشها صادوق داشته ایم و در اتم و چون در اظهار آثار
خدمتکاری که سعادت او در راست بیفزاید بخایر از عواطف بر
صورت حال او بدیداید و در تقدیم لطایف مرتبتی که موجب افتخار
او باشد اذخار فرماییم اما ای باید که از حصول مرضاه و صفاء
اعتقاد ما را غنیمی بزرگ شمرد و از موقفی که سبب تغیر خاطر با
کرد و حاصل از جز ندامت نباشد و از عاقبت آن جز وخامت

خیزد اجتناب واجب دانند و مخلص این معنی است که فلان الدوله
و الدین از جهت دیهها نسا که حکم فرمان در تصرف دیوان محروس
ملکی کبیری بود است استطلاع رای انور کرده بود و گفته که از
جانبی دیگر بدان تعلق می سازند ما جواب فرموده بودیم که هر که
دران دستها تصرف کرده است حکم فرمان و مقتضای مثال ما بوده است
و اکنون همان حکم دارد ولایت نسا از حضرت خوارزم مغرور نیست
حکم ان ما در تانی الحال خواهیم فرمود و ترویج آن واجب داشت
فلان الدوله و الدین جواب از حضرت حواله کنند که چون از همه جوانب
سرب خط مطاوعت این دولت نهاده اند و چه کنند تمسک هیچ کس
جز بر جاده فرمان نرود و بی استظهار مثال اعلی هیچ صاحب قلدت
بخای تعلق نشان از اکنون عیاش ما می رسانند که فلان الدوله و الدین
بهر جانبی کسی فرستند بتعرض التماس از دیهها مستکمی کند
این معنی مستکوه و شنیع است و از کیا است فلان الدوله و الدین
عریب و بدیع او خدمتکار و بنده این دولت است و ولایت نسا از توابع
این حضرت ناباره او را از انعام ما چشم باید داشت و التماس قطع

از حضرت ما باید کرد و بگفتن خواهان که در کین طلب نشسته
باشند و صلاح خویش در رساند ذات البین شناسند التقات
نشاید نمود که نااهلان در تهیج نایر و خصومت کوشند تا خویش
در صف مردان کار فرمایند و فرمایگان بهر وقت بهوده در
اندازند تا خود را در عدا اهل تمیز عرضه دهند و ناکسان هر
یکجندی زکی بیامیزند تا مکر در تشویش بر رتبه اصحاب حناصب
برستند فلان ازین در قایق غافل نشاید بود و بحقیقت بیاید تا
که هر جانب که او را بجا کند و هر طرف که انتم سازد از آن جانب
مشایعت و مطاوعت با که صلاح ممکنان است بر تجری رضاد
تحصیل مراد از مزج و مقدم دارند و مصلحت خویش برای متابعت
هوای او فر و نکند و اکنون قاعده الفت و عقد اخوت میان ما
و برادر اعز اکرم ملک عالم عادل فلان ابقاه الله جنان محکم و عبرت است
و ان کار کلی جنان مقرر و مصور که بجز و یات در ان عقد فتوری و در ان
اندیشه قصوری پیدا نیاید و بقصد هیچ آفریده دست تغییر و تبدل
بساحت ان نرسد و کرد زوال و انتقال بر چهره ان نشیند و هر زبانی

در تغییر صورت از حال یا تقریر حقیقت ان کار مجال مقال نباشد
فلا ترا غایت اقبال خویش در سعادت قبول خدمت ما باید شناخت
و ثبات بر احکام متابعت و استمرار بر قضیت عبودیت لازم
باید شمرد و بر جاده خدمتکاری و شیوه طاعتداری ثابت قدم
و راسخ اعتقاد باید بود و پای در مواظبت نیکو خدمتی باید شمرد
و دست از دامن این دولت که تا در امن قیامت پاینده باد نباید
داشت و اقطاع و ناپاره ازین حضرت باید خواست تا در حال
و مال با حصول اقبال زندگانی تواند کرد و بمنتهایمت و قصاری
نمیت بفرود دولت و بمنزمت خدمت ما بتواند رسید چه اگر برخلاف
این اندیشه را در خاطر جای دهد و پرنبذگی نپیرد همانا از صلاح
ار در یافتند و ازین منبج صواب بر یکسو مانند و تدارک آن دشوار
است دهد دعا قبت ان وحیم و مغیبه ان ذمیم باشد دعا والله
الهادی الی الرشاد و الموفق الی السداد باید که فلان ازین معانی را بسمع
خرد بشنود و صورت این احوال بیصر بصیرت بیند و نقل این
حقایق بر محکم تفکر و تدبیر زند تا عیار مصلحت معلوم گردد و این نصیحت

را از سر شفقت تمام شناسد و از نتایج قضا حقوق خدمت
داند و در مراقبت حدود عبودیت بیفزاید و بر قامت مراسم
طاعتنداری توفیر نماید و کردار با گفتار برابر دارد کی محاسن اقوال
بقراین افعال در حضرت بادشالان رواج نیابد و عرض مجاز
در صورت حقیقت با نظر دور بین ملوک دشوار میسر گردد
و یقین داند که اگر این اعمال را با شرب باشد و صحیفه اخلاص را
ناشهر روز لطف رای ما در پاره او بر زیادت خواهد بود و بیان
لمحوال او بر نهج ارادت و اگر ازین شیوه انصراف نماید و از جاده
فرمان انحراف کند و از قاعده اخلاص بچسبد و از حد بندگی فراتر
شود نه بس در بر کاه پی لواقع عواطف ما بعواصف عیبت بدل شود
و در داعی سیاست مافر اجنبید و نوایر سخط مافر و غزند و صواعق
خشم ما ظاهر گردد و اجز مرتبت ما بدان راضی نباشد بر و در
قواعد جبراند را بد **قرآن** و **سيعلم الذين ظلموا اى نقليات نقليات**
كتب بالامر اعلاه الله والمثال العالی انقله الله تعالى تاریخ کذی
این تحیت سوی ملک غور نبشته می آید در وقت بهت موبک اعلی در
شهر سنه تسع و سبعین و خمسماية

زندگی مجلس رفیع بر از ری در دولتی بذروه کمال صاعده چشمی
از حضرت ذوالجلال مستمد فراوان سال باد عجاب توفیق یزدانی
در تمام مملکت عجاج و منهر و ینابیع تا پیلد و کامرانی در رضا حضرت
شجاع و منفجر این دست بر قضیت صفا اعتقاد علی التمام انداز
تخایا سوی از جناب همایون متوجه می دارد و از او را در دوستی
کار روزگان مواظبت از مستغرق کردست چون صحیفه فرو می
خواند فاحشه الکتاب سوره اخلاص را سازد و از صورت اشتیاق
کادر الخاسینه و احنا ضلوع جای گرفته است شکایتها بلیغ و
حکایتهاد را زاما چند آنک کرد سر و پای للمفاظ و معانی بر می آید
هیچ عبارتی بدست نمی آید که بر بعضی از اوصاف مشتعل گردد
در زمینی از حقایق انرا حاوی شود چه درین مفارقت بی پایان
که بر راهست و با این مسافت دور و دراز که در میان حال لذرو
مندی بدرجه رسیده است و عنایتی انجامیده که نه بیان از بدان
حقیقت امکان شارکت و نه عبارت را دراز راه بحال سفارت
فتح الابواب که مفاخ حقا صند در خزانه صنع او نیست بدست

قدرت در رحمت بر مجتازان راه او میدکشاده کرد انان و چنانک
از بدایع صنایع او سزد بعد مزار را بقوب جوار رساند و عاذا لک علی الله
شعر ما اقدر الله ان یلذنی علی شحطه من ذره الخزن بحر راه حوا
خطاب مجلس رفیع زاده الله رفعة از دست مسرعان آن جناب مکرم
رسید و احوال اخباری که از مضامین آن تقسیم افتاد بحقیقت با جزاء
جان بیامیخت و نقطه دل در او تخت لله الحمد که درجه آن حضرت
میان اولی سعادت محصور است بمداد فضل ربانی در عراض آن
ملکت نامحسور تا یاد چنین باد و در زیادت چون قاصدان مستعمل
بودند و مواکب این دوست بر جناح حرکت ایشانرا از حد و ولایت
بازر که محل مرکز آیات این دوست بود باز گردانیده اند و نموده
شود که در افتتاح سال و ابتدا فصل بهار این جناب بر حرکت سوری
خراسان و استصفا ولایات جناب شریف ملکی کبیری فرزند کرام
کی مدنی مدید است تا خدمت این دوست ملکیست و حسن اهتمام
آن جناب را در کفایت مهات خویش مریخی تضم داشت چون از آنجا
مردنی بخشم نهضت مواکب این دوست قبول کردند که در وقت

ایام آن ولایت را البته تعرضی نبود و ابواب مصادقت و موافقت
با جانب شریف ملکی که برایشان اگر خواهند شناخت حقوق
بسر لازم دارد کشاده شود و بهمیدان قاعده و احکام این کار
رسولان اختلاف داشتند این دوست نیز بران اقوال مزخرف
ساحلی ترجیح وقت را می گفتند اعتماد کرد و بعد از استعداد
تمام حرکت را در حال اقامت در مستقر خوارزم میفکنند چنانک
بیش ازین بوده است مجتذ تفصیل این حال در قلم آورده شد
چون بعد از آن چشم تر و بعد از آن عدول نمودند و برقرار گذشته
بر معرضات فاسد بر کشاد و پیکار کی در ولایت جانب شریف
دام شریف ما دخلت کرد و جماعتی از خدمتکاران و بندگان آن
جانب از سر کوتاه نظری دست دران نهادند و کفران نعمت را
شعار ساخت و در قصد بلعجی با صافت ایشان شد و مجال
بران فرزند متضایق کشت و جزایعات و اغاثت او را مؤیلی
نماند و معروفان او استنهاض را آیات این دوست بر تعاقب متوارد
گشتند و معلوم بود که چون چشم تر و خویشتر را جای استیدا

گونه ببیند بقدم نصاب و ارسال مواعظ ایشان را انتباهی و
 ارعوی حاصل نیاید اگر چه سال بیکاه شده بود و هجرت آن حضرت
 با غلیان نوایر هوای سرد شوری گرفته با این همه بدین موافق التفات
 کرده نیامد و در اول شهر ربیع الاخر خیمه رحلت مطب کشت
 و باستظهار توفیق یزدانی با بنجاه هزار ترک تیغ زدن و یغی
 نگاه شد و اینک در کف حیاطت یزدی و ضمان عنایت ربانی
 رایات یزدوست سایه بر خاک خراسان افکند و حشم منصور در
 اطراف ولایت بر آکند و بتجیل تمام مترن مترن قطع می افتد و او
 قات شب در طی مراحل باصاف ساعات روز برده می آید
 باشد که حشم فلان را بیشتر از آن که بچهار دیوان تخصیص سازد در
 یاخته آید نگاه نظار کیان بساط مملکت مشاهده کنند تا نیکامانی
 در اعانت انصاری و اظهار اثبات قدرت سپاه منصور چه بانها
 زیبا انکیزند و چه تعیبه لطیف پردازند توفیق در انصاف این عزیزت
 و کفایت این مهم که بصلاح جوانب مقرونست رفیق با وجود این درست
 بحکم تشابک عراق موالات و تشاجر شعب اتحاد خانها یکی در اند

بسیار که خورشید در روز
 در روز اول ماه رجب
 در روز اول ماه رجب

در مصاح بیکانکی صورت نمی کند این معانی در قلم آورده شد
 توقعت آن مجلس رفیع زاده الله رفعة در عشیت این مهمات تمت
 بزرگوار که اثران بزرگ باشد مدد فرماید و چون مسافت میان
 جانبین تقارب گرفت بر ارسال معتمدان ادمان و مواظبت
 نماید و مطالعت کنیم که پیوسته تطلع و ترصد و رود آن رود بر
 توان در راه دارد و اعلام و استعمال احوال و اعلان و استعمال
 مصاح از لوازم دمت مصادقت شناسد و باستکفامات و عرض
 سراخ مرادات مباحثت کند تا در ارتیاد از طلبه بر جاده کمال اتحاد

قسم سوم

اخوایات و ملاطفاتی که بر بزرگان و محذوران داشته ام
 رسالت بزرگی از فحول ائمه و افراد فقهار روزگار که پیوسته بکهنتر
 خانه خویش محشم حضور فرمودی و مرا بجالست و موافقت تمام بود
 شبی در اثناء سخن از زبان یکی از رعاع الناس خوشتر را در بار
 فضلا بندید و از زمره عقلا دانستد و صلی قدح امیز در حق کتابت من
 چنانکه فحوی رسالت مقدر است و روایت می کرد همان شب از سر غلوا

حدت جوانی بقایا سورت شراب خاطر در انشاء این قطع در سالت
این قصه جرات و بیسالت نمود در بطریق مکافات که در طبیعت
واجبت و در جبلت مرکب هر کلمه نا واجب در قلم آمد **خبر**
و الباری اظلمه ایاما جدا سلت صراحت **صوارم** تا بلی ان تغیر نشا ماه
ه قصت فواری بالجنی و قلمه یری عندکم ظفر الجفایا
ه از پرک اطوار اشائی لعله و یاتیک لجانا عبادی و نماه
هر سعادت که حاکم فلک دارد چهار بازار پادشاهی **شم** چرخ مشتری خریلا
او خوانند و هر رفعت که جرم کیوان را چون یک زن نام ایوان و چرخ کند
صدر دیوان زن دارند و هر جمال و بهجت که با فیضان نوران سایه
برد که افتاب نیفکند و هر دانش عالم عالم علوی را در مکتب ملکوت
ارز و مندر علم و طالب تقم ان بدیند و هر طرب که با آن لغت
لغت بالذت و ترنگ با راحت زهره خوشتر زخمه را گوشها بر گوشها
دل بند نشاد و زکار سمان و نتیجه همت بلند و نمونه رای روشن
و سخن خاطر و تقار و تحفه طبع لطیف مجلس شریف ایمانی اجلی فلان
باز ذات مبارک او چنان سعادت نفسانی را مستعد و خوار افغان

۱۶۱ مستعد

عالم را بفضایا و مستعد و علوم نظری نظر صائب و فکر ثاقب
او مستعد و تقدم او در علم خلاف اخلاف هر خستی و لغراض
هر ناکی مسلم و مقدر و تیر زاو در مضامین بیان مقاله بحال
و هتان انحال معلوم و منصور و من دوست را بومیلت خدمت
ان فضیلت که ندارم حاصل و ان امان که نمی یابم میسر و الله
و بی الاجابة و ادعیه المظلومین لایه مستجابة رای نزدیکوار
را که هر روز ترا سرار حقایق و غوامض علوم اطلا عشر زیادت
با محقق باشد که دلیل واضح هو ادل و شاهد عدل و صفاء
سینه اظهار مکنون و نشر **مشیت** مضمون طوبیت و عرض عوارض حالات
و تحقیق بحاری کلمات و چون خرده در راه افتد اگر صوفیانه
باز لغت نیاید و بعتاب دوستانه کشف القناع بواجب نورد
خوش خوش نخلل بزرگ است اجتهاد بدامن تدارک اندر نرسد
الا کند و اینه صفا که بانفاق رنگ نکر دانند رنگ زند و قواعد
اعتقاد تزلزل گیرد و ارکان اتحاد نهادم آغان بند و سلک الفت
باز هرگز کسسته شود و دواعی مینایت و ایجاد بالله دست

شیخ امانی

فراهم دهد و ازین روی گفته اند **مصراع** و یعنی الودع باقی القاب
بالفارسیه دوش که همه شهاه من جود و شتم باد در عنفوان شباب
شب که صبح اقبال مجاورت آن مجلس در تنم بود و بلیا فضايل
از مجاورت آن بزرگ در تنم همای سعادت بفرق روستان در
پرواز آمده و دست انبساط در نشاط برار باب و فاباز کرده آن
مجلس در درج فوایدی که ارزانی می داشت و درج فوایدی که
در نظم بیان می کشید در حق کتابت من کمتر که نه از سر رویتی
و ثبت نیتی در من اوقات ان شیوه و مباشرت آن صنعت افتاده
و نه باختیار از دست کاری اقدار ملا بست آن کار بردست گرفته
و بنقصان خویش در آن باب اعترافی تمام دارم و بقصود خود
در آن فن معرفتی شامل فصلی قدح و مدح با هم آمیخته و هجا از
تأسیه شناسان را و خسته و کلمات زهر الودع با سخنان زرانند و در یک
قالب ریخته و تلخ و شیرین بر هم زده و بلا و زحمت در یک ریقه
ضم کرده و لطف و عنف در یک عقد نظم داده ایراد می فرمود
و چون غمزه را بلند از عتاب هنرمندان نیشی می زد و در عجب

مره می نهاد و تبحری می کرد و بر اثر تسکینی می داد و در اثنا آن
کلمات درج می کرد که بر اثنا آن سخن که در قلم می آید و محبت آن
طریق که می سپرد اتفاق کلمه و اجماع امت حاصلست **مثل**
ولیس و راه عبادان قریه اما شبهت در ماهیت آن نوعی دیگر
گوست و اشکال در کیفیت آن بطریق دیگر و شک نیست شخصی
ازین طبقه که سر بکن بیان بیان بر زده است و دست باستین
نقد بیرون کرده و پایت تملیق الفاظ و تحقیق معانی فرا بیشتر ناره
می گوید که همانا فلان در سخن معبد است نه میدی و ناقلست نه
منشی و مجتربست نه مخترع و تابعست نه واضع و خاطر او
مبدع از راه کلاست نه از راه کمال چه از سخن پایا بلند دارد
دست هر طبعی بدان نرسد و قدرت هر خاطری با نشاء امثال
ان و نا تماید و ارباب بر ایت و اصحاب این صناعت در ارتقاء
درجه و انتهای آن شیوه با آنک جوامع همت بر آن مقصود کنند
جز بلا من عجز و قصور و تسک نسانند **قران** و لو کان بعضهم بعضا
مجانا لفرقتهم غصه امیز مرا استماع افتاده بود و این شربت ناخوش

مذاق تجرع کرده شد که چه بامداد بکاه که از خواب شبانه آنگاه
حاصل آمد دل کا داغ اخلاص از مجلس دارد تا ویلی می نهاد و
عذری می آورد **مصراع** که کلام اللیل تجوه النهاره چنین مقالات
در حالات اعتباری نباشد و دستان مخلص را از سهوی که در راه
افتد با عتداری حاجت نیاید و خدا الله تر افضل بزدان لذات
دلیل و برهان بر بطلان این همتان مستغنی گردانیدست اما سواج
اعراض نفسانی و هو اجتر اعراض انسانی در حرکت آمد و در ای
حقیقت را فرج نیاید و بکوش هوش فرو خواندن گرفت که بزرگ
اهل معنی که از آن زمره سرایت کلام از نکایت کلام موثر تر است
و طعنه زبان از طعن سنان کارگر تر **شعر**
جراحات لسانها التیام **هه** ولا یلتام ما جرح اللسانه
شربت جفا هر که دهد ناخوش کوار بود اما از دست دوستان
کدام اخلاص زده باشند و دعوی اخلاص کرده مزاجی دیگر دارد
و ناوک طعنه هر که ندارد دل روز و جگر سوزاید اما از کشاد
لفظ ارباب حقایق که بود قایق کارها واقف باشند از دیگر

از آن کند **مصراع** از تو بنسندم که چنین بنسندیک **هه** ای در دعوی
یکانگی معنی نامورده و در تویی **مدان** مخالفت بیاده بوده و در عهد
مودت سست آمده و در صف صفا پایداری ناکرده و حقوق
اتحاد که از آن روی نشاید تافت یکسو نهاده و در قایق رجوتی
کادران موی باید شکافت مهر کنانشته **شعر**
در یغاد بیغا که اکه بنورم **هه** که تویی وفادار و فاتا سجایه
چون بترد یک اهل تحقیق که از مجلس بدوان از لشکر و مهر مان آن
کشور است از آفتاب روشن تر است که هر که از حضرت زبانی
امتیاز قرآن تختصر بر حمته منی شاد **هه** مخصوص شد از مدارج
قدس رواج انبر عشام خاطر او رسید تا در هر فن که شروع کند
اصول و فروع آن بواجبی بداند و با طرف و آنچه از کبار کتب
و شوار طرف و او بدنتفانرا در قید ارکان و جباله معرفت
در شبکه ملکه خویش آورد و علم شامل او بخبایا و زوایا و ان محیط
شود و با علایق مترکم از مهارت اشغال و عوایق مدارم از مدارت
خفیت در علی که شیوه او نباشد باندک مدتی تحمل مشقتی حالتی

کاماعتی انرا مهارت دارند و جوان صفا که بعین رضا نکرند انرا
 بسند بیه دارند بخو طبع خود کرد انداز حسد عمری و غیرت
 عمری ایمن نتواند بود **مصراع** ان الحستان مظنة الحسد
 جه انبیا که جمله اعباء غیب و خزانه اسرار حق اند صلوات الله
 علیهم باد لایک معجزات و وسایل تایید ربانی در موقف اختصار
 و قربت حضرت بدین افت مبتلا بوده اند **قران** و كذلك جعلنا
 لكل شي عدوا شياطين الجن والانس يوحى بعضهم الى بعض زخرف
 القول غرورا **ه** بس چرا از مجلس که فارس میدان فراست و مالک
 ناصیه کیاستت در حال من که هر غرض حاسدان باز نشناسد
 و نیندیشد که **مصراع** قبل من النار اهل الفضل قد حسدوا
 و سخن بدگشتی بدگشتی در سخن این دوست بدگمان شود و خویشتر را
 با کمال دعوی از معرض **قران** ان بعض الظن انتم لصيانت نفوايد
 و از لطیفه **قران** و ان الظن لا يغني عن الحق شيئا **ه** غافل مانند سخن
قران يا ايها الذين امنوا ان جاكم فاسق نبيا **ه** بر خاطر شریف نگذاند از
 شعر اذا التك مذمتي من ناقص **ه** فهمي الشهادة في ابي ناصيه

یاد نکرند و با خویشتن بر نیندازد که افتاب تابانرا بکل اندودن
 تقدیر تمام دارد و روز نورانی بشام ظلمانی جفته نهادن محالی
 بزرگ باشد و بوی مشک را از مشام حاضران دور داشتن دشوار
 دست دهد و فضل و هنر ارباب یبیر را که تحفه قدرت **قران**
 یوتیه من يشاء و خلعت حضرت **قران** که اخلق والاسره باشد با غم
 فاشد هر حاسدان کار کردن متمشی نشود **شعر**
 وهني قلت هذا الصبح ليك **ه** ايعى العالمون عن الصياحه
 حوزت این عصه کی خورده ام طبیعت را در کار آورده است
 فصلی اگر چه در در عونت دارد و عقل با برادران رخصت
 دهد در قلم می آرم مثل مقابله الفاسد بالفاسد **مصراع**
 و نارح النفس يوم الحرب معذور **ه** رای بزرگواران مجلس را
 چون دیگر علوم حقیقی محقق و معلوم باد که دلایل فضل و براهین هنر
 من کسرا از خدا مکان فرا گذشت و ابرکار افکار مرا از اقصای عالم
 اصحاب خطابت خطب آمده و رسایل و اشعار من در اقطار کیتی
 بیکان رایگان در او یازند طمع یافته **شعر**

تغنی بها سفر در طوی کوی **ع** و تکی رسوم رثه و طول ه
وصیت سایر من در عهد طویل است که کل عمر هنوز در عجز بود
و در افاق جهان با قبول تمام بر شمال دور تک قبول نیز کام سبقت
جسته و رواج ذکر من هم در او اوصی که هنوز نافه خاطر ناگنا
بود یا بر باد صبا در عرصه خافین را من در درامن بسته **شجر**
خوارزم تعرفانی من میاخر **ع** و فی خراسان فضلی بین یاده
مرا اگر توندانی عطار دم داند **ع** که من کیم ز سر کلک مزجه کار اید
هزار سان باید که تا بیاع هنر **ع** ز شاخ دانش چون من کلی بار اید
هر قران و هر دور چون منی بود **ع** ز روز کار جو من کس بر روز کار اید
شک نیست کامر سابق عطلت در مقدمه افتاد است و موانع خدمت در
راه آمد و روز کار جانک بوالعجب او باشد باز به نوره و بزماریا
کرده **مصراع** تجری الرياح بالاشتهی السفن **ع** و بدان جهت
از هار فضایل در کام منی ناشکفته مانده و زواجر آرد در حجاب
قصور متواری شده اما با این همه **شجر**
گردسته کل بیاید **ار ما** **ع** هم هیزم دیک را **تاسیم**

الوجه بدین موجبات هنر بضاعت من جات کشتبت و سزایه
بلاغت کم شده و پشت هنر خم گرفته و عیار دانش بکشته و عیار
نسیان بر چهره پر نور خاطر نشسته و ریاض طبع فیاض را
نصارت برقرار نامانده اما مع هذا اخر نباشد کم ز کم چون خری
خاطر من در توج اید دانش طبع من زبانه زند و طبع و قناد **تحت**
مقاد من پیش روی فاضل و بر روی فضایل بردست گیر **مثل**
جری المذک حرنت عنه **ع** فخر مطرفه که بوقت کرد و قدر در صف
مبارزان بلاغت و صدر بهتر زان بر اعنت جز منهنرم و منکوب نبوده
باشد چه تاب مغاوضه من ارد و کجا پای معارضه من ارد **شجر**
بروز کجا ماند بانور طلعت خور **ع** کر کیز کجا بر اید باز و در دست **سهم**
بازن اللبوز اذا مال الزق **ع** لم یستطع صولة البزل القناع عیسر
مجلس شریف دام شرفا و ظلله علی الاحرار و **یفاه** که بیشتر خوب طبعان
دقت آتیز خاطر است داند که صاحب طبع چند روز تحصیل عذر
چند گاه تعطیل نمید تواند کرد و اگر در چنین مقام با مثل این اقوام
ایام از راه اضطرار نه بر وجه اختیار و افتخار دعوی کند از عهد بیرون

تواند آمد فخر و مظهر را که فرقت با نباشد از طبع را که و خاطر
جامد خویش که در نسیج سخن مثل **الآما نسیج علیه العنكبوت**
استعمال نکند و از غایت بلاغت جز کرد سرو بای سم و عادت بر
نیاید و از محفوظ و محفوظ قلمی فراتر نهد قیاس نباید کرد
مثل شتان بین محمد و محمد **جه انکشت** بر دست یکسان نیفتد
ولا شه خر کاهل با تازی با د بای هم تک نیاید و بیرونه و سنگ بیزه
از صمیم کان بر یک طالع تراید و شکار در بستان بر یک نسق با انکشت
و کواکب در آسمان بر یک عظیم مقصور نباشد و طباع ادبی و نفوس
انسانی و عقول بشری در ادراک معانی و تحصیل کمالات و افاضت
انوار حقایق و اشاعت اسرار طبایع میان طرفی افراط و تفریط
عرض دور تاز و عرصه دیر یاز دارند **قران** و در فعا بعضه فوق
بعض در **جیات** فخر و امثال او را که سکان خطه جهالت و سکان
کوی مذلت باشند از حد و پایه خویش برتر نباید رفت و مقدار
سرمایه خود سخن باید گفت و پای ماندازه کلمه دراز باید کرد و دست
از بوستین مردمان کوتاه باید داشت که عاقبت کار خندان هم

بند و ندوی کند و آخر الامر حضرت آن هم بدو باز کرد **خبر**
من سل سيف البغي قتل به **بیت**

همان شمع که ایزد بر فر و زرد **هر انکس** پف کند سبک بسوزد
اما بدانکه در منشأ منشآت من که جواری منشآت خرفضایل بل که
جواری مخدرات و خواطر و قادات است و لاخر فخر را اگر شکلی و شبهتی
و ظنی و ربی است عرصه امتحان و سعی تمام دارد و مساحت فخر را
بجای فراخ **بصر** و عند الفحص تنکشف الغطاء و عیار طبع را
بر بکل امتحان باید زد و حلقه بحث را با انواع اقتراح از بون باید
کرد تا زکی از بنهره و بهره مندانی بهره و راجح از کانسد و صالح از فاسد **باید**
سوف تری از الجمی لغبار **شعر** افرس خنک ام حماره
انانی بینی واضح و دلیلی دلپذیر جماعتی که سمت فضل دارند
با خویشان بتشبیه در بار فضل ایندند ظن بد بردن و عرض ایشان را
عرضه غیبت کردن و فضل ایشان را در معرض بیت آوردن و رقم
اخال بر ایشان کشیدن و بعیب خویش دیگران را متهم داشتن از
منهج انصاف که نمی جوید دور و در منذهب حریت که ندارد محظوظ باشد

از بجزاره چون از نعمت عقل که قاید زمام معرفت باشد فی نصیب
و از عطیت خرد که ره نما خیر و شر باشد محروم بر و قلم کلیف نبرد
اما آن مجلس زندگانیست با آنکه شجره دانش است و بر عجز و جبر
چنین قایق و قوف دارد اگر بدین حرکات هداستانی کند با استماع
سخننا اهلان کوشی عاریت دهد در افعال نکو بیده حاصلان
جستی فراخوا بانند و بیپهوده خصمان تری در جنبانده مانا بتردیک

ارباب خرد عذر را بجایی نباشد

حاشاه حاشاه ان یصغی مسمعه ای الی ما تم افانک و و شاده
در اعتقاد اصیل راسخ قدم باید بود و بکفت هر فر و مایه فی سوادیه
که از سر حسد جنبه التفات نشاید نمود کی **مصراع**
کلام العبدی ضرب من الهدیان و خصیبت کهنه بالین همدار که
مقدار خویش نمی داند و قدر کسی شناسد خرب و جراح بر باید کرد
و از جهت من درین معنی هر دعوی که کند خواهد کرد همانا که بدان
شومسار نشود بیاید کرد و در کشف حال این اتحال بقصاری چنان
بباید رسید چه من در محافظت آب روی یاد آتش ای بیپه

تقالت را ایستاده ام و همه انواع امتحان را آماده **شعر**
چو مرد برهنه خویش اینی دارد و شود بدیره دشمن بچستن بیکاره
چه از تقالت تردامنی دامن در جیدن شینی عظیم بود و از خصومت
جان فخری سرفکند ز عاری تمام باشد قران قدری و من بکذب بهلا
الحديث مستدرجهم من حيث لا یعلمون له في الجملة این شخص نخل فکر
خامل کرد حامل برین حرکت و باعث برین جرات یا غایت بخت او
بوده است که **مثل** کا لباحث عن حفته بظلفه و پای مردم

مار نهاده است و شیر خفته را بیدار کرده تا هم در اعی سعادت من
تقتضی این حالت شدست که مشک ناسوده بوی ندهد و فضل
با خود منتشر نشود و فضایل و ماثر را هیچ مقرر به از جست

و جوی حاصلان و کفت کوی دشمنان جنگ نیاید **شعر**
واذا اراد الله بشرف فضيلة طوبى تاج لها لسان حوده
زیر سخن فراخ باز کشیدم و بر روی میل طبیعت رفت و کجا
طب اللیل بد و نیک فراهم آورد و از تهیج فتنه شامت نشانه **شعر**
الامت شد و نه بخد خویش منی و تی خویش تنی کرد و فضل معلوم

و کلمات نامعلوم عرضه داشت از شا الله بکام فخر حفظ عهد
اعراض اثر من کثر کلامه کثر سقطه نشووم و بیشتر از مجلس
کیار غار و دوست حقیقی است بدین دل پر از علوم بناشم چه عم
دل جز یاد و ستان نشاید گفت و راز سینه جز با مخلصان در میان
نتوان نهاد و اعتماد در مثل این نخاسر جز بر کرم جنو برزگی
نتوان کرد توقع محسن مکارم از مجلس که هزار از دخیل برزگی
باشد نیست کی این کلمات را اگر چه جای ندارد بعین ارتضا
ملاحظت کند و اگر بر عشرتی عشور یابد و چه جای اگر است
بکرم اعضا فرماید و بر صوب تدارک و تحقیق این کار را از رای
صایب خویش عنایتی در ستانه صرف کند و بر جسم ماده این
مقالت از عقل کامل خود نظری شفقانه بر کارد تا علی مرد
الاعوام با خواص و عوام شکر او را هم علی الدوام با خلاص تمام می
گرم ایزد تعالی مجلس شریف امامی فلانی را بهمه انواع کامرانی ساها
بسیار زندگانی دهد و بکترین مخلص که من که تر با اختصاص و تزیین
اخلاص را هم و در بیستم باشم از زانی داراد و نکات دارد نا ان بنیر و السلام

این رسالت یکی اردوستان محرم و رفیقان هم دم بنشته می آید
مشکل بر معاينه و استنباطا
همیشه تا منقرض عالم و محتم روزگار بر تعاقب ادوار و جلا
اطوار می گردد چهره معانی بنیت و زیور حق راسته باد و زلف
معانی سعی مشاطه دولت پیراسته و نقاب شهت از جمال حقایق
مرتفع و رفاق نفاق از شارح طبایع منقطع و ریاض فضایل
بشمال کمال و جناب افاضل بوفود اقبال مشمول و بیستان علم
بعارض بقا و بنیت جهل بعارضه فنا معلول و بازار فضل و افضال
نافق و سحابی مناقب و مواهب دافق و مصاح دین معظم
منظم و حرمت شرع موقر و نورانی که غرض از این تشدید ظاهر
است کاهر که از خورد نصیبی و از کیاست بهره دارد دانده خلاصه
مقصود از تمهید این میانی و عبارتی موجز مطابق این معانی خجائز
نیست آن زندگانی مجلس سانی اجلی فلانی در شادمانی جاویدانی یاد
و نخت کامکارش حاصل اغراض و امامی شجر
دهند عالم بر دانه صلاح و لاصناف البریه شامله

تخت وافرین فراوان می فرستم و برخلاف آن مجلس که بحمد الله از همه
جهان فراغت می دارد بدیدار عزیز او سخت آرزو مندیم و پیوسته
تتا او بسر زبان پیوسته و ولاد او با حناء صمیمی از بسته دارم
و اتفاق التماس اگر چه در میان دل آن مجلس که جلوه گران از آن
می جوید خواهانم میسر باد و آن مرجع عما خصنا فیہ بالعرض
ایضا هو نهاية الغرض و ههنا تسکب العبرات و تطهر العذرات شعر
اسمع لعضبان شیت ساعة ۴۴ فبذل قبل هجایة بعتابه
این دوست درین چندگاه که این مفارقت جان گذار در راه اموات
و سپاه آرزو مندی در نواچی صمیمی میزید استیلا مخصوص گشته
و شعله اشتیاق در ساحت سینه استعلاء تمام گرفته و چون
دساوس بحر عم دل و دماغ تا ختن شکر و آورده و مخاطبات کرم
ازین خدمتکار چون کرم عهد درین روزگار منقطع شده و مقدمات
دوستی با جندان در او بر طنا محصور مهمل مانده بلعل و عینی تعالی می
گردست و تقصیرها از مجلس را منتقاش از زوایا عذری بیرون
می کشید و در مقام تردد و موقوف توقف و منزلت که نکند

و محل تحیر قدیمی کناره و با خویشتر در کار بی ندرت و بیکاری
عظیم می بوده تا تا کنون بر این کار چه نوع سازد و صورت این واقعه
بر چه شکل بر درازد **ممثل** که تدریس بدان بر خواند و ورق مکتب
باز افکند و حساب مودت او در باقی کند **قران عینی** بنا از این بنا

خبر آنها و با او از بلندنداد در هد **شعر**

- ه جزیت من اعلوین و رده ۴۴ جزا من بینی علی اسبه ه
- ه و کلت الخ کال یاء ۴۴ علی و فاء الکیل او شیه ه
- ه و کل من یطلب عنده ۴۴ جانا فماله الا جانا غریبه ه
- ه و است بالموجب حقا ۴۴ لمن لا یوجب الحق علی نفسه ه

یا صبر و سکینه بیشتر و اسارد و بر سر رشته خویش باشد و طریق
مسکون خویشتر نگردد و بر عادت معهود خود رود که با جفا
دوستان دندان فشردن و لب ناکشادن و در مقام خلاص بر
قدم اول ثبات نمودن از سیر کز بیه و عادت بسندید بهزید
ه کرمه خلق جهان باز در کوه شوند ۴۴ توره خویش نکه دار و در کوه نشو
شعر
ه دم الخلیل بنوده ۴۴ ما خیر و لا یدوم ه

چون در صیغه موالات که با خلاص مرقومست ز نظر می کرده ام چنانچه
 مصافات را که از جانبین حاصلست در خیال می آورده و عیار
 مصافقت در پینه را بر محمل اعتبار می زده و عیار مبیانت ظاهر را
 از اعطاف ضمیری افشاند که بسپردن طریق مجابنت و فرودگذاشتن
 رسم کما بت دل تنگ حوصله فراخی می دادست و تقصیرات آن مجلس
 از سر تعویب تا ویلی می نهادست و این تطمع می کرده که قرآن
 و ماید ریا لعله بزرگی او بدگر فتفعه الذکر می و بر سبیل معارضه
 می گفته شعر فان یکن الفعل الذی اولجده فانعله اللای سرر الیوف
 هر موجی عارضی که ظاهر شود از اجباب اجتناب کردن و در
 خرده که در راه افتد از بزرگی بریدن کار عاقلان و شیوه نهر
 مندان نباشد **مصراع** کز دوست هر جفا بریدن خامیست
 اذا كنت في كل الامور معايبا صدیقکم لیلق الذی لا تعاتبه
 فغش واحدا واصل احوال فانه مقارب ذنب مرتة و مجانبه
 اذا انت لم تشرب مراد علی القداء ظمیت و ای الناس تصفون مشابه
 باز چون عدم التفات آن مجلس بازی اندیشیده ام و غایت انقباض

سر تا سر عشق جمله در شمار کما میست

بطول اعراض او مشاهده می کرده و از میلان طبیعت او بر فرض
 حقوق قدیم و نقض عهد سالف که در ترک اجباب بدین شیوه
 فتوی داده است و علم نمی یازی بر آسمان زده و محرق قرآن
 انار تکلم الاعلی بر عیوق برده با خبر می شد و از نبشتهها او که
 در اطراف شهر چون کدایان در بدری و نند و چون زنان در لاله
 خانقانه می کردند و اکابر و اصاغر بر اعینه و مداجبه ایشان
 محظا و فرافیزی کردند بحر و می ماند جایزی دیده ام حیثی
 نانبشتن و بساط با سبط در نوشتن و سوابق حقوق رانه
 اختیار یکسو نهادن و نظر مفکره را هر چند طبیعت بر مراقبت
 از مجبولست از آن سمت بریده کردن و دیده اگر چه جوهری
 نفیس است چون نور او مباد باطل کرد ذات او بر تنگی
 نتوان یافت و دست هر چند عضوی شریفست چون حاشا
 المجلس از کار فر و ماند از وجود او زیادت فایده صورت نتوان
 کرد و عمر با آنک نعمتی بزرگست دوران و چون بنا کای گذرد
 از دوام او بیشتر لذت نتوان یافت و فرزند اگر چه بیوه دلست

جوز العباد بالله ناخلف اید بقا او افزونی اعتدالی تواند
بود و دوست اگر چه دستیاری قویست چون خدایش توبه
دهد بشر ایط الفت قیام نماید از و درت و در یک حسانی نتوان گرفت
ه خل من قل خیره ^{شجر} لك في الناس غيره ه
راستی همه حسابها از نیک دوستی از مجلس بر باید گرفت همه لافها
از حسرت عیند او باید زد و همه فتاعها از بکارم اخلاق او باید کشاد
و همه اعتقادها و صدق اشفاق او باید کرد که من مخلص معتقد
سألهام هر خدایش و رزم ^{بیت} بیلا میش هم بی از هم
قرب بیست سالست تا میان ما عهد مصادقت موكد شده است
و عقد مخالفت است حکام یافته و وشاخ اتحاد تشابک و مصالح
جانبین تشارک گرفته در خلوت سلوت بدعاه او جویم و در
جامع بسامع تحفه ثناء او فرستم و در حضور و غیبت و رجا
و خجبت خویشتر از دوست قدیم و سہیم و قسیم او شناسم ^{شجر}
ه فان نكلت لم الفظ بغيركم ه وان سكتت فانتم عقدا ضماری ه
چیز واجب کند که بعد از چندین دواعی مذکور و مسایع مشکور

نام من در جریده فراموشان ثبت کند و ذکر من از صحیفه خاطر
محو کرد اند و خیر که نام من است و بیشتر که بدان هم راضی ام یاد
من نقر باید و بعد از آنکه جمله اسماع با سماع معاف و ضائق استماع
یابد و بکم و بیشتر و توانگر و در رویش چندان هزار مکتوبات او برسد
که عطاران ولایت و ستمه و جنبه را در اراج از بچند و بطاران
ناحیه کاغد سوخته از نبشتهها اوسان ندید که بچندان شهر
اوراق مسودات او را از یکان می پدید برند و کله دوزان روستا
از اطباق مخاطبات و انقی می نمایند هرگز من بیچاره را که راع
مجتهد بر دل و دیده اش طمان بر راه باشد و همواره ایوب و از آن
شکایت فراق ایت قران ^{بیت} الی سببی الضره خوام و یعقوب
و در درغلو و اشتیاق قران و اسفا علی یوسف زده ام
و چهار خد و شش جهت و سددالت و هزار وسیلت او را
دوست ^{بیت} و بالار دوست باشم بسلامی که از جنو بزرگی زیادت
ازین چشم داشتن خام طبعی تمام باشد بزرگ نکند و اهل جانب
دوستان قدیم که همانا از آن شمارم خرد شمرد یا هذله اهل کلا

معايشة الاجبار وهذا شمة ارباب الوفاء ابدا ترضى المروءة
ومثله تقتضي الفتوة لحي الله من ناقض عهد الاخاء نافض يده
عز الولد دريغ استظهار اين كه تنه كان چون تو بزدي و انور
اعتماد اين نرا در بر اعتقاد چون تو دوستي با جندان ياد كه از دوستي
تو در سر داشته هنوز اتش از مون بالا ناكرفته خاك در چشم
او ميدم زدي داب در جوي وفايره كروي خه خه احسنت
هيج باقى نيت ه كفتم كه تولد زمانه به باشي خود هر دو نواله استخوان
با اين همه شاكرم كه نقل اعتماد تو دريدم و عيار محبت تو باز دانستم
و در وقت مودت تو يافتم و جاشنى دوستى تو كرفتم و راتحه تو
شنيدم و بر مزاج طبيعت تو واقف گشتم **شعر**
علمك ان مبيت مبيت موعداً ه جها ما وان ابرقت ابرقت خلباه
بعلا ز ين خويشتن را خواب عز و زنده هم و بزخارف اقوال تو فريفته
نكردم و با كا ذيب بيان تو التقات نكتم و بزخم زبان تو از قاعه
اعتقاد نجسيم **قران** لا تعذروا لن نؤمن لكم قد بنا الله من
اخباركم ه ظن جاز بود مثل والظن خطي و يصيب له كجون

مجلس بقر سعادت و مركز سيادت و مقطع سوره و مجمع اسره
رسد اسره حسن عهد بر صفحات اخلاق او واضح تر كرد
و چون منصب ريزه كه هزار درجه دون استحقاق اوست
منصب شود اسباب فحاشا طت دوستان مرتفع نفر مايد و
انكسار بدهايي كدر بند هوا او باشد راه ندهد خود حال بر
خلاف ان معاينه شد و مخبر موافق منظر و مشاهده ملايم مشاهده
بود **مثل** ضار الشكر شكوة و انقلب العصار كوه كوه چون سعادت
تذكيرو آغاز كردن كزياران هم بشت بس بشت نهاد و چون عيار كى
تدريس بيش گرفت رسوم عهد و معاهد ضهير را مندرس كرد ايند
و تا بطالع سعد قدم در راه طلب نهاد من اجرا با دوستان از
جاده اعتدال الخراف داد و از انجا اين احوال حالت **قران**
ان لانسان ليطغى ان ذاه استغنى **شعر** بديدن تجريت و عين
اليقين مشاهده كرده كم من صديق غني و لا يتهه لما اوتي توي عن صد الله
كوي روزگار باهر كه اندك بايه مساعدت مي كند روز مانه باهر انكه
مواقت كونه مي نمايد بدين شريطه اتفاق مي افتد كدر جفا جوي

خویله و کرد و در بد عهدی سیرت او ورزد و در زنی و نایب طریق
 او سپرد و مایو کند هذا المقال قول من قال **شعر**
 هو الدهر لا ينبغي الحقيقه عنده وان شئت ان تكلفي اذاه **قاله**
 قلم قدم بلند بر نهاد و سخن یاد بان بر کشید و سورت غضب
 سورت بحال خواندن گرفت و رعایت غیرت رایت صجرت بر افراخت
 اما جای که اسودم و فاجبتم دارد جفا نمایند و در معوضی که حسرت
 عهد برزد لا یلتفت در عرض دهند و در موضعی که طریق یکا نکی
 سپردند یکا نکی پیش از ندادن ناپره طبیعت شعله زند و در آیه
 خاطر در توج اید و چون فکر طغیان کند و عنان تالک
 در دست مانند و پای سخن از رکاب ادب بیرون رود و در وینک
 بر قلم زبان گذرد بدیع و بعید باشد **قران** و جزاء سیئیه سیئیه
 مثلها راستی محاندیشیدم که بر خویشتر سپرم و دست بدین
 شکایت نیرم و ازین حکایت نطق تریم اما چون کار از حد گذشت
 و التئحیت در فروغ آمد و اب از دامن بگویی بیان رسید **شعر**
 شکوة و ما الشکوی لثقی عاده و لکن تفتیض النفس عند التلاها

از جمله از مجلس خدایتر از نیکانی دهاد و برد وستان رحیم و نه زبان
 کرداناد اگر همانست که از بخارفته است عاقله جماعت و عاقلترین
 قومست **مصراع** و ما حال قوم انت از حتم عقلاه چون می دانند که
 بدین حد تعدد و وجه حد و تعزیر باشد بدین تنبیه اعتبار گیرد
 و در پناه اعتذار کند و از لایمت من کمتر که کمتر من معترضم
 بر هیزد و این غلط مردود فر نوردد و کرد این شیوه نامحود
 نکرد و الرجوع الی الحق را امام سازد **شعر**
 فارجع الی الوصل الذی کان بهمیتنا و کل ذنب لک مغفور
 و حقیقت دانند که در شریعت حریت و مذهب اُحیت و
 ملت مودت کججلس شریف خویشتر را در آن توی صاحب
 طریقت و صاحب دلیل حقیقت دانند با مثال این حرکات
 رخصت نباشد و شارع عتاب جنلان فسحت ندارد که
 در او چندین تک و پوی و جت و جوی توان کرد که میان
 دو طرف نازک وصل و طبیعت حدی تمایلیست بیا ضغطة
 لی التفتاتی و یک خطوه خطا در جانب هذا فراق بینی و بینک
 نتوان افتاد

اعابت المر فمجا واحدة **شعر** ثم السلام عليك لا اعابته
جمله اصحابنا و بزرگان ما با کهن هم طویلہ اندمانا اسامی ایشان
اگر نه عهد دوستیست بر خاطر باشد در زمان سلامتند بدعا
و تناهم از آن جنس که در مقدمه افتاد مشغول و با سلامت نیره
که درین عهد بس عزیز است و درین دور نیک غریب هر چند از
فراق خدمتان بزرگ منغص است بین البحر و الزمر و مایلیق
هذا امر روز کاری گذراند **شعر**
هلکنا عیش بجایز الهوی **شعر** والشقاء المحض عیش العقل لاه
اگر چه از مجلس را بتعرف حال ایشان بس نظری باشد اما چون
تبلیغ حقیقت وصیت کرده اند از یاد ایشان کردن و شمه از
مجاری احوال در قلم آوردن چاره نیست چون کهن در همه احوال
و افعال بر سر متابعت و مشایعت آن مجلس بوده است و هست
واجب چنان کند که درین سیرت هر چند تا محمود است سنت
قد تم در افتاد بد و فرو نگذارد و منهج بجاملت و مراسلت
مسدود دارد اما کهن را با صفت برابری کردن دشوار است

هد و محبت را بر بی حرکات محبوب رفتن نا ممکن باشد
جفا دوستان را جز بوفامقابله نتوان کرد و ترفع بزرگان را
جز بتواضع بیش نتوان گرفت بدین رخصت این خدمت نبشتم
و بر الفاظی که در قلم آمد و صورت اعتراض زار دستاسم چه
کهن تر از در مقام اعتراض بودن سماحتی دارد و هواداران را
زمان اختیار در دست داشتن متعذر باشد که مرد تا از سر
اختیار بر نخیزد در صفت دلان نتواند نشست و مرد تا
مراد خود بیکسو نهد ر عوی ارادت نتواند کرد علی الجملة اگر نخواهد
و بنوارند و اگر براند و بیند از من کهن تر از سر اخلاص بر نخوراهم خاست
و کرد تغییر بر چهره اعتقاد من نخواهد نشست **شعر**
از اعرضت و نات اواقبت و دت **شعر** فی المنی و الهوی الخلدی من شیمیه
توقعست که بدین انبساط که بساط اخلاص را در راحت سینه
بکستراند و نشاط مهمت در تحری رضاء دوستان بیفزاید و زنگ
شبهت از صفحه اعتقاد بزداید ملامت نقرماید و بدین معاينه
که از راه اعتماد رفت بران مکارم اخلاق و حسن اشفاق عیب نکیرد

و بدین مثل نَفْثَةُ المصدوره که از سر سورتی اتفاق افتاد
معدود دارد **شجر** انت عینی و لیس من حوت عینی غرض جانها علی الاقاربه
و حقیقتا است که عود را اگر چه صفات خودت دارد تا برادر
نهند بوی او بالا نگیرد و شمشیر را اگر چه بران باشد تا بجنابتند
اثر او ظاهر نشود و درخت را اگر چه باور بود تا بپشتانند
شمار مردم نرسد و دوست را اگر چه بستمند خلاص اتمام گیرد
تا با حایز کوشمال عتاب ندهند از محبت او برخوردار نباشد
شجر لا بدون العتاب تخلص و صد الریح یجلی بالعتاب
در مقام انتظارم تا اگر سخت خفته بیدار شود و اقبال رفت
باز آید و از مجلس اعطاف عاطفت را در هزرت آرد و یک ذره
از ذروه عظمت و کبریا قندی فراتر نهند و خلفا با خلاق الله که
کلم الله موسی تکلیما من کثر را تشریف خطایی بارزایی دارد
و در ضمن آن بخدمتی اشارت فرماید تا بواسطه اتمام آن مهم مراسم
دوستی که مجلس بزرگوار با جندان گناه در آن شیوه سخت نیاید
گناهست بدو آموزم و از میان دل و جان سبایها کنم **شجر**

تداطلت الكتاب والشوق علی لیس برضی من القول بالمیسوره
فستقی الله ببلده انت فیها بدیوع المتیم الممجبوره
فصل این فصل بر ظاهر این رسالت بنشسته شد که
مقارن این رسالت این مکتوب خطاب آن بزرگ در رسید بعد از آنکه
این خطاب ناخوش کوار در از اهلک چون عیش عاشقان تلخ
مذاق و چون عتاب معشوقان هر چند جای آن ندارم خشم امیز
از سر صجرتی تمام و حیرتی مستولی صادر شده بود و پاندیشه
ای سال سوی آن محروم محنوم گشته ناگاه کل بزم مرده او میدرا
نضارتی پیدا آمد و مکران مجلس را در رعایت جانب دوستان
بصارتی حاصل شد و دل مشتاق بنسیم رواج از اخلاق ترنم
آئی لا جذر رخ یوسفه اغاز نهاد و من حیث لا تخسب بعد
حین من الدهر چشمی نور با کمال خط مبارک حطر و شنای
بر گرفت و دل رنجور با سلوت بینکانه طبع ساز آشنای زر گرفت
خدای گواه و آگاهست **خبر** و قد خاب من استشهده باطلاه
و نحو محبت و صحبت قدم قران و انه لقسم لو تعلمون عظیم

که بتردیک این مخلص معتقد و صول این ملطفه بر ملاطفه حصول
اصناف مرادات و شمول انواع سعادات فرا تر بود و صورتی برای
او در دیده از جمال چهره خیال در تمنی منتظر وصال زیبا تر بود شعر
زهر الحلی فی الفواد من المنی هم والریق ریق للاجته الفم
بسلامتی ذات کرم کی همواره در ناز و نعیم باد شکرها کز آرزو آمد
و باتفاق اعمال هر چند لایق از کمال نیست بخها حاصل شد و بوعده
حضور که ماده صد هزار جهور است چون قوت دل و راحت روح
ببفروزد و تن نیم مرده از سر زنده گشت اعتقاد در آن قضیت
که فرج مفروض مملکت فسادی با فراط گرفت پارت چه بشارت
تواند بود زیادت از آن بشارت و کلام دولت خواهد بود و برای
ان حالت **مصراع** معشوقه بسامان شد تا با دجین بیار که
شعر آن زهر ایلف شملی بشمل هم از زمان بهم بالاجاز
ایزد تعالی مناجح مصاح را با مضای این عزمت مقرون داراد و این
اندیشه مبارک که بسیاری در لها خسته در آن بستت عن قربان
قول بفعل اردوان مجلس راهر کجا هست و باشد چنانکه استحقاق

از اقتضای کند در حرمت و نعمت غنیمتها همت که بر تو از آن درجه
تواند بود برسانا در و ما از ک علی الله بعزیر و الحمد لله
این رساله بقاضی ظهیر الدین منور الشاشی صاحب دیوان نیابت
و کاتب باشد در ولایت نسا بر سالت حضرت شادیاخ رفته بود
و بخادر خالب واقعه افتاده و بعبید محنت گرفتار شده و بعلی
موفور مخاطب و مطالب گشته از سران حالت سویی من رسالتی
مشمول بر شرح احوال و مصدر بد و قطعه تازی و فارسی اصدار
کرده بود و در اطلاق جویش از حضرت جلت که مویل هر بچاره
زمان هر داره است و الحمد لله علی ذلک معونتی جسته و مطالع
مقطعات برین جملت بود **شعر**

هذا کتانی و اسراب الدروع له **قطعه** علی امتداد زمان العجز عنوان
با دین نتواند نمود هیچ بیان هم که من چگونه بدیدارت از و مندم
اتفاق نامقارن و صول این مکتوب نوک علی رحمت بالمیامین
نصبت چند اتفاق افتاد چون از آن سفر سعادت انصاف روی
نمود در جواب از خطاب این قصیده و قطعه و مکتوب فرستاد

قلبى بناجيه اشواق واشجان ^{هـ} وليس نجيه من بلواه سلوان ^{هـ}
 والصبر في وحشة الهجران ^{هـ} والعقد من رهشة الحرمان ^{هـ}
 وفود راسي بنا القلبي شغل ^{هـ} وهجن خدي عمار العين مدان ^{هـ}
 تمت دموي بستر كنت اكتمه ^{هـ} وما لست الفتي في الحب كتمان ^{هـ}
 بنت خراسان ^{سراورد} وللدمع ^{منفس} ^{برزان} حتى نبت عن لذيد الغض احنان ^{هـ}
 لولا زمان انى التكاربه ^{هـ} لما بنا بدوي الاداب او طان ^{هـ}
 لا تركنا الدنيا وزخرفها ^{هـ} فالعمر مقرض والدهر حوان ^{هـ}
 ما انزلنا اسرايما لنا ينسا ^{هـ} فديتها في اللذات عنوان ^{هـ}
 اذا الزمان زماي لا يكافى ^{هـ} والامر امري والخوان الخوان ^{هـ}
 طرف الصروف غضيف ^{حظقت} والعيش عضر وظل العزف نمان ^{هـ}
 مرت فقرت لذيابعد ^{هـ} كذلك العيش اطراب واشجان ^{هـ}
 وهكذا الدهر لا يبقى على سبق ^{هـ} عسرو وبيتر ووجدان وفقدان ^{هـ}
 يسامر الحمران ^{مروغانه} الروح ^{موجته} ونعري الصب بعد الوصل هجران ^{هـ}
 من الذي اعيش الامال اوبه ^{هـ} فلم يصانحه طول الدهر حومان ^{هـ}
 شوق الى اهلها روي فداهم ^{هـ} كما تشاق الى الارواح ابدان ^{هـ}

واجران
 وخطس
 وما يسي

رائر
پي

فما سري بارق الا واخر قني ^{هـ} شوق تلخي له في القلب نيران ^{هـ}
 وما اتي طارق الا واغر قني ^{هـ} دمع يغص به للدمع اردان ^{هـ}
 لله كلابن جركنت اعهد ^{هـ} والدهر كالعبد مطواع وميدان ^{هـ}
 كم شاي حفته ^{ميشنا} عصه ولنا ^{هـ} برعه مع اتراب العلي شان ^{هـ}
 ما ذقت طعم جياي بعد فرقتهم ^{هـ} والموت للعاشق المكين الوان ^{هـ}
 وما احتظيت بطوف من خيالهم ^{هـ} وكيف تحط بطوف الطيف بيقان ^{هـ}
 اقول والشوق طوي وبيشر ^{هـ} يا ليت اعهدهم يوما كما كان ^{هـ}
 فلم خللت ببلدان ^{اقتت بها} بالاهل اهل وبالجيران جيران ^{هـ}
 والله ما عشت لا انسى عهولهم ^{هـ} وقد تروى شرب العهد نيران ^{هـ}
 وقاهم الله من بريح النوى ^{دور} وبارهم جافل الصرعين ريان ^{هـ}
 يبكي فيصيح ^{ممثل} تغر البرق ملتعا ^{هـ} صحكا يمازجه للرعدي اريان ^{هـ}
 وخص منهم ظهير الدين سيدنا ^{هـ} بمنزلة صونهاروخ وريخان ^{هـ}
 قرم لمعتمه القت مراسيها ^{هـ} بحيث يلم خد الارض كيوان ^{هـ}
 ضم السبعة في اخلاقه ^{ملك} ملك مقرب ولعين الجدان نيران ^{هـ}
 من روجه ثبت منها الاصول ^{هـ} كما تمت لها في زري العلي اعوان ^{هـ}

انتها
للصبت

دون ننده

الظن
الدمع نوره داند

اصل زبانه اعدت فباخره ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 بیت رفیع الذری ^{سزما} رجب الغنا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 یذب عنه ^{دفع عن کتف} ولیل التبع معتکر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 ذومه ^{دفع عن کتف} لا یحل الخطب ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} عزم ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 ولا یقلقه ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فی نازل فرج ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 لوازمی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} کل حوی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فی العلی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فله ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 سبعین ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من نداء ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} الغمر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} مرتبه ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 یعطی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ویاخذ ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فضلا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} وبقدره ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 حوی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} عدا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} خراسان ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} افرد ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} بها ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 هتر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} عطا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فی یوان ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} الملوک ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} به ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 بکفه ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} وهو ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} مفتاح ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} المنی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} قلم ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 ویرفع ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} الفضل ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} قدر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} او ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} یخفض ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 یصوغ ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} خط ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} این ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} زین ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} الرق ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} اسطره ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 وقد ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} طفر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} تیدر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ج ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} نتایج ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 فکت ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} کالر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ورض ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} والا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} قطار ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} مجذبه ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}

وهن فی فرج ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ما سقی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} کما ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 لله ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} صاحب ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} مدنی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} کما ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 لا ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} زال ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فضله ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} فی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} روضه ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} انفس ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}
 ودام ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} یلفی ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} بر ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ارج ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} من ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} الله ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} حبل ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}

فارسیه

ظهیر دین زبردگان و دوستان را که وقت معنی جز با تو نیست پیوندم
 اگر چه نیک بر کنده خاطر من ز فلک جو جان هوا تو در صحرای پر اکلام
 ز بند مهر تو آزاد نیستم و رجه بصد طریق جور زمانه در بندم
 کهی جو غم زدگان از فراق می گتم کهی جود لشدگان در عذاب بخندم
 جنان شدم ز جنون دل و ز چیر عقل که این دم از در بندم نه از در بندم
 جود داشت روزی چند زمانه در ^{شاری} بدار کانون لا بد پردر یکجندم
 زیر که محنت دیدم بمراد و راز تو خلدی داند کاس روز از روز مندم
 ترا سعادت بادا کی رفیق تو ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه} ز زندگانی باری امید بر کشندم
 سلام و تحیتی فرستم و پیوسته بتنا و مدحت که دست اوین
 حق گذاران نعمت باشد مشغولم و دعا از دولت نصیب او فر
 ^{بهر تزیین معبد بادناها و عدنانه}

و بی نندیها

از آن مخلصان است باوقات خلوات که ورد آن مرد از شایبه
غرض و ریاضت و ورود آن در حضرت ملکوت بگرامت
اجابت مقفایا شد خود از فرایض ناموجه مهم خواهد بود
فرضیه ترازش کمالی که لای الفاظ او اطواق اعناق ایام و ایالی
باشد وجه کار تواند بود مهم تراز دعا مفضل که مهم هر که حضرت
کرم او انبیا سازد بیک ایما عنایت او تمام شود و با این همه از بیم
نظار کیان هنگامه بیان و کونه نظران عالم معرفت که از جمال
چهره مقصود جز خیال صورت معهود نبینند عادت قدیم
و رسم مالوف هر چند زینت سخت پیرزی شده است فرو
نگذارد و از سینه پاک و اعتقادی صافی با خلاص تمام نه بر
مذاق قول مترسلان و مزاج عادت اهل روزگاری گویم زندگانی
مجلس خرد و ندی فلانی در دولت که بر قدران مهمت راست آید
و نعمتی که بان دل و دست پای دارد و چشمی که نتیجه جنان
فضل باشد در از باد دست نوایب از دامن دولت کوتاه و مانعی
دو جهانی حصول موصول در رغبت در رسالت شاد یا خ فانتز

}

و همت از تصدی نهی که چندان پراکنده نگذرد کند قاصر
حال از رومندی سعادت خدمت خداوندی اگر در آن باب
نیز سنت اهل عصر بر دست گیرم و قدم در راه بیابان از شیوه
نم و عنان قلم فرا گذارم و خواهم که در معرض عرض از حال نام
و جمل و تفصیل آنرا در چیز عبارت ارم و چون ارباب بلاغت
هر چند از آن طبقه نیستم بقدر طاقت آن که دست رسد
دست کاری و جلوه گری کنم متیقنم که هیچ فتنه سلامت باشم
و از علامت اهل تحقیق سلامت نیابم و از جاده اخلاص و شیوه
اهل اختصاص که بر این راه و طفیل از طایفه ام دور افتم و حقیقت
احتران از جری که در مذهب ارباب و فاعل طریقت اخوان
صفا جایز نباشد متعین است و توفی از جای که مشر غرامت
و معقب ندامت باشد مقترض و اجتناب از کاری که کفایت
آن صورت نبندد و تمام آن ممکن نکرده و واجب و دوری
از مقامی که آخر الامر در آن نسبت عجز و قصور مردم راه یابد
شعر اذالم تشطع امرأ قد عهده و جاوزه الی ما تستطیع

شیا

اما از اقامت شرایط دعا که اگر وقتی از بندت صاریف روزگار
و جباله موانع اقدار کتایشی خواهد بود و روزی از مقاسات
شداید مفارقت که عمر عزیز در آن محنت بسر آمدن سایشی روی
خواهد نمود جز بواسطه آن ممتنی نشود چاره نباشد مفتح الی و
بدست حکمت کل شیء عنده بمقدار در خزانه رحمت برین نیازند
نعمت راحت و مفلسان خطه امید و معتقدان محنت خانه روزگار
کشاده گردانند و اتصال حقیقی و اجتماعی کلی و مجاورین شایبه
مباینیت و ملاقاتی تعبیه مفارقت نه چنانک بیم زوال پیشی
آورده باشد و رحمت ارتقا بر دم زده بر مذاق سال گذشته
شجر ماکان الالفة من نظر ^{عجل} عجل او تهلة من وارید کیهاده
دعا واللہ لا یجیب من رجاہ و تجیب دعوة اللدای اذا رعاہ ^{الغالب} این خطه
اوایل شهر الله رحمت مبارک می نویسیم و هر چند حلیه حال معلوم است
و اعتقاد از مجلس فقر تنبیت قدم موسم مبارک می گویم و از خدا
تعالی می خواهم تا هر چند زودتر بار کن سنگی از دل عزیز او که
طافت آن ندارد و از ایام را با انواع خرمی و طرب لی چشم زخم هیضه

و در ب در آن مجلس بسر بید خدمتکاران خاصه را هر روز که
افتاب بسر دیوار غروب نزدیک رسد و طلیعه لشکر شب
بدیداید و روز نورانی لباس نرغفرانی پوشند از سطوت خشم و
صخرت عتاب و نغوز بالله منها نکه دارد و اگر چه این دعا از سر
صدق تام و تصریح واجب می رود همانا در محل قبول نخواهد
اوقات وجه دانم که شهوت صادق آن بزرگ در اسناد عار و حیا
ذرب دقیقه مهمل نکذارند و طبیعت مبارک خداوندی با مهمل
حق صحبت قدیم او که در مذهب فتوت محبوب باشد و در
شریعت مرقوم محظور رخصت ندهد و ناپیره خشم آن
بجلس اگر نغوز بالله در کار لوت و اعداد آن اسباب تقصیری
رفته باشد و سخت بد خدمتکاران را بنا خیر بی در آن باب رهنوی
کرده اسان اسان منطقی نشود **شعر**
وهل یطوریه فی صومہ شبع ^{بهم} و ما را ایناه فی شعبان شبعاناه
همانا این مطایبه از خدمتکار خلص و دوست دار قدیم جز امتداد
حلت ایام اتحاد طریق میسب طت کشاده است و خیر و شرد و ستانه

و امر و نهی طیبانه در میان آمده بردست نگیرد و ازین جهت که
باستغفار اعتدال بر خیزد هیچ غبار بر عذار خاطر مبارک که
چشم فصایک جمال از روشنی نشینند درین مدت بر تواتر
مخاطبات خدادنایی که از روزگار خود همان سعادت می یابم
متواصلی شدست و کهتر از اتفاق خوب را بعد از فیض کرم
و محض لطف از مجلس بر موانات اقبال و مساعدت نخت خویش
بی نهد و هر یکی را تشریفی تمام و موهبتی جسیم می شناخته
و تعویذ و وسیله تحصیل مقاصد و جزئیات ایام می ساخته
و در شناوردی که محمود خاطر اصحاب قلم و نقد و در حالت آبناء
سخن و معهود شیوه ارباب حقیقت باشد می افزوده و از جمله
ان تشریف مفاوضه که از حضرت شاد یاخ امدار فرموده
بود و در ابراد معانی و ترتیب الفاظ و تشبیب صورت واقعه
و ترتیب استعطاق آرا عالییه و ترغیب ارباب دولت بر
اعانت اصحاب ضرورت چون بذیل حشمت ایشان مسکن سازند
چهره مطلق بل که اعجاز ظاهر فراموده و در تقریر مجاری آن

احوال و تخرج غصه از حادثه داد سخن پروری چنانک او
داند داده و حق هنر و پروری چنانک او تواند گذارده و از لطایف
منظوم و منشور و اربکار خاطر و قادمالاعین زات و لا ازین
سمعت بر مشتاقان جمال را شرح جلوه کرده رسیده بود و راستی
خدمتکار را میان اهتزاز مطالعه از الفاظ بدیع و بایراد
حقیقت حال از واقعه شنیع خیری تمام آورده و اندیشمندک
عظیم چنانک مقتضی کمال مخالفت باشد مستولی شده و سند
گونه غم و اندیشه بدین دل نخت پیشه روی نهاده حالی
کهتر از فصول از صدور تا اعجاز از هیچ اختصار و ابجاز
بل با علاوه شکوه در صورت استغاثت و در نابه گریه در طی
استغاثت بجمع مبارک خدا یگانی با استماع مسرات مجتمع باد
رسانید و پر برای عالی خداوندی صدر صدور الشرق و المغرب
لازال عالیاً عرضه داشت و استنهاض عواطف خداوندان
در تسکین نایره ان فتنه و دفع غایله از واقعه بواجبی تقدیم
کرد و بکرات و مراتب در مجلس عالی اعلاه الله بوقت فرصت که

ساخت ابراد سخن باشد گفت که فلان بنده اعنی از خدوند
دعا کوی مخلص دولت و دعا گزارده قدیم حضرت دست درین
خاندان مبارک تا ایام ساعت مہبط اقبال و دوات و مرہط
شوارد قدرت بادا با و اسلاف او حقوق نیکو خدمتی که از
آن لازم باشد موکد داشته اند منت باد شاهانہ بر استخلاص
او کماشت و جناح رحمت بر احوال او کسب بر ایندوان جماعت
برین حرکت نا واجب ملامتی بواجب فرمودن از فرایض استوار
موجبات ثنا و ثواب جزیل اخرا بز معانی عطف عواطف شاهانہ
در ہزت آورد و شفقت و رحمت حسروانہ را فر اجنبانید بر
دست بلال الدین الخ لابلک درین معنی سوی خداوند ملک السلام
عز نصرہ بیغای با طول و عرض و مثالی با پیل و در اجینی صادر
شد خود در میان تشیت این کار صبح سعادت از مطالع غیب
جمال داد و بشارت اخلال عقده ان واقعه و انقسام عمدہ ان
حادثہ در رسید و مواسم اقبال مخلص از مجلس تازہ کشت و نوام
راحت در تنسم امد **قرآن** و کفی اللہ المؤمنین القتال و خدمتکار

کہ بسبب امام آن تشوش در غرقاب حیرت افتاده بود و در
جایل محبت گرفتار شدہ دیگر بار دست در شاخ شادمانی زد
و از کشاکش دست اندیشہ کشایش یافت و دیدہ دلوا کہ داغ
اخلاص در این حال خلاص حکمتل کرد ایند **شجر**
فکائی یعقوب من فرجی بہ **ع** از عا دمن شتم القیصر بصیراہ
واللہ لو قنع البشیر بمجی **ع** اعطیتہ و رأیت ذاک سیراہ
عرض انک تا خداوند را محقق باشد کہ من خادم در ان باب
نقص نبوده ام و جانب اخلاص و حقوق قدیم را نامرعی نکذا^{شده}
و هرگز تواند بود کہ چون من کمتری کہ خویشتر را رضیع ان
مبارک و صنیع ان ایاری دانم در چنین حادثہ کہ باز بسز باد
دست کارها و جان سپارہا مخلصانہ نکم و اعیاد ابا اللہ طریق
تساہل و تغافل سپرم و شبوہ تاخیر و نقصیر برزم **بیت**
در خدمت تو ای زدا و جان عزیز **ع** جان بر میان بیندم و صد بندگی کنم
توقفی کہ تا این غیبت در جواب مخاطبات رفتہ است موجی روشن
و عذری ظاہر دارد **مصراع** و العذر عندکم ام الناس مقبول

فان آنست که کمتر اناگاه و ناپیوسان چون بلاء ناکهان سفر
چند در راه آمد و رنجها که **مصراع** که شرح ده هم هزار داخل کرد
مشاهده بایست کرد و قصیر عن طویله سرمایی که زبان
در دلان بیفسراند و جنیز را در شکم ضرر رساند معاینه دیکه
شد و بیابانی که فهم بیایان از دشوار رسد و وهم در طول
و عرض آن سرگردان ماند برده آمد و حاشا المجلس با خام قلبت
که دیواز وجود ایشان بگریزد و بلیس از تقدم ایشان انقت
نماید **قران** و لا تسال عن اصحاب الحیمه ملاقات افتاد و شهری
که پارکین سرخس و شوله بوقهر بر و شرف دارد تنگ تران
دل رنجوران و شوریده تر از خواب مخوران و سر تر از راه بچوران
مطالعه کرده شد و آخر او آخر شعبان بعد التیاء و الی یاری
از محنت سوخته و تنی از سر بافسرده حضرت باز رسیده
آمد و از آن روز بازاری یومناهدامه تر فلانراکی از تقصیر
خوبتر در حق او صد هزار حالت دارم و از انقباض او با این
کمتر سخت بسیار شکایت در رفتن حتماضی بوده ام تا اکنون

بوقیس

کامم را می بدست آورد و بای در راه نهاد بدین موجبات دروای
تا این غایت خطرات در ترا می بوده است اما همانا که بتطویل
که این کثرت رفت از عذر نمید افتاد و با این ابرام ناشیرین
از تقصیر که در دل خداوند شیرین شده مگر قدر آن حالت نمی دانست
و شکر آن نمی نمودست **مصراع** این بیند هر که شکر نعمت نکند
توقعست که از راه تطول بدین تطاول و تطویل معذور فرماید
و بعد از آن که از مشقت مطالعه این هدیانات بر اسوده باشد
و از هرج خواهد گفت که بیکر اصد چند است فارغ شده جانک
از لفظ مبارک از خداوند سزد خدمت و دعا بحا یوم منعم
مکرم فلان ایصال فرماید کلیف شرح ارز و مندی و التماس
تقریر نیاز مندی نمی کنم **مصراع** فیما لها قصة فی شهرها طول
و اگر کرامت تبلیغ خدمت مجلس رفیع فلانی ارام الله رفعة قلده
و طول مده عمره ارزانی دارد خود موهبتی باشد هر چه برز اکثر
از بس که ابرام دارم و تصدیع نمودم مجال آن نمی بینم که در ایصال
تحت و ثنا بخردم زادگان و طبقه خدم که قدم بران بیشاط

عالی در اند قرآن بایستی گنت معتم فافوز فوز اعظیماه التماک
کنم اما اگر نی واسطه درخواست خادم کرم خداوندی
که بدر دستر که بران خوبی دارد از لطف بفرماید طراز سوابق
نعم باشد بیرون آنک بعد ازین چنین زحمتها ندهم و خاطر
بزرگوار را از چندین ترهات صیانت کنم اگر خدمتی دیگر
باشد فرماید تا کرم مطاوعت بسته اید از ثنا الله تعالی
این رسالت یکی از جمله بزرگان بنیشتنه می اید بشهر نسا جماعه الله
زندگی مجلس سانی فلانی در دولتی بر مذاق آن استحقاق و نعمتی
که چون همت و عطیتی در خوران اهلیت در از یاد اقبال
صاعد و روز کار مساعد و ایزد عز و جل در کل مساعی راضی
و راعی حقوق مرعی و سوابق مرضی که میان جانین متا کد است
و لولحق از بد تقادم روز کار مجددا از ان فرا گذاشتست
که در تقریر آن بزحمت تخرییر حاجت افتد عالم الاسرار و طلعت
که من کمتر چون از عهد گذشته که واسطه عمر بود بر اینو بشتم
و از نعمت مجاورت و صاحب قلم که فقدت معرفت

یاد ارم و از ان موسم راحت و نوبتی شادای ایام مثل
لم یبلخ النوی بیز العضا و لحایماه غم دل باز گویم متاسف وار
بحیرتی غالب و دهشتی مستولی **شهر**
ه. بر ارم آه سرد از حشرت و یاد در دل گویم

عسی الايام ان یرجعن قوما کا الذی کانوا
وان کرایام الحی ثم انتنی **ع** علی کبیدی من خشیه ان تصدعاه
حق ملحت و وسیلت مصادقت و راعیه جنسیت و جازیه
الفت کفریک مقدمه مقبول و موجبی قویست چون دست
فراهم دهد و شتاخ ان در هم پیوندند همه حال نتایج
ارزومندی و توابع نیاز مندی کم نیاید و ورود و فودان
بر ساحت سینه مستدام باشد و برین قضیت اگر چه
کهتر خواهم که هر وقت خدمتی فرستم و زحمتی در هم و از ان
عهد خدمت ذکر می و از ان حق نعمت شکری تازه کنم و
الذی از الخ در صحیفه دل ثابت قدم مثبت است بقلم
در رقم ارم چون از جانب مجلس هیچ مظنه اجازتی نیام

و محل ارادتی نبینم و امید قبولی ندارم حیران وار چشم بر راه انتظار
نم و دست در قتر اک صبر زخم و پای در دامن حرمان کشم **مصراع**
نشسته بدین امید کآخر روزی **ه** اگر بنا جی ضمیر معتبر است و تشاهد
قلوب را اثر جان واجب می کند که این التفات زهر درو جان بستنی
و محرک شوق و داعیه باطن یک کام یکام یا ناکام از سوی تهنلی چه
دوستی از یک جانب خوش نیاید و از آن یک دست بالا نگیرد و رقاصی
یک جا جا یک نباشد و خدمت چون شرف قبول نیاید موجب نهمت شود
نه مقتضی رغبت و سبب زیادت تردد باشد نه مستدعی در اوم تردد
آخر حق صحبتی که ما را با نشت **ه** بشناس و همان گیر که نشناختیم
دوستی مخلص و کهنتری معتقد و خدمتکاری مشفق و خواجه تاشی موافق
بعمر با دست اید و تا چندین موافق که با من خادم در میانست باغیری
متاكد شود مدتی دراز باید **شعر**
علی انی سانشد بوم بیغی **ه** اضاعونی وای فتی اضاعوا
با حاین تشریف سلام از مجلس جمال دادی و کهنتر از بر قضیت خلاص
مایه راحت دل مشتاق و مرهم جراحت فراق ساختی از نیز چون

طفیل بود هم در عهد طفولیت طریق عقوق و نسیان حقوق پیش
گرفت و داغ مفارقت سر باری همه محنتها بردل و جان روز و غنبد
نقاد و نظام از ان کرامت مالوف حاصل آمد **مثل** و النظام عن
المالوف شدید **ه** و خط شریف که مدت با سوره چشم کهنتر بود است
با چندان آشنایی چون کم و عهد درین روز کار دشوار بدست می آید
و جز بغایت دیوان نشاد و وقت جواب نبشته با حضرت خیال
جمال و معنی تواند دید **مصراع** و ای نعیم لایکدره الدهر **ه** انشا الله
بدین نعمت باری چشم زخمی نرسد و این قدر متع که قدر از می شناسیم
باقی مانند جمله امثال این تصور که صورت تقصیر دارد جز بر
تغایر روزگار و مکادات عادت ایام حمل نتوان کرد **ه** که تر و الله
علی ما نقول و کیل از اهل جانب هواداری و اغفال مراسم خدمتکاری
متر است و جنان خدان بدی از نسبت تقصیر در رعایت جانب
دوستان و مراقبت حق مخلصان مئزه توقعست که این معاینه چون
از سر اعناده می بود بران مکارم اخلاق و حسن اشفاق و مطلوب
تا یکد قاعده مصافات و تجدید رسم مولا است تجدید معایبه نرسد

و بعضی الرضا ملحوظ کرد و از تبعه اعتراض و اعراض اغراض
محفوظ ماند **مصراع** و فی القباب حیوة بیز ارقام **ه** تا حقوق قدیم
بر خاطر بزرگوار گذر کند و کمتر که یافت حومان آن سعادت مستلا
مثل بدین لقیه للموثر و نفته المصدور **ه** معذور باشد که بر
دوستان حقیقی هم تکیه توان کرد و هم نکته توان گفت **شعر**
و انکلا غدمتک العلی **خ** **ه** لاکا حوة هذا الزمان
و انتظار می رود که چون از مجلس بعد ازین چون عرض خدمتکاران
مخلص باز خواهد و لطایف کرم او اطلاق مواجب خدم آغاز بند
ذکر کمتر که اول عقدا از طایفه واسطه عقدا از طبقه بوده است
از صیغه اول و صیغه خاطر میان انکشت بسیار فرو نشود
و هر وقت بترتیب خطای یا بترتیب سلامی مشرف گردد تادر
اوراد دعا و ایراد ثنا هر چند روز کار بدان پیشتر گشت بیفزاید
و سخن سینه را بتازه تازه و لایب آید لهذا باب کمتر خواهد که
اگر خدمتی نویسد بر حمتی بیرون تکلیف مطالعه ان مشوب نباشد
اما کرم ان خداوند و حسن عهدی که او را در محاققت جانب کمتر ان

باشد این رخصت می دهد بهتر محمود را که محسود کمتر است در
ادراک ان خدمت بعد از انتظار عاطفت و استرضای خاطر مبارک
مخدوم عز و نضره خدمت ان مجلس اسماه الله فرستاده آمد و بکنجری
یا لیتنی کنش معه **د** ایران مرکز سعادت و مجاوران کعبه بسیار **خواهد**
بیسقط الطیر حیث **نیشتر** **ه** **الحب** و اجشی منازک **لک** **ه**
شک نیست **ک** اجزویات مهمات در ز سر خواهد داد و ان مجلس را
شام ابا اختیارا او اصطرار **ه** از حسن استماع ارزانی می باید
داشت و در تمام هر یک سعی جمیل چنانک و دانند و توانند و ان کفایت
او معهود و مرتب جو باشد تقدیم فرمود و هیچ عذر نابقبول تغییرک
حوالت نکرد یکی که مقصودی حصول پیوند از شفقت او خواهم
دانست و اگر تساهلی روز ان عدم التفات او خواهم شناخت باقی
فرمان او راست لعهدة علیه و الامر مفوض الیه و ذلک ما اردنا
ان بنین خدمتکار در مقام انتظار است تا این کلمات بسمع کرم
سموع گردد و افتتاح این اقتراح بخیر و خوبی باشد و در ثانی
الحال حجاب تعزیر و نقاب تفرزان میان بر خیزد و هر وقت

باین بیان و گفته شده

تشریف مخاطبات کاغایت امانی و سرد و قوت شادمانی تقبیل است
برسد و نغمات و خدمات اشارت رود تا بر جریدہ دیگر حقوق
نعمت ثبت افتد و بصدق بیت در تمام از مبادرت و در اہتمام از مبادرت

بیکلی از دوستان نسبتا بنشسته می آید

زندگی مجلس خداوندی در نعمتی که اهل دان چون بکارم اخلاق
از مجلس و قصه اشتیاقی این کمتر با بیان باشد فراوان سال یاد زبان
روزگار بنشران مناقب و شکران مواهب روان حال دولتش بدوام
پیوسته و ایام حشمش میمون و نجسته آرزو بندی و نیاز مندی
بسعادت خدمت خداوندی نه در آن نصابست عاقل کویہ نظر را
از ادراک آن نصیبی تواند بود یا صبر کردن برای بیادست برد او ای
داری تواند نمود و اگر چه حال کمتر درین حضرت جلالت برتر قیلت
و لطایف عواطف خدایکافی حرکات و سکنات اورا بنظر رضا
متلغی هر ساعت جاد به حقوق خداوندان و داعیہ عشق
لولا جبال و طمان ناصیہ دل نمی گیرد و دیوانہ سودا آن
سواد را از بخیر آن عجایز در سبح می جنباند **شعر**

ایجابی و نقل و شاهدهی هستند و لیکن بی او همه هیچ نیست و بایستی
در رخ فراق تبارد اشتاق بطعنه می گوید **مصراع**

ای دل جو کنه تو کرده خور می شوه و عقل یا ایسته و دل شکسته را
باز می جویند **مصراع** لعل که عذرت و انت تلوم و اورا با جندل

ندامت چه جای ملامتت و او با چندین غرام چه مستوجب
غرامتت با حکم قضا جز تسلیم و رضا چه فایده کند و دست گیری
تدبیر با دستکاری تقدیر یکجا نافع آید **خبر المقلد و رکابین**
والهم فضلہ اما در آن حاصل که عاشق صادقست بجزان کرد
پایہ حوض می گردد و روزگار که همه شکایتها از دست بلوغ عسی

بگذارد و هنوز او امید تنفس صباح بخاح می دارد **شعر**

و اذ اقمعت بالیاس منہاء و اذ خلعت شہبہ علی الظنون
فی المنی فرحہ وان علینا یف ہوا ہا بعض ما لا یكون

و الجملہ **مصراع** در عیب عجایبست شب بستان و طبع بطل

ایزدی فسیح که حصول آن سعادت را بر حسب ارادت من حیث
لا تحتسب طریق کتاید و بتا شیر صبح شادمانی بر قضیت کلام

ربانی که **قرآن** از مع العسر یسر ایدید **شعر**
و ما انما من ان تجمع الله بیننا **ه** با حزن ما کنا علیه بایسره
خطاب خداوندی که نقش بند فضایل بواسطه خط لکنتی تصویر
الفاظ از فرموده بود و منشی اخلاص از منشأ اعتقاد صافی
تلفیق معانی از کرده فلان نام تکینه بکلمه هوادار رسانیده است
در سینه کی داغ عشق دیرینه دارد اثر تمیص بوسه اجقان
بعقوب ظاهر کرد اینک ابواب سر اسرور بر تن زنجور کشاده
و جنون دل شیفته را سکونی داده **شعر**
کتاب سرایره سرور **ه** مناجیه من الاحزان ناجیه
از ان بزرگوار و خداوندی گرم عهد و نیکو پیوندی غریب نباشد
مثل لا غرور من المسکان یفوحه توقعست کایوسته برقرار
حدایق صداقت بانوار حقایق مخالفت تن بر دهد و چهره مودت را
بجمال اخلاص بیاراید و عرصه سینه را بنور موالات منور دارد
و موارد حقوق قدیم را بشوایت نسیان نکرند و در راج اجل
محترم فلان نام تائید که با امید شفقت و استظهار عنایت ان مجلس

امده است رجوع کند ه تمام بند فرمایند و آثار اخلاص که عادت
طبع کنیم او ست فرمایند و که تراد در موقف خدمتکاری و مقام هوا
داری ایستاده داند و گوش و هوش اشارت بزرگوار را نهان تا بجه
نوع حق نعمتی گزارد و شکر خدمتی بجای آورد ان شاء الله تعالی
قاضی محمد شاشی که صاحب دیوان نسا بود بعمل جان فرستاده آمد
از حضرت خوارزم چون معاملت بهر دلالت و ان کار را بر انداخت و بخدمت محترم
خود عما کالدی محمدی نسا باز رفت در آن وقت این رسالت سوی او اصدرا افتاد **ه**
زندگی فلان در دولتی که دست در دامن دوام زند و جسمی کبابی
بر ذروه کمال نهد و چون رضا الهی قرون نامتناهی با وساحت
از و مندی سعادت خداوندی طول و عرضی تمام دارد بدراج قضات
مساحت نهد پرد و بیان پارکی بیودن ان میدان نباشد **شعر**
روقت مذرت رکابا للفقیر **ه** و کانتی حدیعت عنی غایب **ه**
اگر چه پیش ازین بامید دریافت ان سعادت دیده انتظار پر راه
بود و سودا **قرآن** را زنی انظر الیک **ه** خاطر شوریده رای ری بجانید
و دل خام طمع هنوز در بلعجی روزگار شکی داشت چون از راه

فراست گمان بختاد و بعد از آن یقین معلوم گشت کار وی بخوار
انگشت و قرار خدمت مخدوم قدیم و خداوند کریم عز و ضم او را دست
و از عادت که مطلوب بسیار کسانست خویشتر را حاصل کرده
این شادای حقیقی و اتصال بجای ریح امد و در اصلاح حال
او بر آرزوی محال خویش اختیار کرد **بیت**
کار او باید که باشد برقرار **بیت** کارها عاشقان کوزار باشد
نکم قلت شوقا لیتنی کنیت **بیت** و ما قلته اجلا لاله لیته عندک
از مجلس رازندگانی یاد معلومست که بسبب هجرت او از خانه و
غیبت او از خدمت مخدوم شفق و التفات خاطر جماعت
مخلفات که **بیت** کلیم علی و ضم ه مانده بودند بردارند کار
جه اثر بود و دل بنظم مصاح و ترتیب کار او تاجه غایت نگرانی
داشت شکر خدا بر آکی بتایید آسمانی از حال علی حسن الوجه
بزمین امد و دلیل دولت منهج صلاح بر اید عزمت او نمود
دست توفیق آینه صواب پیش چشم رویت او داشت تا بعد
از پاس تمام و حیرت مسوولی بغایت آرزو و نهایت امل خویش

از عادت خدمت مخدوم بود باز رسید مجمع باد و اگر چه
روزی چند از نکادت روزگار و مکیدت ایام رنج حرمان
از سعادت کشید و بخت فراق از خدمت دید آخر الامر بنا
ظلمنا خوان دست در حلقه آن درگاه زد و عاقبت در زمان
عاقبت بیرکات عقیدت پاک مجاوران کعبه اقبال شد و بفرغ
بال خدمت آن حضرت را که مقبل اکابرست متقبل گشت از
غایت در دستگی مصاح خداوندی آن روز که این بشارت
خدمتکار رسید و این خبر خوش در دهان تکلیف یافت صفت توان
کرد که چه مایه سرور در خاطر جای گشت **شعر**
کانا من بشارتتنا ظلمنا **بیت** بیوم لیس من هذا الزمان
بعد از این اتفاق خوب یکد و خطاب بزرگوار حضرت رسید
و خدمتکار بیاد داشت سلام تشریف یافته و برسم تقیل و شرط
تقیل و اخ ازین تقیل یا شد استقبال از واجب داشته و درام
از نعمت که محسود و معبوسست با خلاص تمام خواسته ترین
اجابت باد و درین یکد و کرت نیز تشریف بر سر و سلام مخدوم

عزیزه که باز ماندن از آن محنتی بزرگ بود بوسیده احد است
و زیادت استظهار در وظایف خلاص که از مجلس کیفیت
آن مشاهده کرده است و حقیقت آن حاجی دانسته افزوده
و اتصال آن سعادت که بعد از آن تقطاع امن متازگی روی نمود
نتیجه فرط شفقت و اثر حسن سعی آن مجلس از رعایت مصالح
دوستان هیچ وقت غافل نباشد شناخته **مسلم** هدا من برکت
البرامکه توقع است که این شفقت در ثانی الحال زیادت نماید
و از تصویرات اصحاب اغراض تاب الله علیهم اگر خاطر
مخلوبی خیالی مانده است بطایف تقریر دهد و معجز توپها
و مکن تلوتحات ایشان باز نماید و کمتر را سعی گرم خویش از قصد
هرگز خرد باز خرد **مصراع** شکل آنرا که بدین روزنه
علی الجمله می باید که خدمتکار چون در آن خدمت جز محض بندگی هیچ
غرض دیگر ندارد بدل فارغ کار خویش یعنی خدمتکاری از دولت
مشغول تواند بود و از مقابله معامله نگویند خصمان بقضاء حق
از نعمت تواند برداخت و از دورتی رحمت حضرت و تشویش **مخلط**

با خلاص رعایا آن دولت تواند گفت و این معنی جز بشفقت
و عنایت آن مجلس راست نخواهد آمد **مصراع** بس بکن از حج می توانی کرده
از ادبی که بافاصت نعمت بسیار بنده کرده باشند و بهاء تمام
خریده می کنایه فرود ختن بیک رایگان از دست دادن و مخلصی یکانه را
بیکانه انکاشتن و سخن دشمنان در حق دوستان شنیدن همانا از
جاره یکاست **دورا فتیله** و لولایم المنع و الاجابة من ید العلو و الاصابة
بیش از این در دست می ندهم و از غم خود خبرت می ندهم
با چندین سوابق و او خدی که میان چابین حاصلست همانا کمتر از آنک **بشتر**
چون بیگانگان در مقام خدمت عرضه دارد و استیماری جنانک
ابناء روزگار را در اثناء مخاطبات معناد است تقدیم کند مستغنی
باشد اما اگر خداوند در تمام مهمات کرامت استخدام ارزانی دارد
گرم غنیزی را کار فرموده باشد و مهر طبیعی را مهر بر نهاده و کمتر حقیقی را
این رسالت مخلد و ند قوام الدوله **بشتر** تا بحضرت شادایخ بنشته می آید
بعد از رفتن از حضرت حلت
زندگی مجلس عالی در نعمتی کصیت معالی بواسطه آن منتشر شود و درستی

کادامه ای بیوانات از منتشر کردن فراوان سال با درواغی اقبال
حصول ادائیگی را متقاضی و بیزد عن اسم در کل احوال رای
وراضی خدمتکار مخلص با آنکه در تلفیق سخن و ترتیب معانی
چنانکه از خاطر کم بضاعتی زاید نه چنانکه مجلس خندانند
شاید دست و پای تواند زد و مخدرات بیان را در پیش از باب
براعت و اصحاب صنعت جلوه تواند داد از کثرت خیر و
تلف در موقف تردد و توقفت نمی داند تا مطلع این خدمت
چگونه آغاز و مبدا این عبودیت چه سازد اول شرح موار
نعم و لطایف کرم خداوندی دهد که بر خدمتکار و چنانچه
هزار شکر آن واجب و لازمست یا نخست بیدار را پیش از این
خویش مشغول شود با علی رغم الایام در جوار آن خدمت طایر
آن سعادت طاری شد و ناگاه هم از نکادت عادت روزگار
در حجاب زوال متواری گشت یا ابتدا بشکایت ایام اشتیاق
و حکایت رنج فراق کند که نکایت آن بخشاشه که از جان
باقیت رسیده نور بنهایت می رسد و شعله از سعبه راکه

از تن مانده است سوختن گرفت و هنوز منطقی نمی شود یاد در
مقدمه تقریر بر خلوص طوبیت و صدق نیت خویش در هواداری
ان خدمت و دعا کوئی از دولت دارد پیش گیرد و مجموع ابواب
و کسوف اصول آنرا در تحت عبارت و حین استعارت آورد
اما چون نیا نظری کند و از مایه و پایه خویش نیک بری اندیشد
خویشتر را در همه اقسام عاجز و قاصر می بیند و نطق بیان
از احاطت کمال آن متقاضی باید عاقبت حیران و آری در
دامن صبری کشد دست بدعا خیر بری دارد تا از مکر غیب
اعادت آن سعادت را لطیفه ظاهر شود و در قضاء از حقوق
آید و شکر آن نعمت عظیم مزید توفیق رفیق گرداند و الله ولی
ذلک خدای تعالی گواه و کاهست که خدمتکار طراز کسوت
روزگار و عنوان صحیفه افتخار و غره صحیفه اقبال و نقد کیسه
امال و سرد فترت ایام حیات و واسطه قلابه عمر و کل بوع شتاب
معاش و شوره شجر زندگانی و نوب او به باغ شادمانی و جمال جهنم
امانی آن روزی چند رای داند که در جوار آن کعبه سعادت

۱۹۱

۶

و ملازمت آن سنده سیادت گذاشت و اکنون که پای مال
 حرمان دست برد روزگاری بیندازان ایام کی از سعادت
 فتوح بود و ابواب آمان مفتوح یاز می آرد و نومید وار
 نظرات حسرت از دیده می بارد و از راه پند بادل نیاز مندی ^{کری}
 امروز محنت از آن آوردست ^{سعد} تا در دهان خورد که صافی خورد ^{سته}
 تفضلت لایم با جمع بیند ^{سعد} فلما حمد نام ید منا علی الخده
 تشریف مخاطبات خداوندی که غر اعقاب و در خرا حجاب است
 و نور حقیقه فضایل و نور حقیقه اماثل باشد بر تو از نخل متکار
 مخلصی رسید در دیده که از حرمان جمال مبارک تیرگی گرفته است
 بر طالع از الخالی می یابد و قوت روح و قوت دل مجروح
 می شود و در اعزاز موردان تعظیمی که فرط عبودیت و صفای طوبی
 اقتضا کند تقدیم می افتد و در او را در عا که غایت اندیشه
 دل ندان بصرفست و جهد مقل خاطر دران مبدول فرود می آید
 و غایه جهد امثالی ^{سعد} ثناء ^{سعد} یدوم مدی اللیالی اود عاده
 و تا این غایت هر خطاب شرف که رسیده است بنظر مبارک خدایکانی

سلطانی معظمی اعلاه الله مشرف شده است و بر سران آملاد
 اخلاص و اختصاص و تلقین و لاد و او تقریر دل و جان کلمات مطول
 در حاد مفصل رفته که اگر چه فضایل و مناقب خداوندی
 در اقطار آفاق کیتی از افتاب تابان پیدا است و از روز جهان
 روشن تر و اعتقاد پال مبارک خدایکانی در مکارم اخلاق که آثار
 ماثران در عالم مستقیبض است بقدری محتاج نیست اما خدیت ^{لال}
 هوادار و دعا کو بیان مخلص را تجنید از شیوه قدیم و نظام از عادت
 مالف خود صورت بنند کلا انسان و همه **قطعه**

صدر عالی قوام دولت دین ^ع ای جهان از جوجان و دل در خورده
 از کمان خود و خشن طاق ^ع وزیر کار بفضل و دانش فرده
 طبع فیاض تو باب لطف ^ع شست از چهره معالی کرده
 بشکفایند رای صایب تو ^ع باز در بوستان دولت ورده
 خدای که چون تو شخصی را ^ع در جهان کرم بدید آورده
 بر کنار مبارک توفیق ^ع ذات پاکت نیاز می پرورده
 کرهی در فراق خدمت تو ^ع جرعه با دهی ثناء تو خورده

بعد ازین نیز تا بفرساید ۴۰ بیش ازین روزگار عمر نوره
سال و ده جاگر تو خواهد بود ۴۰ روز و شب خدمت تو خواهد کرد
خلاصه اخلاص و مکتون عقیدت و صورت حال است کار
ضمن این ایات مذکور و در اثناء این سطور مسطور است
والله علی فا قول شهید هدا باب چون مجلس عالی لازال عالیا
در مدت حضور حضرت جلت اخلاص دعا کنی در بندگی آن حضرت
و خدمتکاری از دولت کائنات قیام ساعت بر اشاعت حسنت
موفق باد مشاهده فرموده است و معاینه دیده اگر وصلی ببیند
و بوقت فرصت و هنگام عرض بندگان ذکر این داعی در حضرت
همایون خندان جهان ملک اسلام خلد الله ملکه تاره فرماید ^{هستی}
باشد بر دیگر مواهب راجح و سعی بغایت مشکور و منج و رایه مزید
العلو ابرامی کاباعتماد از اکر ام تقدم می دهد از اندازه گذشته
و تطویلی که بتعویلی از لطف صمد رشک تحذ ثقیل رسید و عنان
تاکد و تا سگد زمام اختیار و اقتدار از دست قلم پیروز رفت
بر دعا خیر اقتصار باید کرد و از میان دل و جان با خلاص تمام گفت

زندگای مجلس عالی در دولت وافر و سعادت متواتر در ان باد ^{عجله}
این رسالت هم بخلاوند قوام الدین بنیسته می آید از زبان دوستی
حسب حال و مطابق واقع او

زندگای مجلس عالی در دولتی ندر و کمال پیوسته و نعمی نصابیه
ابد باز بسته بزینت خلود حای یاد و حصول هر از زو که در دل افتد
حای حلیق حشمت ناصر و مشر و احوال دولت بر قانون ارادت مستم
و ایرد عز و علا در کل احوال **اوظو ناصر قطعه**
کرد و طبع بادش و ایام رام باد ۴۰ خمیتر کام او دلش شاد کام باد
حال جهان ز دولت او بانظام شد ۴۰ پیوسته حال دولت او بانظام باد
شادند خلق عالم از اقبال او مدام ۴۰ اقبال او همیشه و شادی مدام باد
تا دفتر صبر و مقوم کند حساب ۴۰ سر دفتر اکابر عالم قوام باد
نیاز مندی خادم داعی که از سر اخلاصی بدعا از دولت شتافته است
و بدین واسطه شرف اختصاصی در ان خدمت یافته از همه حد ^{است} گذشته
و در یافتن سعادت که و راه آن غبطی زیادت از ان عطیتی ^{است} نتواند
ارزوی دل و جان گشته است و اگر نه زمام اختیار در دست روزگاری

و عنان تدبیر در قبضه تقدیر وادی زاد در تنگنای زاویه تسخیر مثل
سجاء علی الوجه او مشیا علی الراس ه بدان جانب علی که مرکز معالیست
رسیدستی و انام مبارک خداوندی که بنا بر کرم وجود بل که واسطه
عقد وجود پوسیده و تا احرام اخلاص لیک **شعر**
قبل انام له فلسن اناملا ه لکنهن ففاح الارزاق ه
و خاطر شریف خداوندی که جز خوشی بیناد بطلعت ناخوش خویش
ز حمت هاده موجب نارسیدن بدین مقصود و نایافتن این مراد
یا غایت قبل خداوندی که می خواهد یا هیچ غبار از دیده اغیار بر
جاشه خاطر مبارک نشیند و حق له با نهایت حرمان خادم که روا
معی دارد تا این محروم محروم یک مراد در همه عمر بیند بلا عز و منه
امانت نظر است که چون نظر شفقت خداوندی شامل گردد همه تقاضا
در ضمن آن حاصل آید و هذه حقیقه **بیت**
یک نظر از تست و صد هزار عنایت ه مستظرم تا کی وقتل نظر آید
الوجه هر چه خدمتکار نویسد و نماید از گرای خالی نباشد مثل
والانا پیر شرح با فیه ه این خدمت علاوه رحمتی زیادت و سبب یاری تصدیق

تازه دارد اما محمد الله اکرام خداوند جاوید زیاد بر ابرام خدم هر چند
بسیار بود راجح است **خبر** و الاضورات تبیح المحظورات ه
عذر خواهی و اخبر بر رای عالی لازال عالیا پوشیده نباشد که هر که
با اختیار یا با اضطرار در میان کاری افتاد و سمت شغل بر خویشتر
نهاد خصوصاً مخدوم او را بر زیادتی اختصاص خصم دارد و در وقت
جلس خویش معتزلی رساند که اقربا با آنک خویشتر را اهلیت تقدم
پندارند از آن رتبت قاصر ماند و خود را از حلیت آن حرمت عاقل
پابند و از دور محبت بشت دست غیرت کرد از دست دشمن
خالی نماید خاصه کسی که با بزرگوارند مبلغی دشمنی بزرگانی بر سبیل
ارث بدو رسیده باشند و بتازگی دشمن زادگانی در جنت و بلجعی
عزیز **مثل** و هل تلاحیة الالهیة ه نسب خویش جز عداوت او
درست نتواند کرد در افزوده **قران** وجدنا ابا ناعی امة و انا علی
اثارهم مقتدون ه را در خاصیت او قدوه ساخته و از سر علی ابانیا
الاولین بدو رسیده و از سر جدی تمام و عزیمتی ثابت و داعیه قوی
بقصد او برخاسته و در کمین عداوت منتظر فرصتی نشسته خدمتکار را

که بدین حالت مبتلاست و نه باختیار من اولت خدمت مشغول شدیم
جماعتی اصحاب اغراض هستند چه جمعی که درین خدمت مرتب اند تا ب^{علم}
وجه قوی که بسبب استزادت و خوبی لذراه ضرورت نه بدلیجه طبیعت
بذل حضرت انما ساخته اند و قانا الله وایاکم من شرمکایدیم و جنت
عقایدیم **و هر دو کی مثل** کلهم روح من ثعلب **مثله** ما اشته اللیلة بالبارح
بهر وقت در حق خادم تخلیط و تضرعی نواز برده بیرون می آرند و
تفسیح حال رای را تشبیبی تازه می نهاده حال عقیدت و طریقت
خدمتکار بخلاف راستی بر آراء عالیه عرضه می دارند و از بذر او
خداوند فلان رده الله الی وطنه سالمه اگر چه معلوم جهانیاست
که عیب است و او موجب جز من عی اضطراری مستحیی است بدین نبوده است
دشت موزه می سازند و خاطرهای سوزند که چون بدین جانبی دیگر است
بسرعتی خدمتکار در خدمت این دولت ثبتها الله تقصیری کند **قران**
سجائک هذا همتان عظیم **شعر** بالله اولی یمننا قسماه ما کان انعم الوسی کا ز عما
صراع من خود یکیم وجه ایدان همچو منی **ه** اما خلی علیست کفی ^{علما}
که انج مقدور خدمتکار بوده است درین مدت از خدمت بندگان از دولت

که باینده و افزاینده باد بجای آوردست و همواره میان بندگی از حضرت
که ایوان سعادت بر و کشاره باد بسته داشتست و امال جانبی لخاص
بیج وجه جایز ندیدست اگر تقصیری بیرون مقلد او گرفته باشند مانا
بذل معذوره بود **قران** لا یكلف الله نفسا الا وسعهاه و اگر از جانبی
دیگر در خدمت تهاونی می برزیده باشد و تکاسی کرده او را بدین جرئت
مخاطبت نمایند و بدان در خدمتی متمم کنند مانا برین حکم در مذهب
ارحمت اعتراضها لازم باشد و لا تر روانه و زرا خری **ه** هر مرغی را
بیاخویش او یزند مجلس شریف زین الدین دام شریفا که موصل این خدمت
و این مشروح بر رای عالی که در کشف حقایق بالهام حق موبد با دگر
خواهد کرد شاهد عدلست و شاهد حال بودست **خادم** چه لطیفها
انگشت و چند منصوبها ساخت و چگونه تعجیبها بر آورد و بجه نوع
حیلتها کرد و تا کلام حدیست کارها نمود تا مگر بطریق که دست رسد
بدر را که اجابای بند موران مانده است بدین جانب اندازد اما چون
از اندیشه تمشی شد و آن از رود در دل شکست و تدبیر با تقدیر موافق
بقتاد بقضایضا با است داجه از تقدیر یزدانی که تختن و باقضار

آسمانی بر او تختن تقدیری تمام دارد **خبر** لا مرد لقضاء الله ولا معقب
حکمه اخروان دانست که آن تجاره را مفارقت ده فرزند و پیره
در ایام پیری و عمر جز نفسی لا قیمت لها نامانده و پشت اهل تخنی
شک و افتاب حیاة بسرد یوار غروب رسید و سفینه او میدر کانی
بساحل انقطاع تنگ فرزان آمد باستخدام عزیزانک برای یک روز
پرو و رند حاجت مانده ظاهر گشته و فرزند انرا در غیبت او
در چنین وقتی خدمت او غنیمی بزرگ و سعادت تمام باشد
اختیاری نبود شبهتی نیست اگر از سر تلطف و تعطف در
مطالعه این خدمت بدین مقام رسد و بهمه حال از ان خبر لفظ مبارک
زود کمتر از درجه این باشد **مصراع** کین چه بسیار کوی کشتانسته
آری قصه سینه پر غصه دراز است و نیاز تن سر اسیمه بسیار
واز دل محنت بیشه تی نهایت و مراد صجرت و حیرت که دایم
مسافر انرا هم گشند و هم گشند بودنی پایان و امر اجل ضمیر که
خونابه دل مشخوست بر آتش اندیشه در غایت غلیان **مصراع**
و کانت تفيض النفس عند مثلهاها اما با این همه اگر نه باستماع این سخن

آن خداوند را مشوتی بزرگ متوقع بودی و مثل این حسنات در کف
اعمال بر چون صدقات مقبول گزینی تمام پیدا آوردستی **خبر**
استماع کلام الملهوف صدقه درین باب چندین باب نرفتی و جمله
خلاصه عرض از عرض این حال است که ای عالی را از ان عالیا لطیف
این معنی معلوم باشد و صورت این حال از حجاب شبهت مکشوف
شود و اصحاب اغراض بعد ازین بگفت این مجال بجز ماند
و مجلس مایون خویش را که همیشه بسعادات محضوف یاد ذکر حمید
و ثواب عتید حاصل آرد و اغراض اعدا و تشویبات دیو مردم در حق
او بر کار نگیرد و پر خم الله عبدا لا یقبل شهادة الفاسق علی المؤمن
و اگر خادم را اهل خدمتی در اندک بر امت اشارت مشرف گرداند تا بر
تضیت فرط هواداری و شرط خدمتکاری بی تقدیم افتد و السلام
مم بد و بشته می آید در وقت مقام نسا و ابتداء عهد مکاتب
رندگی مجلس عالی در ارتفاع اعلام دولت و اجتماع اقسام شمت
فراوان سال باد اسباب ثلثی موفور و جناب عالی بوفور کامرانی
معمور نیاز مندی خدمتکار که دعا کوی محضر دولت و عاشق صلاح

التشویب
کثیر بوجه

خدمت مجلس عالی خداوندی است از حدیقه پر بیان و تخریر بیان در
گذشته است جللی همت و همگی نیت با دراک ان نعمت و دریافت
ان خدمت با از آمدن میسر یاد خدمتکارا کن بر موجب اعتقاد و قضیت
لظواهر نفسی و هوا و ولا خداوند که سمیر صمیر و ناظر خاطر و انیس
دل و مجلس ذکر است بواسطه خدمات عرض کردستی این غایت را
ابرام بغایت و تصدیع بنهایت رسیده بودی اما چون دانسته است
که ساعات خداوندی که پیوسته بسعادات پیوسته باد بشر
فضایل و فیض مواهب مستغرق باشد و با تمام مهمات نازک
و تقوی مصاح بزرك مصروف از زحمت و ابرام احتراز می کردی
و بتزاید ملاد دولت خداوندی اهتزاز می نموده و از دور بدعا
و ثنا که وسیلت چنین خدمتکاران باشد مشغول می بوده و با جان
جانک این مخلصان بود خوشتر بر رای مبارک عرضه می داشته
و انتظاران می کرده که اخر روزی کار این تیره روز بفرود دولت
مجلس عالی روشنایی گیرد و وقتی این مستمند بشریف خطاب
خداوند مخصوص شود و از ان نسیم الطاف کانسبب روح باشد

نصیبی یابد و از ان نوار عواطف که بر هم کنان فایض است بهره
گیرد و از اقداح لذات کاردین دور جور نام ان جزان مجلس
خداوندی بر می آید جرعه جشد **مصراع** وللارض من کانت الکرام نصیب
هنوز از تغایر روز کار بر کیدت و مکادت تا این غایت از سعادت
میسعدت نموده است و حوص مستولی نقاب حرمان در روی
مقصود خدمتکار کشیده با این همه فسیح امل است که اخر هم
شفقت خداوندی حال او را در یاد و التفات نظر مبارک سایه
بر روز کارا و افکنند و از افتاب اقبال تابنده کتا ابد هانیده باد
بر احوال بنده تا بد تا بدین ارزو که عمر بر پوی ان می گذرانند برسد
و فتح باسی کار یاض اما ان من مرحوم بواسطه تاثیران مرهوم شود
اتفاق افتد اللهم حققه از مکارم اخلاق خداوندی احوال
خلایق را مراقب باشد مرتقب و خادم را بعد از ان از خدمتکاران
خاص بنمندان و در صف دعا گوینان با اخلاص دارد **بیت**
از جمله مخلصان نیارم کفتن ؛ از جمله بندگان خویشم پنداره
و با و امر و نواهی که همواره مترصد است اشارت دروغ نغزاید تا در

طاعت بر قدم خدام ایستد و بر قضیت عبودیت رود انشا الله تعالی
این خدمت هم بیکی از وزیران صادری شود
زندگای مجلس عالی خدانواری جمعی کبری در روز اولاد
کامرانی و حصول اغراض و امانی چندان باده که دل بندگان مخلص خواهد
در رسوم عدل و فنون فضل خدانواری اقتضا کند **قطعه**
همیشه از فلک نجات و کامرانی باده هزار سال در ملک زندگانی باده
تو عدل وجود تو شد شادمان از ایام **ب** ترا همیشه زایام شادمانی باده
چیز نغز و چیز امر جاودانی به **ب** نغز امر و بقاء تو جاودانی باده
بنده و خدمتکار که در خدمت حضرت عالی جمعی اعلاء الله هر چه تا آخر
اخلاصی دارد و خوشترین را در آن دولت که باینده و افزاینده باده
هر کدام زیادت اختصاصی داند پیوسته در عای دولت می گوید
و استسعاد بسعادت دست بوس مبارک می خواهد مستجاب
و بیسرباک و اگر در اظهار شعار بندگی با ارسال خدمات و رفع
ملتمسات قصوری باشد که صورت تقصیر دارد موجب اجلال
جناب عالی خدانواری است نه اخلاص مراسم بندگی چه چند گرت

برین ابرام اقدام نموده است و در معرض این حسارت بوده و از آن
حضرت بکرامت جوانی و تشریف خطایی اختصاص نیافته است
و سعادت قبول کانت نظر بوده است ندیده بلین سبب خوشبختی را
در صف مردودان می بندارد و در صف محرومان تصور می کند
اما چون عمول انعام و کرم عام خدانواری با اهل علوم زیادت
اختصاصی دارد می داند العود احمد بر می خواند و روز کارها پوز
خدانوار که همیشه مبارک و میمون یاد دیگر پارلیفط ناخوش
و خط مشوش خویش رحمت می آرد **مثل** و المشریب العذب کثیر الزحام
سزد از عواطف کرم و لطایف شیم مجلس عالی خدانواری الازل
عالیاً ساکنه و خدمتکار را از جمله دعا گوینان مخلص داند و از نظر
قبول خویش کاغایت اقبال او باشد محروم نگرداند **بیت**
پذیر مرا کی خسر و انرا **ب** بسیار کار لا غرافت **ده**
بنده و خدمتکار انا اللیل و اطراف النهار در مقام دعا و ثنا ایستاده
است و خواهد بود و گوش نهاده و چشم کشاده خواهد داشت تا آنداء
اجابت این التماس کاشنود و اثر قبولی کاجشم می دارد که بیند و توقع

مبارک اغایت توقع اوست که بوسه و بکدام خدمت مشرف و نامور
کرد تا نهایت محمود و مقدر بجای آید و الحمد لله رب العالمین شرح
این خدمت هم سویی وزیر یازده روز کار صادر شد در ابتداء کاتبان
تذکای مجلس عالی در دولتی فراخور آن همت و همتی لا یقوان انعام
و منعی و ایام آن افضال این نهایت باد تا ایند سمانی در تحصیل اغراض
و امانی بر سر مزید عنایت و نعت و اقبال تا ابد باقی و ایزد تعالی حارس
روای غمزه که ذکر مناقب مجلس عالی در اقطار عالم ازان سایر تراست
و آثار مواهب خداوندی در افاق جهان ازان ظاهر تر که مستعاران
بواسطه خبر مشتاقان خدمت و نیاز مندان حضرت کردند **مصراع**
والاذن تعشوق قبل العین اخیانا ه فکیف کسی ازان مشرب عذب و عطر
دیرینه نشانده باشد و ازان طلعت مبارک نصیب استراحت گرفته
و خلعت آن کرامت پوشیده و راحت آن خدمت یافته چنانکه
خدمتکار هوا دار و بنده دوست دار است لاجرم در پی دارد بر
هوا و ولای آن حضرت معفون و زبانی بدعا و ثناء از دولت معفون
شعر افادتکم الغامضی ثلثه ه پیری ولسانی و الضمیر الحجام

ایزد تعالی مجلس عالی را کی بقیه کرام عالمست تا قیام ساعت باینده
دارد و ارباب هنر را کی بعد فضل الله او میداند و دارند و بسر با تدا
مدت و بقاء دولت و تمتع کرداناد و صرف زمانه ازان ذات
بزرگوار که زبده آبناء روزگار و خلاصه خلق افرید کار است
صرف بیاد و عین اكمال ازان ذات همال که غیر کمالست کفوف
ه فحش لیدنوی و سخن خوطه ه و نایب تکلفی و نغمی تینلها ه
ه و دم للمعالی فمغنی عنک یلغی ه و مشبه الاعلیک سیلها ه
خدمتکار بر موجد اعتقاد هر وجه که معروفان بدان حضرت شناخته
اند و خدمت درگاه خداوندی که او را این سعادت می تواند بود دریا
خواستست تا اگر با موافق روزگار که یکی را سر اندردم دیگر است
باید در کوی طلبان سعادت می توان نهاد و دست در قتر آن خدمت
ان جناب می توان زد باری سطر پی چند در شرح خلاص خویش
تحریر کند و شطری از این شرح خدمتکاری باشد جای آید اما
خاطر مبارک را از ابرام صیانت کردن و خدمت دعا قناعی نمود
ه و فی اجتناب المرثقیله ه ضرب من الحزمه محمود ه

با این همه چون مدت حرمان امتداد گرفت و عرصه اشتیاق
در ازو بهین گشت و مخلص از جایب علایق و تقصی از مضایق
عزایق متعذر بود و کرم عمیم خداوندی رخصت انبساطی
داد آخر الامر و اعی طبیعت را اجابت کرد و بار سال این
خدمت دلیری نمود و عزتی که مدت ها دل دراز اندیشته و وقت
دران اقتضا بود از قول بفعل آورد اگر زکات ایام دولت
که مخلود معقود باد ساعتی بمطالعه ان صرف فرماید و باصدار
جواب که ابواب سرور بردل خادم بکشاید و دست روزگار از
تعرض ایشان فرور بندد مثال دهد صحایف مناقب بندگان
مکرمت محتوم گردد و صفات ملاح بدان موهبت مرقوم
شود و در سر چهار سوی عنایعنی سخن سینه جاگر شوارح
راحات رحیمه را ایناسی دهد و موارد لذات شوریلره را
بقرار صفا باز برد و توقعست که این التماس بوسیلت کرم
خداوندی که شفیع مشفع است مشمول کرامت اجابت گردد
و خدمتکار بدین تجاسر زنی خردی معدوم باشد و حکمتی

اهلیت آن دارد ما مور کرد تا اعتصادی که بدان شفقت و
استنادی که بران عاطفت همواره داشتنت تراید کیر دانسا الله
این رسالت بخداوند قوام الدین بدم الله نعام می نویسیم
زندگای مجلس رفیع در دولتی که دست زوال بدان کمال از نتواند
رسید و بای اندیشته که در حقیقت آن بر نتواند آمد تا محصور باد
دست نوایی از ساخت کرم مقصور من کمتر با این تر و توان و قدرت
و امکان که دارم دست بشرح ارز و مندی می یارم بر **مصراع**
کانرا نه پای چون منی یافته اند در جمله با دستکاری رخ جلالی
اگر دست گیری فضل خدا کی دست او بر در ماند کاست بنام شد
مصراع از بای در آمدیم و از دست شدیم بیوسته دست
تضرع و ابتهال حضرت ذوالجلال برداشته ایم و چشم انتظار بر ره
گذر لاینا سوا من روح الله نهاده مگر موسم سعادت در رسد و
نجات راحات بوزد و وصولر ابدان خدمت سببی در خیر ساخته
شود و دل از غصه روزگار ناسازگار برداخته گردد و الله لطیف
بالعباده خدمتکار بحکم فرمان اعلا اعلاه الله درین حضرت جلت

که مدار عدل و کرم و مرکز سلاطین عالمست مقام ساخته است و بتقریب
و ترجیح مجلس اعلیٰ خداوند عالم اعلیٰ الله شأنه و خلد سلطانه مخصوص
شده و مجال مقال و فرصت تقریر بر احوال یافته خدای علیست که در
بیشتر تحت بکرات و مراتب شرح احوال از مجلس جاوید زیادت
در بندگی و خدمتکاری این دولت ثبتها الله بواجبی دادست و در اعی
حسن التفات بجانب ان خداوند در خاطر مبارک خدا گمانی بدید
آورده و آن اعتقاد در ضمیر پاک راسخ و متمکن شده و اظهار و آثار
آن لازم و متعین گشته و بحمد الله در هر دعوی که این داعی کردست
از آن شیوه مسلم و مصدق شدست و بمصداق بزرگواری مجلس
خداوندی مبرهن و محقق گشته و تا این غایت بر قضیت اعتقاد
خویش و اعتمادی که بران کارم داشتست خواستست که با افراد
خدمات و ایراد کلمات رحمت دهد و خویشتر را در مقام ^{بتکالی} خدمت
و موقف هواداری قدام عرضه دهد و عهد خدمتی با آن کارم
اخلاق و حسن شفاق تازه کند اما می ترسید که از کلمات ^{و اهداب}
نامرتب موجب سامت شود و خدمتکار بدان خدمت نایبندید

مستحق غرامت کرد در چون اکنون مدت تجتبت امتداد گرفت و
اجلال و توفیر بخدا اخلال و تقصیر رسید و وقت انقراض عهد انقباض
در آمد و اوج آرزو مندی و تبارخ اشتیاق بکار غلبه کردند و
در عشق آن خدمت سلاسل دل نیاز مند در جنبانید و مالک ناصیه
اختیار و محرک داعیه طبیعت شد و عنان اقتدار از دست در
ر بود و قدم بر بساط ^{استیضاط} استیضاط نهاد و بار سال این خدمت هر چند
مایه زحمیت رخصت داد رای رفیع زیادت رفعت در قبول
اعذار هواداران و تجاوز از جرائم خدمتکاران و پوشانیدن
ذیل اغماض بر هفوات مخلصان موفق باد کیفیت انتظام احوال
حضرت و اتساق اعمال دولت چون از مثال اعلیٰ خدا گمانی که زال
نافذ و از زبان جماعتی کاروی بخدمت دارند یا لیتنی گنت معمم
معلوم خواهد شد صیانت خاطر بزرگوار که تدبیر مصاح مملکت
و تقریر قواعد دولت مشغول باشد از رحمت تکریم تحریز خدمتی
شایسته بر خداوندی شرم و متوقعیم که بر قضیت کرم چون عذر
خدم اغاز نهاد خدمتکار را مخلص و موالی بل که از جمله موالی شناسد

و تشریف مخاطبات متوالی فرماید و خلعتی اگر اهل بند فرمان دهد
تا خدمتکار در تمام آن خدمت بر خویش بندد اللهم
این سالت سبکی از در انبشته می آید تهنیت جلوس رسد و از
بشری تقدیر کت ایضا الارباب و رزق بیت الامانی ناصر و نباه
انذ و انت لدولة الغر اصحابها و لاجم خذ المعالي بعد ما شجبه
عشنا الی ان دایما ما نؤمله قدا و فی المثل المعروف عشر رجلاه
دوشن بار روز کاری کفتم **قطعه** چند بد سیرتی و بد کهری
با هر آنکس که نیک نیک شوی چون نکوتر نکه کم بتیری
نیم نانی بخوردان ندھی آب روی هنر ودان بتیری
فضلا را کی بر فلک سپرند چون زمین زیر پای می سپری
غم آنها کی از تو هر ساعت غصه ای خورد می خوری
روز کارم جواب داد که تو مگر از حال و کار بی خبری
از برای مرا توانی کردی کز سر این سخن فراگذری
شرح بیداد و ظلم من ندھی پرده راز جرم من نداری
صاحب مملکت نصیر الدین و آنکھی سیرتی نه دادگری

ان نگو خلق خوب خلق که کردی باری از جمله بدیش بری
از سیده بر تبت ملاکی در گذشته ز حالت بشری
ان وزیر کی رسید او را بر سران زمانه تاجواری
یافت بر سروران سری و سواست کوست مطلق سری و این سری
رقت خاک پای او جویدید در گذشت آسمان زیاد سری
هست از غیبت این جلالت و قدر حضرتش را هنوز ما حضری
کوکب قدر او در افشان باد تا فرورد کواکب سحری
نندکای مجلس عالی خدایندی رد ولتی که بنسبت قدران
زبت تدویرند و بر نماید و ذکر حامل کامل کرد و مرا قد فراقیت
نهاد شود و حتمی که خورشید بدم روی آن خورشید باشد و ایام
فضل و قدرت از ان ایام کند در از باد ذیل اقبال بدامن قیامت
معقود و نیل اما لرا هر موجک باید موجود **بیت**
روز شش خسته باد و خزان شربال باد شادیش قیاس و طریب شمار آید
بنده مخلص اگر چه درین مدت بسبب غلبه حرص از بلاد جهان از ان
نیافته است و از دست وقایع روزگار و مواعظ زمانه غدار بدر یافت

دست بوس مبارک نبرد اخته پیوسته از درد عشق خود تشریح یافته
 است و بنهان از سخت خویش استسعادان سعادت را می ساخته شعر
 وان الکیب الفرد من جانبی ؛ ای دانم آیه الجیب ه
 و تقبیل بساط عالی و انتظام در سلک وای که مقصد اصلی و مقصود
 کلی اوست چندان نیاز مندی داشتست و دارد کی اگر برده دران
 باب از روزگار بردارد و اطناب سرا برده اطناب کشد از
 مواظبت رعایا دولت و مراقبت چاداب در خدمت باز ماند
 و تابشارت شنیدست که کرد کار نمونه از انج غایت همت نیکان
 و کمال استحقاق مجلس عالی خداوندی بود عطا دادست و روزگار
 از گذشته در موقف اعتدال و مقام استغفار ایستاده **شعر**
 ارضی الزمان نفوسا ظالما عن طه ؛ واعتب لاهر قوما ظالما عبوا
 و منصب معالی بدان عالی کج جمع کرم و منبع حلم است متعین شده
 و اقبال خداوندی کسب ارایش جهان و سایش جهانیان باشد
 انجاج حاجات خدایق ز امتعین گشته **شعر**
 انتا لوزارة عنقادة الیه تجی اذ یالهاه

مکرم
 ه ولم تل تصح الاله ولم یک یصل الاله ه
 ه و لو رامها احد غیره لزلت الارض لزلها ه

بنده در اجابت دعوت و تاثیر همت خویش اعتقاد کردست و روی
 بشکر فضل ربانی که مستدعی مزید کامرانی باشد آورده و اگر چه
 این شادمانی آورد و ام باد خاص و عام را عام بودست بنده بز یادت
 اخلاصی آدا در خود را از یادت اختصاصی دانست و تیسیر این شاد
 مانی و اعتدال بر خویشتر اعتدال کردست **شعر**
 ورد البشیر بما اقر الاینها و فی کفة النفوس فنلن غایات المنی ه
 و تقاسم الناس المسرة بینهم ؛ قسما و کان اجلم حظه انا
 و قوی امل بل کار اینج اعتقاد بودست که این عیضی است از فیض
 فضل حق تعالی که در حق مجلس عالی خواهد فرمود و مقدمه است
 از قضایا آسمانی که موجب صد هزار نتیجه کامرانی خواهد بود
مصراع عشق تو پروبال کند باش هنور شعر
 هدی القناه الی شاهدت رفعتها ؛ تعلوا و تبنت انبوا فان یوباه
 خصوصاداعی استحقاق استغراق جمله دولتها ایستادست و اجاب

دعا نخلصان را گوش نهاده **شعر**
 و ما رقت ابي حال سموت بها **هـ** الا وانت كمال فوقها قمره
 غرض از صلای بر خدمت و ایدار بدین رحمت آجوز جفا در زمانه
 در از گشت و خون جور روزگار از حد بشد و قبول عذرت و فیض
 مغفرت را جز فضل عمیم و طبع کریم خداوندی نمسکی مانندست
 آجوز بنده نخلص در آن دولت آبانکه و افزاینده باد **مصراع**
 یرحم الله عبدا قال امیناه از جمله غالیان و ذمه مؤلیان است
 بعواطف بنده نوازی و لطایف خادم بروری خداوندی اعز الله
 انصاره و ضاعفا قدره متوقع است که او را بلطف اکرام
 و انعام عام یعنی قبول خدمت خویش را قصاری نعمت اوست مخصوص
 فرماید و از تقویب و ترجیبی که بندگان خاص بدان اختصاص
 دارند کرامت نصیبی از زانی در وجه اکرامثال او در معرض هیچ
 خدمت نیابند آخر دعا دولت را بشانید **بیت**
 کردسته کل زمانیا **هـ** هم هیزم دیک را بشانیم
 ایند تعالی از دولت را که مستجمع صلاح دو جهانست هر روز قرانیه

تودا را در آن افتاب بزرگوار پیدا بر فلک کامکاری هر ساعت
 تابنده **ترتیب** ولا زلت مثل الشمس فلک **هـ** العلی ثورنا من نور القمر فی
 ولا زلت مثل الريح حول سلطه **هـ** فان الهوی والشوق قد قرانی
 چون دعا در دولت کفشتن از راه صورت تن جز بغایبه صورتی
 بندد باری از راه اخلاص در بعضی مخاطبه او بی باشد **قطعه**
 این منصب وزارت شاه خسته باد **هـ** از دست رای تو در خدمت شکسته با که
 هر بند حاجتی آگشاده کند فلک **هـ** در اقتضای رای رفیع تو بسته با که
 صد دسته با در کل اقبال رکفت **هـ** بر فرق شمنانت ز تیغ در دسته با که
 آنکس آخاست در دل او دوستی تو **هـ** دایم کام را خوش و خرم نشسته با که
 و آنکس آدل ندارد در خدمت جوید **هـ** از زخم پیر حادثه پیوسته خسته با که
 جاکر آخیخ مهر تو دستت در دلش **هـ** از دوری جناب رفیع تو رسته با که
 این رسالت بخندم عما کالدوله **هـ** والذین خداوند نسا بنشته می آید

جواباً عن خطابه

بزرگوار اشالا خدای می داند **هـ** آجیست در دراجا کرد شوق حضرت
 از خدمت جو تو شاهی چگونه سیر شود **هـ** هر آنکه عادت چون بنده ذوق خفته تو

بیم مطوق دانی و هست کردن من ؛ جانان بود مطوق بطوق نعمت توه
مراتبتت بجان تحت منت تو و کیت ؛ کانتی نهد امروز فوق منت توه
ز حمتت تو رسیدم بنان و نام و مبار ؛ کسسته از مبرد بنده جو حمتت توه
زندگی خداوندی انعم جانانک هست تا ابد بر منت کلمرانی
جایی یازد و از شوایب نوایب زمانه خالی و آمداد نایب آسمانی بدان
جناب معالی متوالی و نخت و دولت بر عتبه نمایون از جمله خدم
و موالی نیاز کانه زایبوسیدن دست مبارک هست و رازی
کادر تیسیران مراد با خدای دارد خدای دانید **مصراع**
و خلق ننداند تو که شاهی دانی ه و علی الحقیقه حقوق نعم خلد
کازبان حال بدکران ناطقت و زبان مقال بشکران متعلق بر تحقیق
این معانی شاهدی عدل و بیعتی ظاهر و دلیل و واضح و برهانی روشن
و مصداقی دل پذیر است چه کن سهو و غفلت لغو بالله تقصیر
در اقامت مراسم سیاسی داری و ادا مت و ظایف حق گزاره اتفاق
افتد و طول العمده آفراید از او خواهد تا حجاب نسیان پیش خاطر
ندارد و راعی از حقوق در حرکت آید و کن بیان دل محکم بکیر و چنگ

در دامن خرد سخت کند که هزار تعاف و کاسل جیتت و اهان اهان از کجاست
مصراع بد خدمتی اساس نهادی تو ناخلف ه هینر نطا و رطق
بکشای و میان بشکر بر بند قران و اما بنجه ربک خدث **شعر**
ولو کاز لپی فی کل منبت شعرة ؛ لسان ببت الشکر منه لقصر اه
ایزد تعالی بنده را کی قضاء سینه بنور اخلاص را راسته دارد
قضا و بعضی از ان حقوق کرامت کناد و خداوند را جا و دیدار
کادر بنده پروری بد صنایع است الهام احسان و اصطناع در
زیادت داراد **مصراع** و هذا دعا لوسکت کفیته ه مثال عالی
خداوندی کبیش بند خرد بدست لطف صورت دکشای از بسته
بود و تقیل مساطران مرهم دل حسته ذی روز بنده مخلص
رسیده و بنده بدان کرامات موفور مکرم و مشرف شد و
استماع بدان کلامی مغشور مقرط و مشتف کشت و بعد از تقدیم
ابواب تعظیم از میان جان بشارتی تمام **بیت**

گفتم کی این سخت خداوندی تو نیست ؛ ای انوریت بنده و چون انوریت هزاره
و اتفاق را طریقه النهار خداوند عالم بندگان بنشاط شکار آهو نشسته

بود و خداوند عالم بواسطه مثال مثال خویش بعزم شکر دل
بندگان برخاسته چون هر دو را جناح غرض حاصل آمد و مویک
همایون خدا یگانه بر دل کرد و بنده بشر فحضور مجلس اعلی اعلا اله
بر عادت اختصاص یافت از رسیدن امیر جمال الدین رام تائید
و کیفیت احوال و حقیقت بیغام برسید و بنده چنانکه وقت
دست داد و اخصر تلقین کرد از فصول اربعه ای که لایق تر بود
و با خاطر اشرف موافق تر نمود عرض داشت و بر لفظ کوه هر بار
کلماتی که بدان مستظمن باید بود و از آن حسابها شاید گرفت رفت
و راستی شفقت و حفاظت این پادشاه خدا لله سلطانه بران
خداوند که از نیکانیش پادینه از راه خدمتی بقدم می افتد و اثر
اخلاصی اظهار می کرد بل که چون دیگر کارها و خداوند کار
خدا ی و چیزی است اینست بیزد تعالی در زیادت دارا **مصراع**
تا گو شود هر آنک نتواند دید **شک نیست** که تا این غایت نه چنانکه
از رای رزین خداوندی سز در منابع اخلاص سپردن و همایون دولت
راست کردن تخلفی و توقیری رفت در ثانی الحال همت مبارک بر تلافی

از باید کاشت و کار با اتفاقات دولت باز نشاید گذاشت و
رسوم قدیم را در چرخ ریضا خدا یگانه مرا می باید بود و بزرگی
کارای عالی بیند با خدوات قراری روزی پیشتر روان باید
کرد تا زبانی که در وقیعت حاصلان کشاده شدست بریده کرد
وزبانی که با اختیار در ولایت می افتد قرآن از الملک از اذخوار
قریه افسندگاه رود تر زایل شود و داعیه انتظار عنان کبر
مواکب عالیه نباید بنده بای ادب از حد بیرون نهاد و عنان
تاکل از دست داد و با ستظها را آن تطویل از انداز
گذرانید و میدوار است که اگر چه تصدیق در از گشت زبان
ملاحت در حق او در از نگردد و بر قرار قدم کرم خداوندی سائر
سایر عیوب و اید تا شاعر خداوند بر زبانها سایر و ایشار عبودیت و اظهار
فصل آخر هذا کتاب فلان بزرگی کرده بود غیبی
توانم گفت طبیعتی فرموده از آن طینت باک سخن طبیعت ناک غریب نباشد
مصراع از کوزه همان برون ترا بد که در اوست **ه** با این همه بائینه
فاحه که رایحه اخلاص در آجاء از منتشر باشد که راسته از او **ملک**

تصدیر

جمال مبارک او نامکسور بهر مزاج کی کوزد در دل بر جاده هوا و ولا
ثابت قدم و جان در خدمت کاری و دوست داری را سخاقتاد
و اعلم از جور من مذاقه ^{شعر} و لیکن نهان فی جهات طوره
رساله دیکر خداوند ولی انعم صدر الشرق و المغرب نوشته ک
اید از شهر نسا در شکر شفقتی که از زانی داشته بود
بهادولت و دین ملک شاه دین پرورد ^ع ز این نتیجه رای تو صد بها آمده
بها و قدر تو هر دم زیادتستاری ^ع جو در نفیس بود لاجرم بها آمده
زندگی مجلس عالی خداوندی را اقتناء اسباب شادکامی و اعتنا با
کتاب خوب نامی و تیسیر مقاصد دولت تمامی سالیان نامتناهی باد
سلک عالی بوفور دولت عالی منظوم و صحیفه کامرانی بارقام
فضل نردانی مرقوم و اوج حشمت مرتفع و فوج نعمت مجتمع
و روز و روز کارها یون نبشاط و خرمی مقرون **بیت**
روز شش جو سال نومه نور روز و عید باد ^ع دست فنا ز دامن عمرش بعید باد
بنده و خدمتکار خلص از غایت قصور و عجز خویش عظیم متحیر و بغایت
متفکر است تا شرح نیاز مندی که بدریافت خدمت خداوندی در چگونه

دهد و شکران مواهبت حسین و عبد ران لطایف عمیم که از جناب کرم
خداوند عز و نضره در حق او نایض شدست بکنام زبان تمهید کند و حق
دعا، آن دولت و ثناء، آن حضرت که ورد زبان خواطر فضلا و ورد
مشام ضمایر عقلاست بجه نوع کد دارد اما چون بحقیقت نیک تا مل
می کند و چشم جرد ز رف در می نگر دی بیندگی شرح بیان آن
جلونه کاری در از است **مصراع** فیالها قصه شرها طول ه
و می دانندگی شکر نعم خداوندی تاجه غایت ملدی بعید دارد **مصراع**
شکر انعام تو گفتن کار هر بیچاره نیست ^ع بس دست از آن شیوه بداشتر
و بدعا، دولت عالی برداشتن و جوامع اندیشه بران خدمت موقوف
کردن مراقبت حدادب و محافظت شرط عبودیت نزد بیکتری شناس
ایزد تعالی دولت خداوندی را که طراز کسوت معالیت و زینت ایام
ولیا ی روز افزون داراد و عید آینه را با ملامد اقبال با نیند مقرون
و روز کارش جو عید و بهار چنین که هست نجسته و میمون و کمال
جلال شر از نقصان و ال محروس و مامون بحق بنیه المختار و اله المنجین ^{الخیار}
بدین لطف اشفاق که بر قضیت محاسن اخلاق بتازگی در حق بنده ^{تکرار}

فرمود در تجارت خواستن خداوند که دعا گوید قدم خداوند است
شرف المثلوه وللهین زندگانیش باد سعی جمیل که موجب صد هزار ثواب
جزیلاست ارزانی داشت و بر سر او که خاک قدم خداوند است
جانی نهاد همه عمر بنده و خدمتکار که غریق آن نعم و عتیق آن کرم در
خدمت دعا و ثنا که بهترین سرمایه اوست بجهت خواهد بود و خاک
و بندگیها را که تا کران عمر از میان جان مترصد و متطلع و متوقعت
تا آن خداوند جاوید باد بعد از این او را در سلک خدمت خاص کشند
نظر زیادت شفقت بر احوال او کارد و از انعام عام او را بنزد
اختصاصی مخصوص دارد **حبر** و تمام المعروف خیر من ابتدایه را
کار بند چنانکه این شفقت کافر بود یاد بیکر عواطف بار کرد و چون
در سابقه خدمتی چنین نعمتی ارزانی داشت ماده این کرامت منقطع
نگرداند و نهایی را که در روضه مکارم نشانند از پرورش خالی نگذارد
و هر وقت تشریف امثله عالیه کی روز دولت او منیر و چشم حمت
او قریب کند ارزانی فرماید تا داعی مثنی مثنی بر قاعده اخلاص
می دارد و تازه تازه عشق از خدمت را تخی در ساحت سینه

می کارد اگر چه بنده و خدمتکار کاری را یکی از ان حساسی گیرند
و در حضرت خداوندان خویشتر را بدان دالت عرضه دهند
نشاید اما با این همه در مقام خدمت انتظار می رود که تا اگر نظر
بمبارک را یکی در محل اهل هنر است از و این اس اهلیتی افتاد است در
او تو سم خیری کرده خدمتی فرمان باشد تا جهل المقلد عبودیت
صرف افتد **صراع** از جهل المقل غیر قلیل را حمل و لیه و الصواع
این رسالت مصدر بذر و قطعه سوی مولانا بر ملا المله و المصغی الترف
والغرب صاد می شود در جواب خطاب

خدای که هست در ملکوت **؛** زیر فرمانش هفت کشور جرج
هست الطاف صنع و قدرت **؛** زینت روز کار و زیور جرج
در ره ستر حکمتش کمر شد **؛** فکر انسان و وهم ره بر جرج
گر جو پر یازدین بفضل و هنر **؛** هیچ فرزند زاد مادر جرج
ان میرز که ذات کامل او **؛** باز آمد ز حشود فتر جرج
وان بزرگی جرج فخر کند **؛** گو بود قدا و برابر جرج
چار ارکان کمال فضلش را **؛** پنج نوبت ز تند برد جرج

شکر فضل و دانش او را به عارضی مشفقست جوهر جرج
باد تا جرج باید ارب بود پای قدرش همیشه بر جرج
جناب رفیع مولوی صدیقی اجلی کبیر کما مر تقار عرو حشمت و ملتقا
دین و دولت و متکا و ملک و ملت و مستقر امن و امان و متنزه اهل
ایمان و هزار ارباب معنی و مدار در سر و فتویست بسعاداتی که از
حضرت پیردق من پیشا بغیر حساب فایض شود و از شایبه انقطاع
و احتباس منزله باشد محضوف و مشمول باد و کمال سیادت جاودانی
از فیض رحمت پیردانی منتظر و مامول بحق مجبوالله اگر چه خادم
داعی را بداعیه اخلاص درین چند روز که در مفارقت سعادت
از خدمت بساها گذشتست آرزوی آن دامن کبیر بوده است که
بار سال خدمتی زحمت دهد و ریزی از زکایات اشتیاق بزبان
قلم حکایت کند اما ساین عقل که مدبر مصالح انسان و دلیل منهج
صوابست از اقدام برین ابرام مانع می آمده است و این مناصحت واجب
کاپایه حضرت مولوی نیک بلند است و عرصه حشمت خندان دینی غیا
فنیح ارتقاء از کار هر قدری و اختیار آن اندازه هر قلبی باشد **قلان**

و ما لنا الا له مقام معلوم در چنین مقام همت برد عا و ثنا کاشتن
وزحمت مکابنت دور داشتن و بساط نوشتن در نوشتن بر اسم
خدمت نزد یکتر شعر و نا اختناب امر تقیله ضرب من الحیده محمود
چون اکنون مجلس رفیع زید رفعة که در احسان و جمال و اشتیاق
و اشیا و مراقبت دقایق کرم و رعایت حقوق و خدمت و تالیف قلوب
مخلصان و تحقیق اموال هواداران **مصراع** انی المجد الا ان یکن له البتق
سبقت فرورد و ان شفقت کا از جنونی و کوچنوی متوقع باشد
ارزایی داشت و خدمتکار را خطاب بزرگوار که تاریخ روز کار او
خواهد بود مخصوص گردانید و بخط مبارک آرام فتنها بدو باشد
میان چشم و لب او که این نظر از جمال او بر می دارد و از تقبیل از صور
آن بخ گذارد فتنه بزرگ و مکا و حتی عظیم بدید آورد و مقدم هموز
آن بیت الاخران دل خلوت خانه سلوت گشت خدمتکار نیز بدان
وسیلت رخصتی و فسختی یافت و بدین جرات باسظهاران کرامت
دست یاخت و بر برای رفیع مولوی که همیشه بشادری گذاردی
گنداند گفته طبع لطیف و سفته خاطر شریف و مصداق وفور

تغیر و بکن فکر ثاقب خداوندی را که مشاطه فضل الله چهره خود
اسای انرا ارایشی بواجب داده بود و زلف مشک اسای او را برایشی
زیبا کرده و آتش طبع الفاظ انرا بسبکی تمام بواجب واجب داشته
و در قالب رزوی مستمعان مفرغ گردانیده الفاظی عذب و دلانیز
و معانی بدیع و جان افزای و سیاقی خوش و تازه و اسلونی عن و مخرب
سرتابایش چنانک باید بود **سخت** کونی که کسی بارز و فرمودست
بموجب اشارت رفیع بوقت فرصت بسمع اشرف خدایکانی سلطانی
معظمی ملیت سروراه رسانیده آمد بر ستران عالم الاسرار و مطلع است
جه ثناها و طویل و عزیز رفت و بر لفظ مبارک جه لطایف و محامل گذر
کرد و در اثنا ثناکی ایراد می افتاد خدمتکاران این معنی گفت که مرتبت
و منزلت آن گانه زمانه اعنی مجلس رفیع مولوی از آن عالی تراست که
خاطر و قاد او را بتلفیق مقدمات شعری التقاتی صورت توان کرد **مثل**
کبر عمر و عن الطوقه اما حوضتنا و عشق خدمت خداوند عالم او را
برین شیوه باعث می آید و می خواهد تا بهر روز بان تازی و باری
از هر دو بنظ نظم و شعر در هر دو حالت خلا و ملا بهر دو خدمت دعا و ثنا

قیام نماید و چون میامن اقبال خدایکانی با محاسن فضل او جمع شده
است لاجرم سخن چنان می آید که باید بادشاه عالم عادل را شاید که
جه ابرامی که پیشتی ان اکرام و انعام رفت از حد شد و خوش
خوش بنا خوشی تطویل ادا کرد اما ما نانی بحکایت صورت حال
و تقرب بر کیفیت ماجرا چون خدمتکار بدان مأمور بوده است معذور
باشد و المرای الرفیع المولوی ان بلا حظه بعین الرضا و بسبب
علی هفواته ذیل الاعضاء من ید الرعیه والاعلام ایزد تعالی مجلس
رفیع را در میان عالمیان بر فعت و غبطت همواره محسود و مغبوط
داراد و مصاح دین و دولت را بحسن اهتمام و اصابت نظر او
مرعی و مضبوط و سایه شفقت او را که افتاب دانش است بر
سرفاضل عالم مملود و مضبوط **شعر**
و هذا دعاء لا یرد فانه **ع** علی سینه لک و کس فیه ولا سرفه
این رسالت مجلس و همان نظام الدین علی الاسلام الحامی و جلال الدین
تاج الایمه الکشکی یدیم الله فضلها ما صادر شد از ظاهر خراسان
سلام علی رمل الحی عدد الرمل **ع** و قل له التبییم من عاشق مثله

ای نزرگان در دوستان عمریت **؛** تا دم بسته هوا شمس است
چشم من عاشق جمال شما **؛** طبع من طالب رضا شمس است
بردمین گذر نیار در کرد **؛** هر چه جز مقتضا راه شمس است
حاصلم در حضر لقاء شما **؛** خونم در سفر ثنا شمس است
با جفا، جهان وجود فلک **؛** این دل خسته در وفاء شمس است
ورد عیشم اگر چه پیره شدست **؛** ورد جان و دم و لاله شمس است
چشم انجار و در کاروی شما **؛** سرم انجا بود که پای شمس است
آرزو که بود خدایق را **؛** آرزوی دم لقاء شمس است
هر کسی قبله ذکر دارد **؛** قبله من در سرای شمس است
دل خود از شمس و ندرتن **؛** نیم جانست هم پیراه شمس است
تم از عمر خویش بر مخوراد **؛** که مرا هیچ کس بجای شمس است
زندگی خداوندان مکر و بخدومان مشفق و یاران غار و درویش
یکانه بدان و بدان در دولتی که از رفعت سر بر آسمان دارد و تا از من
قیامت در آن خدمت سر بر آستان دارد دراز باد چهره امل از نظر
حرمان محبوب و دست منی حایل کردن مطلوب سعادت قدم سوی

جناب کریم خداوندی امل در عاقبت کار ای میزید و ات کرد
و رفور ثنائی کاشانی اعطاف الطاف باشد متوجه می گردانم و آنچه
بیمان صمت خداوندان که معادن اقبال خدمتکاران باشد در خدمت
مجلس اعلیٰ خدایکافی اعلاء الله روز کار خدمتکار طراوتی تمام داران
چون در مفارقت خدمت خداوندان بدیم الله نعمها ما ببری شود
انرا از حساب عمر نمی پردازم و در عداد ایام حیات نمی آرم **شعر**
ولست لحسب من عمري وان **؛** حسنت ايامه الا يوم القال **؛**
هر دم که نه در خدمت تو بگذارم **؛** این در داند اگر از عمر ان کارم
چه نعمتها همه جهان با یک ساعته دریافت خدمت ان خداوندان
سلوقت دل خسته در آن بسته است بر این توان کرد همه محتها
روز کار با یک روزه مفارقت ان سعادت سعادت غارت جان
دارد مقابل نباید **شعر** رایت مقاسات الشدايد كلها **؛** سوي فرقة الاجاب **خطبه**
امید بفضل ربانی قویست و احنا ضمیر بر منی تمام من طوی و عوصه
ارز و فراح و نهال امل شاداب و دست نهد دراز و در اعلیٰ عسی
باز و راید طمع بر کار و دیده انتظار بر ره گذر اقدار **شعر**

عسی فرج یاتی به الله انه له ۱۰ فکل یوم فی خلیقته امرأه
 خدای تعالی علمت و بر خفیات سرایر و خفیات ضمیر مطلع که
 تا از آن سعادت که اعادیش بزوری یاد محروم مانده ام و باغلیان
 نوایر اشواق از آن منهل عذب دور افتاده با خیال هر یک از ایشان
 در عشق بازی دیکم و از فراق هر یک علی حده سوزی جدا گانه دارم
 و قال ابوالمعوار ایها الذی ۱۱ تمیم وجد افقلت کلامه
 و تا او مید تحصیل ارادت اصلی یا حراز سعادت کلی یعنی خدمت
 مبارک خداوندان از برده غیب روی نمود و از میزان اقدار کفه
 امل راح نیامد و مقدار از آن کله کله غنیه بقدر در بنداد
 و وعده حصول مقصود بکوشش منی نرسید و بنشیند صبح جناح
 در اقطار و طار و آرجاء رجاء منتشر نکشت در خویشتر قدرت
 آن منی یائتم و خود را امکان آن منی دیدم که در شرح نیاز خویش
 کافیه بس در راست خدمتی نویسم و از عهد موصلت ایام **شعر**
 ه زمن لیس له من بدل اعد ۱۲ اللهم ذاکل الزمانا ه
 ه زمن لم یسلج النوی ۱۳ بین العضا و الحیاه

باری کنم **مصراع** و کفیل ذکره از است انشاء ه بامیدی آکنوز
 افتاد اللهم حقق و فوق آخر قونی در بنان و قدرتی در بیان
 پیدا آمد و خاطر بزم مرده بتازگی تا زکی یافت و با این خط مشوش
 مشوش روزگار عزیز خداوندان شد و این حرفها سلسله عمری بر افرو
 می نویسم **نثر** و سخن فروضه جبرالیم بهای زیلابه بلای من ارفع الحجه
 و اذ اذکرت بها بخدا و ساکنه ۱۴ وضعت جیوه جلی نیر الطرب
 اما خدای تعالی کوا هست و کفی به شهید که در چشم و دل من کهن
 خدمت ایشان هر نزه نازه می نماید و هر عشرت عشرت می افزاید
 و شراب طهور بسراب عروزی ماند **مصراع** بیار همه چینیستند بایستی ه
 و آنجا شدت این کربت جز یا نقضا مدت این عربت خواهد بود
 و حصول این مقصود جز بوصول از مقصد دست نخواهد داد
 بار خدایا میسر کن **مصراع** فانت علی ان تجمع الشمل قادره راستی
 درین مدت دراز و مفارقت جان گداز دیر یا ز تو مع می بود و مطلع
 می رفت که چون از خداوندان بر خلاف خدمتکاران فراغتی دارند
 و درایم با دآخر با حاین تشریف خطای یا ترتیب سلایم از زانی فرمایند

اما فراغت تا بدرجه بودست که ازین معنی هم فراغت تمام داشته اید
شعر صحایف عندی للعتاب طویتهای سینش و یوما والعتاب طویله
 در جمله جناب کرم ایشان از نسبت تقصیر منزله باشد و در معاشر
 ایشان از تشبث ملامت آزاد اگر خطی هست از حرمان خدمتکار
 است و حرص مرد روی که در هوا ایشان بدان مبتلا گشته ام چنین
 نمرها بسیار دهد **مصراع** هوا دل چنین بسیار کردست **رحمت**
 خدمتکار بر قانون معتاد دراز شد و از حد ادب برقرار قدم تجاوز
 حاصل املا که بر منوال معهود کرم فرمایند و در اوقات عشرت این
 اطالت بر قاعده مالوف روند تازه تازه منتی اندازه داشته
 اید و بادیکر حقوق بر صفحه خاطر هر چند هیچ گوشه بی رسم مگر می
 نگذاشته اند زکاشته شود با آنکه در فراق خدمت ایشان در این
 هیچ کارند از انتظار بی رود اگر پیش از اتفاق ملاقات خدمتی باشد
 فرمایند تا جانی که درین مفارقت بلب رسیده است بدان بهانه بر
 میان بندم تا ناگاه چون بساحل حیات نزدیک آمده است کاری راست
 ناکشاده کثیری نهد ز کای خلو و نلذ در دوات و اقبال کامکار

تا غایت از زو و نهایت ادوار باد و السلم و الحمد لله رب العالمین
فصل در آخر هذا الكتاب اگر بر سبکساری خادم عمل فرمایند
 و سبکساری خویشین طلبند و بکسان ندارند نام چند بزرگ که خط
 خدمت ایشان التفات زیادت دارد بر شمرده آید و التماس ایصال
 دعا کرده شود مع قصته فی الاشتیاق بطولها فلان و فلان فلان
شعر آخر تذکره الذي یقدمه **شعر** الفضا و یزیر علیه بالاول
شعر و انما القطر تلو بارقه **شعر** و اول الفکر آخر العمل

غرض از انشاء این شعر و ایلاء این عذر در مجلس رفیع فلانست
 دام رفیعا که ازین خدمتکار تجیات فراوان و اثنبه بی نهایت
 میباشوزان وظیفه اخلاص وافی باشد و ناشران صحیفه اعتقاد اصحاب
 مذکور است و اشتیاق خدمت او که و رای آن سعادت بی نام
 چون فضایل او له بران مزیدی بتوان جست ناخسور و اگر نه در
 اصدار خدمات کا خاطر نازک او را چشم مطالعه آن باید فرمود
 نوعی از کلیف مطمئنه تکلف و صورت تزل ادب دار مندرج
 بودی و مرا بر کل از خرد کی نیست درین مدت عنان قلم در راه

الایلاء داد و نفیگر و اینست
 بشکوه از عنوان

مکاتبت کشیده اند استمی و طریق موداست کشاده کردی اما صیانت
جانبان مجلس بر تبع هوا، خویش گردیدن اولی می نمودست و بر
سلامی کصیقل زنگ نسیان و مذکر خاطر بزرگان باشد و شایکی
در مجلس عالی اعلا اله الله با از قبول خویش بزرگان راجح می کرده ام
اقتصاری افتاده است ایزد تعالی فضل و افضال را بزروار هو
معانی و معالی او منور در ارا و ملک دانست را بر رویت صایب و المعیت شایسته
و هذا دعاء قد تلقاه ربنا بحسن قبول قبل ان يرفع الصوت
این رسالت مجلس عالی خداوندی را لنعلمها التوله والدین صلوات
الشرف والغرب عن رضه صاد رشده رفع حاجتی
بزرگوار صد را توی که هست تو، هزار کار و یک لطف سعی بگذارد
لطیف خاطر با کت جنان که هم افتاد، سایه جگر را در هیچ بند نگذارد
بلی کسی را که این اصل صورتی بنود، خدای بر سر آباب عقل بکارده
چونک کلمه تو گریان شود که توقع، بطبع خویش از افضال و فضل بکارده
خدمت تو رود سویی در که تو رود، ز خاص و عام هر آنکس که حاجتی دارد
رهی کار و شب اندر دعا، در وقت، غریب نبود اگر نیز رحمتی ارده

اگر بر آید مقصودش از تو خواهد دید، و گرنیایدان تخت خویش از نگارده
چون لطف طبیعت و نظر شفقت مجلس عالی خداوندی را لایزال عالیا
کره کشای بند حاجات عالمیان و انکشت نای تحصیل مقاصد
ادمیان بندست و جناب همایون او محل رجال و محط رحال کشته
و حضرت و آلاء او در رازک مطمح نظر و اقبال و مسرح ایمانی و اعمال
افتاده و تا با ارجین باد همگنان بدان خدمت زحمت می آرند و
خاص و عام چشم بدان انعام می درازند و جهانیان بضاعت حاجت
خویش در مجلس او می کشایند و دل در کار کناری همت بلند او می
بنند اگر بنده و خدمتکار که خویشتر را باستظهار آنک ریب
ان نعمت ربنا لیت ان دولت می بندارد و خود را بوسیلت
اخلاصی آدران خدمت داران اهل اختصاص می انکار حاجتی
بدان حضرت بر دارد و زحمتی مجلس خداوندی اردمانا بر زبان
ملاکت و غرامت معترض و رقیعت هر صاحب عرض نشود **مصراع**
و المشریب اعذب کثیرا لرحامه **شعر**
اگر نیارم زحمت بر تو بس چه کنم، غریب اهل هنر جز تو کس کردارده

جند کت نجت التماس بسیار از حضرت اعلیٰ اعلاه الله که اسباب
معاش خدمتکار بدان مهیاء می شود ابرام داده آمده است و خداوند
جاوید زیاد در عرض این معنی چنانکه از مخلوم معنی آید دست قبول
بر سینه زده و بنجاح غرض زیان داده اگر گفتن این معنی صواب است
و مجال انتهائ فرستی هست فنها و نعمه و اگر این ساعت توقف اصل
است و تا خیر اولی بر اینج رای عالی بیند من پدی بتواند بود مثل
في التاخير حين ماندا التماس دیگر توقع است احسن عنایت مبدول
فرماید و همت مبارک بر کار و در و داعی تربیت را در حرکت ارد
با موجب خدمتکار را کینتی مینشود و موضعی بر سبیل اقطاع
معین کرد در دیوانه این تفاوتی نکند و خدمتکار را جالی از جذب
منفعتی خالی نباشد **مصراع** سودیست مرا ترا یانی نکنده جواجه
امام رشید رحمه الله در حضرت لعلها الله اقطاع داشتند و خدمت
کار با تنگی عرصه سناد رمدت مقام انجامت صرف اقطاع بود دست
در جمله با اتفاق و استحقاق حاصل است چون عنایت خداوند عز و جرم
با صاف آن شود و صورت التماس را جلوه کری مشفقانه چنانکه

اود اند و محمد الله تواند بفرماید تا در تجلی جمال مقصود و تجلی بنیور
حصول سعی نماید خدمتکار را بعنایت خداوندی امید بسیار
تربیتها است اما حال اگر از بزرگ و التماس یکی بشفقت خداوند
در آن شبهتی نیست تمام شود در حق او حق هبئی تمام خواهد
بود و از لطایف کرم و نتایج اقبال خداوندی خواهد شناخت
اگر زمین حاصل گردد شکر او را بر آسمان خواهد رسانید و اگر
اقطاع باشد ثناء او را اقطاع خواهد بود و اگر نیز حرمانی در
راهست پیش از روزی رقتن بحالست هاری زود تر **خبر**
ایلاس احدی الراحین ۰ بر خواند و خداوند را از نیکانیش یاد از
دست ابرام خود باز را نند اقبال مستدام باد و احوال در سلک هیچ
النظام و جناب عالی عاب ارباب حقایق و قبله حاجات خدایا **توجه**
الرقاع این رفعه بقوام الدوله و الدن فرستاده می آید در کت
اول آن حضرت آمده و بعد در بخوری شرط استقبال با قامت برسید
قوام دولت در برای کانه در جهان ۰، تو که هر تودل را برابر جاست
زیر کالطف و کرم کرده ترا امروز ۰، هر چه خواهی بر جان خلق فرماست

کهینه بایه قلند توارج کرد و دست **ع** کینه نایب دست تو ابر نیسانست
بندان خدای که دعوی و حدت اورا **ع** زهر نجه صنعتش هزار بره لست
که زندگانی خدمت مبارک تو **ع** بر اهل عقل از روزگار تاوانست
خدمت تو بتز روزمانه ام زیرا که **ع** تم جود ان جفا از مانه ناله لست
حریص خدمت بودم از ان شدم **ع** بلح حریص همیشه اسیر حواسست
اگر ز عارضه رجیست بریز و دل من **ع** خدای داند ازین غم هزار چندانست
لقد افشني الدر ثيابا حیری **ع** فما القى من العله ما القى من الحيرة
خدمت کار و در کاوی مخلص را پوسته تو لا بولا، از دولت داشته است
و ثناء در ریانتان سعادت کرده و همیشه عاشق صادق از خدمت
بوده پی گوید خدمت و زمین می بوسد و کرد شرح نیاز مندی **ع** قلم
و غصه و حرمان او می کرد **ع** اصراع از قصه رادان باید من از اندام
و همانا در تقریر این معنی و تحقیق این دعوی زیادت مؤتی و بیشتر
کافی حاجت نیفتد چه هر که چون من جا کردم تها، مدید در آرزوی
خدمت جان خداوندی و مخلوقی زندگانی پیش یاد بوده باشد و در دل
و دماغ تحصیل آن مراد را بسیار شود اها، بخته و بیشتر این انیت

باخویشتر سیدوجه بزانداخته و هزار تعبیه در یافت این سعادت را
قلب جناح ساخته و روزگار بر عادت کادت خویش او را عمری
در از در کج محنت گرفتار و در بند انتظار داشته و در رفتی
اعتناق مقصود دست حرمان بر سینه نهاده اکنون چون پطیل
اقبال چنین حضرتی ان شاخ او مید بر آید و ان بخت ناگهان بدر
ایده ان شادی نا پیوسان حاصل شود و ان از روی دیرینه زینت
جناح گیرد و ان هماغه سعادت سایه افکنند و ان افتاب اقبال
طلوع کند و ان کوکب سعد در افشان شود و کان مشاهده و عیان
و نواله بلب و دهان رسد و جوارح و اعضا با استقبال دل
ملازم ان جناب مایون بودست و هست خدمت را میان بندند
و در ابتلا خدمت و مسارعت باحر از ان سعادت از هر عضوی
باعثی مزج و از هر موی شخصی هیچ بدیداید ناگاه روزگار
ناسازگار بای فضول در میان نهد و دست غیرت دراز کند و
حجاب تعویق پیش حال آرزو بردارد و این بیچاره مشتاق را در
بادیه حیرت و زاویه حسرت با تنی خور و حسته و نیم جانی

شکسته بسته بگذارد توان دانست که حال این چهاره در ناکامی
و بی راهی ازین حیث و غیبت تاجه درجه باشد و سورت صجرت
او ازین تخلف و توقف چند اندازه شدست **شعر**
اری جاه و بی ظمآن شدید ^{و لکن} لا سبیل الی الورد
مع هذا نسخت اما حاصل است که بیامن قدم خداوندی که بر
ممکنان مبارک و میمون باد و حصول مقاصد مقرون بخجی درواز
ساحت کرم هست براحت مبدل شود و حصول خدمت که
سرمایه همه سعادت و سرفتره مراد است مساعده نماید

ه و ذلک علی الله یسیر فانه یفسر کل عسیر
رقعه دیگر یکی از وزیرای نوپیدا در نوبت غیبت مولا علی حضرت

جلال حضرت عالی و صدر عالی رای **؛** جو اطمن و مکر متشرایم و نور پاده
همیشه ملک بادشاه روی زمین **؛** ز رای روشن او روشن و مسور پاده
مخافلی که در و اهل فضل جمع شوند **؛** ز شکر و ذکر معالی او معطر پاده
بفرد و ات او شد قریر چشم جهان **؛** همیشه دولت او در جهان مقرر پاده
مراد بنده کی جز خدمت جنابش نیست **؛** بیمن صمت عالی او میسر پاده

بنده داعی اگر از دست مجلس عالی لازال عالیا بنز غایت دل
و جان بر خدمت دعا و ثنا مواظبت و در کل احوال از فضلای
اجلان مزیدان دولت مسؤلست و استسعاد سعادات آن خدمت
مأمول در محل اجابت و قبول با تقدیمات من تربیت و حسن طاعت
خداوند بنسباج تقرب و تر حیب خدا کانی می رسد و مطالب قربت
که این غریب بدان اختیار افتادست حصول می یوندد و چون آن
تربیت و حسن اشفاست معتاد کارم اخلاق خداوندیت در نر اید
است و بنده مخلص در مقام شکر و موقوف حمد متشکر بفر دولت
خداوندی توقع مزیدان نعمت و در امان قربت کرده می آید و الله
المحقق مثالی که تعلق بخداوند زاده جاوید زیاد داشت فرخورد
مساعدت و وقت تخریر افتاد و خلوص طوینت در عبودیت زیان
اطناب در ان باب اقتضای کرد اما مواضع راه ناخوش بر راه بود
و رحلت گاه و بیگاه در میان و بروردت هوا و حرارت دل که قوت
و قدرت حرکت و راز سعادت باطل کرده بودند بر سرین ان شاء الله
که عذر قصور و تقصیر مقبول باشد و اهل رقا و خدمت بر تشویش خاطر
محمول و العذر عند کرام الناس مقبول

رقعه دیگر در استماع حضور یکی از افراد روز کار محرز گشت
 ان شهر الصوم قد ورد عنا ^{دوی} صدعنا بعد ان صدعنا ^{روز سه شنبه}
 فاختتمنا لانا بي خلسة ^{دوی} من زمان بعد ما طوعنا ^{روز سه شنبه}
 واجتمعنا زمره معدودة ^{دوی} نرتجي منك اجتماعا معناه
 ایام دولت خداوندی محمود عهد سالف و مضبوط ایام مقدم
 است در افضالی که بر دقایق آن رای روشن او مطلع است و حقیقت
 آن در طبیعت پاک او منطبق چون اعداد او را آسمانی و امداد اقدار
 یزدانی تا محصور باد و درجه جلالتش بر فلک سیادت میان او بی
 سعادت محصور و نهایت عمرش تا بدایت نفع صورت و طاعات گذشته
 و عبادات مقبول و ساعات آینده سعادات موصوّل خدمت تک
 معتقدان سعادت است اخلاص قدیم بر خاطر کنتم تازه می دارد و
 خدمتی نه جناح محمود اهل عصر و رسم آبناء روزگار است که
 از سر بترم یا تکرم گویند تازه می رساند و می نماید خدمتکار
 و یک در دوست یک در آس که یکسومه را عشق از خدمت نشسته اند
 و ساعتی از کشاکش دست روزگار بیک پای بیرون بسته ارزو

که نشسته

چنانست میسر باد که ازین خلوت سلوکی کار برین عهد عزیز
 الوجود است حاصل شود و موافقات این سعادت ملاقات
 خداوند تعذری تمام دارد بدان که عمیم که ممکن از آن نیست
 جسمی یا بند چشمی دارد کی اگر سبکساری این ساط او بکران
 لشمره تشریف حضور که جهانی در از روی اتدود که فضل الله
 یوتیه من یشاه ارزانی فرماید و صورت حال خدمت کاران بحال
 مبالا که روح افزاید حالی کرداند و عقد اجتماع دوستان را
 تخلف و توقف آدر کم از خورد کسب تن روان دارد **شعر**
 و خالیر الاشریوما صالحا عقلت ^{دوی} عنه الخطوب فاقوات الفی خلسه
 در یاب که انش جوانی ایست ^{دوی} بستانب که بیداری دولت خویش
 و بدین کسناخی که از سوا بعمادی می رود که مستاهل است تکبر
 توفیق استرقاق الحرار بزیادت باد و جریان احوان بر منجم ارادت
قطعه دیگر در مجلس شراب جماعت حاضران
 اقتراح کردند تا در استحضار قوی از دوستان که وقت فصلی از
 عربیت خالی نیشته آید خاطر را بر فور این فور حاصل شد جهان کام

عیب

بزرگان جهان و دوستان بگانه و بیاران یکدل و خواجه تاشان
دیرینه ماباد شامانی و خرمی از اندازه پیرون و کامرانی و خوش
دیروز افزون و روزگار ساز کار و پروردگار نکه دار کهنتران
دوست دار که پیوسته مهتر ایشان سر زبان پیوسته و مهتر
ایشان بگوشه جان باز بسته انداز سبیده دم تا این دم پادلی
در از روی خلا و ندان و خاسته نشسته اند و خوش خوش
ستیکی از شب گذشت و سستیکی در بردن روشنایی افتاد و
ریشه دار بیشتر مه رویانی که استوب شهر اند جنیان گشت و جز
نادیدن آن بزرگان که بردل کهنتران ریخی بزرگ باشد سباسب
ایزد رانا خوش ری نیست و راستی ندیدار جهان ارای جان
فزای ایشان که روشنایی دیده دوستان بود کار مار و شنایی
منی گیرد و با آنکه می بر سر و وید و مستی بای بیالابر نهاد شادی
دست در هم می زند اگر این دوستان را بکار کی از دست نخواهند
داد زود تر پای بر گیرند و پیش کرد سر و پای نهانه که از ابروی
راستی نیاید و در تویی راستی و اینا شده بر نیابند و برین دوستان

ارز و مند نیاز مند و دلها غم زده محنت کزده و تنها زار تر از بختایند
ورنه دامن ز مهر مابرجینند **قطعه** پاراز در کجای مابرجیننده
وان در او که بشنوند از خود را اند **قطعه** وان در که بدیشان رسد از خود را اند
زندگی در نشاد مایه جا و ذانی یاد و الحمد لله رب العالمین
رقعه دیگر از زبان دوستی می نویسد که او حرکت
کشیده بود در جواب کتاب غیر می که همین شربت در مقدمه جشیده
بود **قطعه** روزگار فلان کار و بازار فضا بلیست تا دامن قیامت
باقی یاد و این درش از نوازل قدار و تضار یف زمانه غدار حارس
و واقعی خدمتکار هوادار خطاب بزرگوار را همواره پروردگان نازد
و دل و جان با خیال از مجلس بوسیدان عشقها باز د بوسید و در
تعظیم از مجدی که صورت امکان دارد رسید و از آن نشرد بار
باز نظم ابدار در یک اسلوب که سالب عقول بود امیخته و از آن
تتف مصنوع با طرف مطبوع در یک قالب که منتقل قلوب آمد
رخته تعجبها نمود و بران الفاظ خوب در سخن اجزاء و اجزای
شدایت وان یکا در زبان رانند و اینچنین **قطعه** ام انتم لا تبصرون

برحافظان خواند راستی در سر چنین وقتی که مختها جهان بر سر
فرو باریده است و شما کونا کون در دل من جمع گشته و جان
بلب رسیده دور از آن سعادت هدف تیر عنا شد **بیت**
یک تیر جفا نماند در جبهه جرخ **؛** کان بد دل و جان من زمانه نترسته
این سعادت ناگاه و شادی نابوسان و دولتی بی انتظار غریب
و بدیع نبود مکارم اخلاق چنین باید و حسن عهد این باشد آدر
مضایق و حال دقایق رجوی دوستان تقدیم افتد و التفات
خاطر را داعیه استظهار کمتر از ساخته شود سبقت نموده
بود و شفقت فرموده و غمخوارها کرده و اسر تطف و تعطف
هر دلسوزی **؛** شبایه کلفی در قلم آورده و تفقدی که در
اتناء چنین حالات از انبنا این روزگار غریبست و آنچه داشته
امان بزرگ دوست یگانه است و نه بر مزاج اهل زمانه **شعر**
و انک لا عدمتک العلی **؛** اخ لا کخوة هذا الزمان **ه**
رای سایی را زید بموه مصور باد که نه روز کار بر خلاق استحقاق
شربی دهد و زمانه نه بر قضیت اهلیت حکمی کند و ایام

خویش یعنی حق و فضل نکران و گردون دس کردایی ما را با خود
شکر یکی زارد و دوستان و یاران کثیر باران حوادث **شعر**
ه حسبتم دروغا سابعامه و کان نه و لکن للاعاده
باروز کار دراز جستن و بیزار کشتن ما باز کردند و بتمازج این اسباب
ان هر باب نا امیدی در راه اید بحمد الله صبر ثابت را بست و عقل
پای بر جا و دل بتلون روز کار و تغیر احوال متعود و بتلج صبح
تفریح را متر صد و تن نخل آعبان توایب و مهارست معظمت شون
مستقل و بدو نیک زمانه را بطبع خوش و روزی تازه مستقبل
بوامی که بر روز کار است طار **؛** اگر او ندارد بدادتم مهند **ه**
اگر دولت اید و اگر محنت اید **؛** بنزد یک ماه در و راهست **ه**
کسی که همی بود دولتی را **؛** اگر او بخوید بخویدش دولت **ه**
فاز خاشتنی النایات **؛** شبنت **؛** باروع عجل الساعدین **؛** خاشتن **ه**
از ائمه خشتا تلظی **؛** جاحه **؛** واجلس عن قرین الدمشاق **ه**
این حالت ما را افتاده است اگر چه شنیع است درین عهد بد
عهدان بدیع نیست و در حق قتی که لازم حرق است ادبست بسیار

فضلا با ما مسا هم **مثل** والمصيبة اذا تمت خفت ه اري احوال
 روزگار نیز بویک نسق نماید و زمانه نیز نیز یک هم رنگ نیامیزد و بدو نیک
 هم روزی بسزاید و خفت اگر چه بسیار خستد آخر هم بر چیز در علم
 اگر چه دیر تره دهد آخر هم بد **مثل** العلم یعطی و ان کان یعطی
 در جمله این دوست بر سر رشته خویش است و از اینج بودست بعد
 درجه بدیش و نجوم اندیشه در ترتیب کار بر کار و همت در اکتساب
 معانی و اقتناء نیکو نای بر قرار و چشم انتظار بر سر راه اقدار که
 کاشی عنده بقدر **د**
 کرد فلک تند حرار ام **آخر** و ز کرده بشیمان شود ایام آخره
 این سرمایه جهل جداست بر اجتناب ناصیه مقصود که مانا
 قریب ملتئا و لکشته است اتفاق کرده می آید و افشاء این سرمایه
 نشاء این شعر که در تقریر حال برار حال گفته شد اتفاق می افتد
 این صرقتنی عن مرای و نیلها **ص** صروف عرینی لیسرین کیفها جده
 فساعده جدي لا یطوره وئی **ص** صارم عزیمی لا یجوزاه الجده
 فان علينا الجدی طلب العلاء **ص** ولیس علینا ان یوافقنا الجده

علی اجماله و بالتفصیل ل عزیز فارغ فرماید داشت و صورت خجسته
 لایبیا سوا من روح الله ه بر صغی خاطر نشاید که است **مصراع**
 ایتا سران تری فرجا فاین الرب و القدر ه ریعین بفضل ربانی که
 لله الطاف خفیه درست باید کرد ایندو همت برر کو ار که و لا یم
 آثار مدد باید فرستاد و معاودت دولت و العود اجماله فیج
 لعن باید بود **شعر** فین ترفی جوزة و الخدر لایم نکال اسیر و ایچار کبیر ه
 کار نیکو کند خدای جناب **ه** راه کونه کند زمانه ملنک ه
 بگذرد تحت تو چون بگذشت **ه** ملک چشمید و دولت هوشنک ه
 زرقنا الله و ایاکم ملیا عیشا رجما و ذرعا خلیا و کفی بالله ولیا
رقعه دیگر اهل عالم محترم حمید الدین اشرفی
 کم خاطر و قاد و جواع علوم را استینفا کردست و بزاز وسیلت طالب
 وقت حرار و سرد فتر کا بر روز کار کشته بمن دوست که بمولات
 او بیاهات تمام دارم رقعته فرستاد مشتمل بر نظم رایق و نثر
 فایق مطلع نظم و دیباچه سخن برین منوال **قطعه**
 زهی مهر تو دلوا هو و دلحت طبع را شای **د** دل تو معدن نیکی کف تو منبع رایی ه

در آرزای آن ماء زلال که از منبع کمال فایض بود این عجا له حاضر
 و علاء مختصر فرستاده شد و آن شعر جواب زر را بقدری مزایف
 که از بوته خاطر سرمایه برون آید بسیار له رفت **قطعه**
 زهی بنیاد فضل اصل الطور کان از آنکه مسلم گشته طبعت را بر اهل علم اشیا
 توی که بعد از فطرت سزای سروری بود توی که از منش قدرت برای متری آزادی
 جهان فضل و دانش را طبع تست آرایش مکان عقل و حکمت را از رای تست آبادی
 جتو مردی و بس مهمل زهی که روزی در **جواهری** و بس ضایع زهی ایام بیداری
 میان ست از بن دندان عطار **بیت** بهنگام سخن گفتن بسدانش جو بکشاری
 سر سوسن بنول خامه تو نسبتی دارد از آن اورا مسلم شد سخن کوئی و آزادی
 نماید اهل معنی را بخوی نظم و اثر تو جو مجوران غمگین را جلال چهره شادری
 دل من شاد و خرم شد تم زانندیش **بیت** بدین نظم بدیع این که نزد من فرستاری
 روانی دارم و با مهر تو صد گویند **بیت** زبانی دارم و از لطف تو صد نوع آزادی
 اگر برسند نام و نسبت من بعد از تو **بیت** غلام حمد مستوفی مهر شمشیر بغدادی
 مدطفه پر لطایف مجلس سامی اسماه الله رسید و نظمی که در سلاک
 فضایل بدان منتظم شود و نثری که چنانها نشان آن شاید مطالعه افتاد

۷۷۷
 و بر حسب خلوص اعتقاد از بیم نظر حساد آیت و ان کا خوانده
 آمد و بعد اقامت از غشی خیر بقدر طاقت ثنا و دعا گفته شد
 و ساحت سینه را بنزد هوا و اولام نور کرده آمد و در اثنا
 ثنایی کامی رفت بر اشارتی که فرموده بود و بشارتی که داد بانگ
 زیادت مباسطت و عزت انما عروس محالست اطلاق با صدهزار
 ارتیاح حاصل شد و دل نغمه زبان پیش از کما مت پذیره شد
 جانا زبان من سخن می گوئی **بیت** یا خود سخن از زبان من می گوئی
 چه نعمت تواند بود و رایگان مکرمت و کدام عطیت خواهد بود زیادت
 ازین ملاطفت **مصراع** از کبیت خواهد که تو چنانش باشی خودت
 ایستاده ام و چشم اجازان و عده را نهاده **خبر** و الکرم اذا و عده و زنا
رقعه دیگر هم از مجلس نام سائیا و محی الفضل حاییا
 تفضل کرده بود و تطول فرموده و مرا بمدحی غمگین در حسن قلاج
 معلا داشت بزرگ کرد اینده و واقیتی غریب گرفته برین جلت **بیت**
 بزرگوار ای که در سلاست نظم **بیت** زنگنه غریب کشت خلق نسخ
 و در آخر نثری **مصراع** که از او پشیاست و ان من نثری بنشته بود

و این معنی در قلم آورده که جمله توانی در سلك نظام این قطعه کتیبه
 چون چند قافیه که در آن عدد نیامده بود چند چون این سخن صده
 از طبع دور است و خاطر از استعمال آن لغو یافته شد قطعه
 مبنی بر توانی باقی مصدر بشری صادر شد که تزیینت طبع
 لطیف و لطایف خاطر شریف مجلس بزرگوار بکلمت دوستدار رسید
 و از سعادت که بمرها در توان یافت مساعدت کرد و بر قضیت
 اخلاص تقبیل و اج از این قبیل باشد تلقی افتاد و آن آیات که
 آیات کمال فضل در ظاهر بود و نکت نادان با فهم بارد **قران**
و مثل یک عن وصف کمالها الالسن و فیها ما تشتمی الانفس و تلد
 الاعین **عنوان** مفاخر و سلوان خاطر ساخته آمد و اگر چه در
 مقابله آن سخن کفران حرام باشد و ذره را در پیش خورشید
 آوردن و غره را در از ذره عوض کردن غره تمام بود و هر که را
 عقل یار بود و اندیشه بر کار با اختیار پرده را از خویش بردارد
 و پیش از آنش طبع آب خویش نبرد و نقد بهره بر نقد نیز بصیر
 کامل بصیرت عرضه ندهد و نکات طیاران در مقابل کلمات قلیل

سما یوز نامه تو نقش خانیست **س** جواب آن بیشتر حد حانیست
 چه هیچ بلید بدرجه بلند لبید نرسد و هیچ ناتمام منصف بو تمام نیابد
 و هیچ آعی کردی اعشی نبیند و هر عمید هم ستر این لعیند و لیر نشود
 و از جا که اگر چه عبد حمید است عبد الحمیدی نیاید اما با این همه
 از ترکه اجواب داعیه الار تیاب اندیشیده آمد و با خود گفته شد
 که در مجاوبه و مکاتبه مقابله معنوی و مساوات حقیقی شرط نیست
 و این باب میان عبید و ارباب کشاده است بدین خصت علی استیفاء
 الفرق و تحریر من ملام الفرق رعایت رسم و عادت ترا چند قافیه
 بر آن روی مانده بود بنوی در کار آورده شد با صد هزار تشویر
 پیش خدمت فرستاد **آمد مثل** مستبضع من الی اهل خیر
 و معتمد معول یا خرقا و قلت عشرت خاطر و از الت
 زلت قدم جز کرم از مجلس که با او همه کستاجنها هست نیست
 و لرایه مزید السمور و القطعه **قطعه**
 حمیدین نوی انکم فضل و دانشت **ع** کنیده جوز دل و جان عزیز چون از اوج
 جوس فرازی در باغ فضل سوسن وار **ع** نهند فاصل بر خاک روی چون فرخنده

زمرد صافی چون فضل بود ناخوشدل **ع** بیافریدت یزدان و گفت ما بسجده
 ز رخ واقع بدگوی نوجوانه کنده **ع** زمانه کوید جان کن بر و که فول تیغ
 معاندان ترا حد فضل تو نبود **ع** بسی تفاوت باشد سبزه تابسجده
 چگونه در صف مردان کار لاف زنت **ع** جماعتی انداند نیزه از ناحیه
 سپهر خواست که با فضلان نبرد کند **ع** زمانه گفت از هزار با جمید **ع**
 چه بای دل با انتقام یا از ان کبک **ع** کجا براید با قوت کلنگ ملخ
 همیشه تا کی نیاید آسمان در قطب **ع** همیشه تا کی نیندز سیان رخ
 ولایت باد بد احرم و بدست قوی **ع** عدوت با در چشم اعمی بگوش اصله
رفع دیگر یکی از دوستان بنویسد

در جواب قطعه کی برین وزن قافیه فرستاده بود **وای هک**
 ای عهد تو عیلا اهل معنی **ع** وای روز فضایل تو نو روزه
 ری منتزیهان عالم غیب **ع** در ملک داشت تو آموزه
 طبع تو کی بهلوان فصلت **ع** بر لشکر جهل کشته پیرو نه
 از دره حقیق تر نماید **ع** بارای تو مهر کبکی افزه
 نظم تو نیکوتر است هر دم **ع** لطف تو زیادتست هر روز

مزه عاشق صادق تو کشتیم **ع** ای مجموعت هزار دلسوزه
 فلان حامل آن صحیفه و متصل آن لطیفه بود آن درج کوهر را
 که جوامع لطیف درج است و ارتقا درجه آن برار پادشاهت
 عظمی تمام دارد تادی شنبکاه که دل از حرارت شراب یک هفته
 نفته بود و خاطر از کوفتگی ارمان مفرط زیادت کلالی داشت
 بدین دستدار مخلص رسانیده بود و اگر نه در اقامت رسم جواب
 که فرضی متعین و فرضی لازم باشد تا خیری که صورت تقصیر
 دارد رفتی چه در شیوه انسانیت اعمال جانب بزرگان خصوصاً
 جنو بزرگی معترض است و در مذهب مروت تجارت و مخارات
 دوستان بقدر امکان معترض نخت و دولت برافزون یاد و حرکات
 و سکنات چنانکه هست بیزان خرد موزون و السلام و الحمد لله **والصلاة**

التشبیات

مطلع نامه و شرح سخن و تشبیه از زمندی

ز کارای در اقبال سزاقبال و اعتدال مزاج اعمال دراز با بسیار
 سال الطاب در شرح از زمندی از شرط خرد زمندی در است **خاطر**

در اجتناب از بکنه ان توان رسید معذور و کهنتر با رای و در بین
 و صدق تفرغ خداوندی بتشاهد قلوب جاشنی در راه از تمهید
 این قاعده و تقریر در حال اشتیاق مستغنی **بیت**
 تو خود دانی که منزه از جگونه تنگداری باشم **بیت** جبارا کند برین معنی ز روی تو بخل باشم
 و اگر و اعیاد بالله طول العهد کما هم افتها از او خاست است عیار
 سیکان بر صفت اعتقاد مبارک نشانه است و مباد اعتماد بر
 قرار معتاد نموده ایزد تعالی بر خفیات اسرار و خفیات سزای
 مطلع است می دانندی **بیت** کز نوح فراق تو چه ایچ **بیت**
 هیچ بر بیاز مرگ و جهادت بهیچ این حضرت نرسد و هیچ نسیم
 از همت از جنابم کنم تنفس نکند که همان نفس دلت قرار پاره
 پاره در جنبش نیاید و شیوه شیونی دیگر کون بر دست بگیرد و پای
 در رکاب عمارت نیارد و عنان ممالک ز دست سپرد در نیاید
 و بزبان حال این ترانه آغاز نمند **بیت**
 ای که درش ایام تو هر دو یکیت **بیت** جان بدست امروز هم روی باز کرده
 همتی طرفت نی فحیه عضویه افوج بر یاها العرار و الفرند

از آلت فواد الصب عن مستقرا بوجک ایفتر عن تاره الزند
 در جمله همت عزیزان بر کار است و چشم از روز چهار روز بان نیاز بدعا
 منطلق و عرصه او مید فضل حق منفسح که اخر پیر دعوتی بر نشانه
 اجابت آید و دست همتی بدامن تقصود رسد و راید سوزی سوکی
 روضه عرض باز آید والله و لیک لک و ملی بذاک **بیت**
 همان خدای که ما را طریق هجر نمود **بیت** امید دارم کاسان کند طریق وصال

الآخر

وصف کمال از رومندی بگذام عبارت تلیق کنم و شرح حال نیاز
 مندی بجه استظهار اغماز نم که با افت هجران و محنت جرمانه
 خاطر را قدرت فکرت معاینست و نه ز بانرا طاقت سیاق الفاظ
 و اگر در حقیقت این سخن شهیدی می آرد و این دعوی مصداق است
 دارد **بیت** القلب عندک فانظر ما یر فیه **بیت** علی ایچاه از لکای
 با وحشت فراق نعمتی ناخوش گوار است و شادمانی با محنت اشتیاق
 اندوی بحال و عبوری با دوری عزیزان زندان اجتماعان
 و سراج لذات صحبت دوستان یاد دل عطل و مشارب

راحتی خدمت یاران موافق مکرر خاصه دوستی واجب و
 مخلدوی بشرط جنان آن مجلس است که در سفر و حضر رفیق
 بارفق و در غم و شادی هم در محرم بوده باشند در مصایق
 احوال و مناسبات اعمال دست گیر یا کرده و دستکاریها نموده
شعر بگذرینه الحیر و الشر و الذي يخاف و اجوا و الذي اتوقع
 يعلم الله كل شيء عقلا اجتماع ناد و ستان منتظم نشود و در هیچ
 مجلس الشریعت بزرگان استینا می جسته نیاید مگر در آن
 حال خیال آن مجلس نصیب دیده باشند و اندیشه آن بزرگان مجاور
 خاطر و فتح باب مفاوضه بذكر حميد ان اتفاق افتد و میثاق
 حدیث بنیاد فضایل او رسد و بقطع سخن بدعا و جاه و جمال او
 الجامد و خلاصه ارزو لقاء جنارک او باشد **شعر**
 ولما تر لنا من لاطله الذي ايقا **هـ** و بسنا انام من الروض خالياه
 جد لنا طيب المكان و حسنه **هـ** متى فتمينا فكنتم الامانياه
 پیوسته بتصریح و زاری حضرت باری است دعا می رود تا آن مجلس را
 کاشت سباه دانست و روی لشکر فضل و سرفراز عالم علم و دستگیر

اهل معنی و بای میزد افضال و کرمست جنان که دل عزیز او خواهد
 چند آنک رای شریف و اقتضا کند با آنک طبع لطیف او بسند
 زندگای دهد و بکار دیگر محافل بزرگان و ولایت چشم دوستان
 مخلص را بحال راحت افزای روح پرور او و کلشن و روشن گرداند
 والله تعالى بونسه بلطف و بیاجیه و یونیس من فضله راجیه و لم

الآخر

اگر چه می خواهیم که دست بشرح ارز و مندی برم و در راه وصف آن
 قدم از نم نه خاطر بدان موانع می کند و نه عبارت در آن باز دست
 می دهد و نه اندیشه بدان شیوه مساعدت نماید **بیت**
 کوعبارت که بدان شرح غم خویشم **هـ** یا تر و جان که بدان بار فراق تو کشم
 راستی جنای دوستان عزیز کاری عظیم است و مفارقت رفیقان
 موافق آفتی بزرگ و هجران یاران هم دم محنتی شکر **بیت**
 حال هجران رویار هم دم **هـ** من چه گویم که به نتوان دانسته
 ان المینه و الفراق اول **هـ** او تو امان ترا ضعا بلبان **هـ**
 او میداد فضل را با منقطع نیست که امداد توفیق متصل کرد تا

بجواران سعادت اقصای حقیقی که بشوایب نواب مشوب
و منغض بنا شد روی نماید و الله تعالی الراجی بتقریب مطلبه ^{بشرح الامور}

لا

خدمتکار مخلص که حلقه اخلاص از خدمت در گوشه دارد و غاشیه
عشق از حضرت بردوش ز مین خدمت می بوسد و شکر نعمت خداوند
بر آسمان می رساند و بر دوام مزید کامرانی خداوند و شادمانی خوش
بواسطه دریافت از سعادت از باری تعالی و تقدست آسمان
خواهد در محل قبول و اجابت باد یعلم الله کل امر و مندی
بتقییل انامل مبارک که منتها همت و قضاء امانیت اوست تا
حدی دارد که شرح از در دهان بیان نکند و وصف از در چهر
امکان نیاید اگر چه در ان باب اطناب و افروود دل خدمت
حدث عن البحر و اخرج می دهد و خاطر رخنه مثل العجز عن
ذکره لا در آل ادراک می طلبد و دروای رجا در آراء صمیر
نمکن است که نگاه از همه عالم غیب نسیم لطیفی در جنبش آید و از
افق توفیق صبح بخیر روی نماید و من حیثه کالتحسب سعادت خدمت

خداوندی مساعدت کند **شعر**
فَضُو الصُّبْحِ مَرْتَقِبٌ لِسَائِرِ نَجْمٍ تَرَدَّدٌ بَيْنَ اثْنَاءِ الظُّلَمِ ه

لا

نیاز مندی بسعادت خدمت خداوندی نه بدان حد است که او به عالم
حد در آن تواند بود و افهام اندازد معرفت از صورت تواند
کرد خدای عالم است که درین مفارقت دیر یاز جان گذازان
عم هیچ لذت ندارم و از زندگانی هیچ راحت نمی یابم و خود
درین روزگار با موافق مردم عاقل چگونه چشم شناری دارد
و بگذام استظهار توقع است راحت کند و از کشایش روزگار و اسایش

شعر

وَمَا الدَّهْرُ وَالْأَيَّامُ إِلَّا كَمَا تَرَى نَجْمٌ رَزِيَّةٌ مَالٍ أَوْ فِرَاقٌ جَدِيدٌ
نه در مراحل نبل و نه مال از منزلت عینی خبر نیست و نه در شب حوالات
روزگار از صبح خوش روی اثری باریه اشتیاق و پایانی بدید نیست
و در در فراوان در غمانی بیدانه و اگر آن مجلس نندکانش با در آینه عینت
صافی نظری واجب دارد و از مکنون صمیر مبارک باز اندیشند

و چشم اعتبار در تصاریف روزگار نگر در حلیت این احوال بعین
البقیه مشاهده فرماید و در تصدیق این معانی و صد جلدین
کلام بتقریر آن وفائی کند متوقف نماید بفتح الابواب این بحار کار
نومیدر افضل خویش با امید کرد اناد و جمعیتی کامل و انصالی
حقیقی در عمر و سیر و زریه و زپی کناد و حصول امل را بیشتر از حصول
اجل لطیفه سازاد و هو السميع الدعاء سریع الاجابة للنداء و اللهم

للان

آرز و خندگی مخلوق خدا و لای الذمه حدها بپیر و بست و شداید
افتقار چون مکاید و زکار روز افزون و بعلم الله که این سخن نه
ان مذاق دارد که ارباب سخن و اصحاب قلم از راه وفاق و بیابان
اتفاق در اوایل مکاتبات و بنا بر این مخاطبات بجهت تشبیه
رسالت و ترتیب عبارت و عرض قدرت و مهارت خداوند بفرجه
دل از ان رسم اثری و در حال جان از ان رسم خبری باشد می
نویسد و خوش خوش از ان شیوه سنتی و الف و عادی معروف
شدست و در بیابان مفاوضات را چون خیم قضا و قضاء مبرم

از لوازم کشته بل را از یک از برای نیازی دل نیاز مند با ملامت اخص
در میان می نهد و بیغامیست کی از سر شور و خاطر مستمند بسفارت
عبارت بتلیغ می کند و نه همانا که هیچ کس را برین نقالت جای
اعتراض باشد و در این بهیج وقت از این حالت رای اعتراض افتد
از یک کل حجت غیر جملک زاید است و کل قواد غیر قلبی سالبه
ایزد تعالی عطیت جمعیت کرامت کناد و او نهفت بقیه عرس
در جواران سعادت گذر کند بر خوردار کناد و الله بخ ما طلبه

للان

اگر چه خدمتکار میخواهد که در شرح نزاع و نیاز مند کی سعادت
اجتماع شرعی بیوند و بر عادت معهود بقدر فحش و در ان شیوه
خوضی کند و بدست بیان کرد سر و پای ان بر آید و عمل و تفصیل
ان را چنانکه داند و چنانکه تواند بقلم در رقم آرد و فضل زره
کابدان متشم است هر چند ندارد عرضه دهان با عقل را بی گامی
که بر پایه وجود انسانی و مدبر مصاح آرمیست از ان قضاء این عادت
منع می کند و صیانت خاطر بزرگوار که کفایت مهات در پروت

مستغرق باشد و همواره چنین باد بر آرزوی دل خدنگار **مصراع**
 والعاشقون كثرة الالهواه مقدم بی دارد لاجرم آن کلف در
 توقف نهاده بی آید بر عادت تنا و دعا که دست او بر حاجتمندان
 باشد اقتصار بی افتد تا ناگاه و نابیوسان خارج انتظار جو
 اقبال ناگاهان از سعادت که قدران واجب توانست شناخت
 و ما قدر الله حق قلبه دیگر بار روی نماید و از سلوئی که درین
 ایام نام آن چون عهد و کرم مند است اثری بدیداید اللهم **قطع**
 بخدای حکمت و لطفش **خ** خلق را در دود در زمان داده
 کرمی در ریغش انسان را **خ** خلعت عقل و نعمت جان داده
 لا بتواشقیاق چند است **خ** آ صد سال شرح نتوان داده
 اگر چه مدت مفارقت از آن خدمت اندکست شدت رنج حرمان
 جوز لطایف خداوندی نهایت ندارد **شعر**
 فیوم لا الة کالف شهر **خ** و شهر لا الة کالف عیامه
 و الحمد لله که من این ایام را از حساب عمر می شمرد که چون روزی
 برو بسالی می گذرد روزگارش زود عمر عزیز را بر و تا از دستهای

لجل دور از سعادت بدر خانه آید و هنوز در جوانی سعادت
 دستی خوش بدک فرو نیاورده من دست خوش را پای در راه
 باید نهاد و بمنزل اجتماع نارسیده بگذرگاه و راجع باید رفت
 منیت راهیهاست هیهاست و ما قضی الله فواته این در تعالی
 بیشتر از وصول ناید حصول این امنیت منت نهاد و کهن را
 بدی یافت از سعادت جانی تازه تا در آن خدمت می پرورد
 باندها و ما ذلک علی الله یعنی بر و صلی الله علی سیدنا محمد

اللاخ

سلام و تحیت فراوان بخواند و آرزو مندی چند آنکند و خیال آید
 زیادت از آن تصور کند و میخواست که از ابرام فراوان رحمت
 شکایتی کنم و از امام اشتیاق از رحمت حکایتی نویسم اما
مصراع کفتم نه که آن در از نای داده هر زحمت او ترا آورد
 تو مجلس بزرگایی بتوانی فرستاد و هر ابرام کی او ترا می دهد
 عادت و سیرت نباید ساخت صبر و سکینه را شعاع ساز و
 پای در کوی طلب نه و دست باستین اجتناب از بیرون کردن که

روزی در دامن بقصود او یزید **کخبر من طلبت شیئا وجد**

ومن قرع بابا ورج ورج **شرح**
اخلق بیدی اصبر ان تحظى بحاجته **؛** ومد من القرع للابواب ان سلجابه

تشیب و شرح خدمتی

که مجلسی ای خداوندی وی النعمی صد و در الشرق والغرب
تخری بر افتاد از خراسان در وقت انصراف **قطعه**
بزرگواران صدر کما عاری تو **؛** که مثل و شبیه تو از زمانه ترا ده
بزرگ همت فایض نوال روشن رای **؛** ستوده سیرت عالی تبار باک ترا ده
ز عدل شاملت امروز در بی طرز **؛** مکر دست تو بر کانی زور بیداده
بروز کار توان راستیست در دنیا **؛** کی گزنجهد اندر فضا کیستی باده
چنان شدت ز حکمت کاس بریزد **؛** مکر یقیب ز عدالت نمی کند فریاد
کمال دولت داری و نور فضل **؛** چه نعمتست که ایند ترا تمام بداده
لذام دولت کان سوی تو حواله نکند **؛** کدام دانستگان در نهاد تو تنهاد
بند کینت چنان غم نمی کند که و می **؛** که چشمی آورد سوسن آخوا منش از لاده
تویی که اهل هنر زنده از جمال تو اند **؛** کسی کانی تو کند خدا شمر کار لاده

ز شوق خدمت عیونت کوجه نینله **؛** چنانکه در توان بود بوده ام ناشاده
نباس و شکر خدا را کی هم بدولت تو **؛** امید بو ستر دست مبارکت افتاده
همیشه از دل و جان لاجرم می گویم **؛** کی نبله کی تو بباد وز زمانه کی تو باده
اگر چه در وقت نهضت رایات عالیله خدا کی جفت با میامن
چون جنبش رکاب همایون خداوندی وی النعمی که پیوسته عنایت
کیر کام و مراد باد در توقف افتاد بر دل و جان مخلصان دولت
ان تاخیر تا تیری تمام داشت کی قطام از ان سعادت مالوف
محتی بزرگ بود و دل نکرا نی بجار ضمه مبارک عارضی قوی
اکنون معلوم می شود که ان اتفاق هم از دست پان بهاء اقبال
و دست کار بهاد دولت خداوند عز و جرم است **قران عسی ان**
تکره و اشیا هو خیر لکم چه در ایام ان غیبت آثار خجبت
بندکان بود ممکن از اغایت افتقار و کمال احتیاج **؛** بوجر مبارک
خداوندی محقق شد و ساده دلانرا از افتاب بدوشن ترکشت کانی
سایه حشمت خداوند شعاع افتاب سعادت بر هیچ افریده می آید
ولی لطف ما و حسن انما از دولت و تفسر رواج لوائح ان تربیت

هیچ کلا از درجای غنچه فی کتایب و حایل شهت در بیتان میان
برخواست که شفقت و عاطفت خداوندی تا ابد پاینده بارجه
نعمتی بزرگ و سعادتش شکر و موهبتی عظیم و عطیاتی جسیم
است **خبر نعم** الله تعالی بجهوله فاذا فقدت عرفته بحمد الله
الکون از ذات عالی که هرست مکارم و پیشوا و اکرام است
و خود درین روزگار جزا و که باقی باد که مانند است صحت کامل که
صلاح جهانیان را شامل است باز یافته است و مزاج مبارک
عنان بر صوب اعتدال تافته و دور و نزدیک بشارت که از
لذات عبارت غنی توان کرد میباشند **مصراع** اذا سلمت
فکل الناس قد سلموا و نیز تنه از سعادت را امید انعطاف نیت
حضرت و اعتکاف بر شده دولت یعنی جناب خداوندی روی
مورد و مورد این مراد اگر روزگار چنانکه فعل اوست خاکی در آن
نیاشد شاید تعدد و نسق تغییر مصفا شد و خیال جمال خلدوند
تازه دل و جان را در کار سازی عشق بازی افکند **خبر** فلا ادری
ایراست بفتح خیبر ام بقدم جمع **بیت**

اندازه خوش روی ز اندازه بر وقت **نوع** اندوه کهن بشادی تازه بر وقت
ایزد تعالی بر تحقیق این امل که ماده حیانت جهان نیست لطایف صنع
خویش بر کار داد و نده را روزی بیشتر بتقبل اعمال اقبال یعنی مقبل
دست مبارک گرداند و لا خیب فضل الله رایجه و السلام
تشبیه خطائی که از زبان خداوندان بملک عورت بنشتم
زندگانی مجلس عالی در تمهید اساس دولت و تجدید لباس حشمت
سالیان فراوان با دامت تا یباید یزدانی روزگار مبارک متصل و تباشر
فتح پیروزی که بر جا حضرت را شامل حال مولای که میان مجلس عالی
خداوند عالم اعلی الله شان و مجلس بلدی لانا عالی از قدم بان
حاصل امه است و قرائن نیز تقادیم روزگار استی کام یافته هم
از عهد صبا و ابتداء نشو و نما اغراس هر داری از حضرت در سخن
سینه این که در نشانده و اعراق آن در آخنا ضلوع متشابک
کشته و اکنون نهمت مجلس عالی درجه استقلال پیدا اندو شاخ
عمر با کشید و وجه دولت بر صفتی از دیار اسلام سایه افکند
بملا الله ان نفا محبت بزلال احلام که از مشرع در صافی جاری

باشد و بلوا فتح حسن است که این مبدل اعتقاد با آن رجعتش اید بارور
می شود و بر بخت و آیام شوره آن شجره ظاهر تر است و فرط تراخ که یکی
از اثرات آن باشد غذا، دل و جان کشتنت لاجرم جناب صغیر
با انواع ذخایران معمور است و جوارح و اعضا بافتنا و ادخار آن معد
و همت برادران ملاقات طبعیت را از آن تعذری و در ایکن
بمطرح نظری تواند بود مقصود بر حسب مراد نیست و باید
تشبیه مثالی از یکبار ائمه عهد محرم کشت
جانب عزیز و دلان را مگر پیرا بسلام و تحیت مجلس ما محفوف و مشغول است
و جوامع همت ما آرد و حقوق موکدا و مصروف و مشغول و امام ذکر
مساعی جلیل او بساحت خاطر بر دوام و دولت قاهره را با رعین صلحه
او است ظهاری تمام و حضرت زاهر را بیکان مبارک و ایهتی موفور
و افعال و افعال او بعین رضا و سمع قبول مسموع و منظر وجه را
انور را که صحایف صفا بر بندگان از راه فراست املا کند بر شیده
نماندست که منبج عقیدت او در مطاوعت دولت قویم و ثبات قدم
او در مشایعت حضرت قدیم **مصراع** النبی ایاه بذال الکسب بکتبنا

خومتی که پیش ازین بارگاه مانشته بود در سائیده اند و بران کمال هوا
داری و صدق مخالفت و فرط خوب اعتقادی تازه تناها
بسیار فرموده ایم و مخرتها بلیغ رانده و بیصیر بصیرت حقیقت یکه
و باعتبار دانش یقین شناخته **شعر**
از اخرا اثینا بعلیک یصاح ^{نیت نانت} کما نیتی و فوق الذی نیتی
مطلعی که مقطع سخن است

ندکای مجلس ای خداوندی در دوای معانق دوام و غمی موافق
انعام بدامن ابد باز بسته باد و از دامن کیر زوال رسته قصر
دولت رفیع و جناب خشت منبع و اب اقبال بدخند و روزو
روزگار فرخنده **بیت**

دهر شش بطوع چاکر فتح و ظفر قوی **بیت** جرخش بطبع بنده و اقبال بخت یاره
تا وقت شرفیت عالیشان منتشر **بیت** تا روز حشر دولت عالیشان پیدار
چون بخ خلاصه سخن بود از جمع این مجلد که ذکرش بر روی روزگار
تخلد خواهد بود حاصل شد برین دعا که برای نظام روزگار عالم العنی
دوام دولت خداوندی النعم ملکا کابرا عرب و اجمع عنرضه گفته

شهد بحمد الله اشرافا تبان ظاهرا مستحتم كرده امدوا بحمد الله علي
الاتمام والصلوة والسلام علي خاتم النبيين محمد وآله الكرم

بيت

خدايي جهان ترا هزاران سبباس

که کوه سبزه بگوهر شناس

فرع باسع غر حطام من سواد الخطنه انزه حمالة اللبالي

عام حسن ليس بهاء علي يد الفتى الصغرى الحاج الى رحمة الله

احمد مدون عند المشرق منساة الكلاطي من عبيد الله

مروطه و سکنه عمر الله و جمع انه بحمد الله

